



انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۵۷

دوره سوم - سال شانزدهم

پاییز ۱۳۹۷



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

دوره سوم - سال شانزدهم - شماره ۵۷ - پاییز ۱۳۹۷

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی

سر دبیر: دکتر مظفر نامدار

دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطانشاهی

مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطانشاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی

صفحه آرا: آرام بدیعی دزفولی

ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com

پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir

15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)،

کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶

تلفن: ۲۲۵۷۹۱۹۲-۵

نمبر: ۲۲۷۶۱۲۶۴

صندوق پستی: ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه پانزده خرداد می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی: مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانویس در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات: نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد).
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه پانزده خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه پانزده خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه پانزده خرداد در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



• سخن سردیر ۹

• مقالات

سیری در واقعه کشف حجاب در مراغه / دکتر منصور پورمؤذن ۲۵

نقش انگلستان در فرقه‌سازی‌های معاصر ایران / پیمان محمودی ۳۹

• انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

بقاء به هر قیمت (معرفی و نقد کتاب جاسوسان علیه آخرالزمان) / علیرضا سلطانشاهی ۶۳

• نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

الف لام، خدمت یا خیانت (بخش دوم) / دکتر سید حمید روحانی ۸۹

نخستین جرقه انقلاب در دهه پنجاه و نقدی بر تحلیل پرواند آبراهامیان / سهراب مقدمی

شهیدانی - حسن محمدی زنجانی ۱۱۷

• مناسبت‌ها

ظرفیت‌های بی‌نظیر یک تبعیدی (جستارهایی پیرامون فراز آخر زندگی آیت‌الله شهید سیدمصطفی

خمینی) / دکتر سید حمید روحانی ۱۳۵

سیاست‌های گفتاردرمانی و دولت‌های پیستونی

تصادف یا توطئه؟!^۱

صحنه‌آرایی‌های انحرافی دولت‌ها

در پاره‌ای از مجلات خصوصاً مجلات ویژه کودکان و نوجوانان، بخشی وجود دارد به نام سرگرمی‌ها؛ یکی از سرگرمی‌های تکراری نوعی بازی است که از شما می‌خواهد یک عکس مخفی را درون یک تصویر بزرگ پیدا کنید. این تصویر بزرگ معمولاً منظره‌ای را با مقدار انبوهی از گل و بوته و گیاه و درخت و خط و خطوط و سایر چیزهای موجود در طبیعت به شما نشان می‌دهد و زیر آن هم چنین نوشته شده است: در جایی از این تصویر، الاغی وجود دارد که یک گاری را می‌کشد و یک پسر بچه هم روی آن گاری نشسته است. آیا می‌توانید آنها را پیدا کنید؟ پس از صرف وقت و تلاش فراوان غالباً موفق به پیدا کردن عکس مخفی نمی‌شوید تا این که چند صفحه بعد به پاسخ معما بر می‌خورید و می‌بینید که نقاش هنرمند آن عکس را با مهارت عجیبی در میان شلوغی و حشو و زوائد منظره بزرگ از انتظار پنهان

۱. در نوشتن این یادداشت از ادبیات و فضای منابع زیر استفاده شده است:

گاری آلن، هیچ کس جرئت ندارد.... ترجمه عبدالخلیل حاجتی، تهران، رسا، ۱۳۶۶؛ فرانسیس فوکویاما، پایان نظم: سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹؛ آلن تورن، پارادایم جدید، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۶.



کرده است. اگر منظره را به دقت بررسی کنید درمی یابید طوری نقاشی شده است تا عکس واقعی از انظار مخفی بماند.

به نظر می رسد بعضی از سیاست های دولت ها به خصوص دولت آقای روحانی بی شباهت به این سرگرمی نیست. نقاشان و طراحان وسائل ارتباط جمعی این دولت، با مهارت تمام مناظری را برای ما خلق می کنند تا تصویر واقعی بعضی از سیاست ها، برنامه ها و تصمیمات را عمداً از دید مردم پنهان نگه دارند. با وجودی که آن الاغ، گاری و پسر بچه! در تمام مدت جلوی چشمان ما بوده اند اما دولتمردان کنونی کاری کردند که آنها را نبینیم. میلیون ها نفر از ملت ایران از تصمیمات ناگواری که در بعضی از دولت های گذشته و این دولت روی می دهد نگران و مستأصل هستند و همه می دانند که نقائصی در سیاست گذاری ها و برنامه های این دولت هم در حوزه اقتصادی، هم در حوزه سیاست بین المللی، هم در حوزه فرهنگ و هم در توجه به معضلات و گرفتاری های مردم نهفته است اما به علت صحنه سازی ها و عوام فریبی ها قادر نیستند بر روی آن انگشت بگذارند.

ما مرتب به صحنه انتخابات می آییم و رؤسای جمهوری و نمایندگان مجلسی را انتخاب می کنیم که علی الظاهر قول می دهند از پیشرفت ملی و جهانی انقلاب اسلامی دفاع کنند، از ولخرجی ها و ریخت و پاش های دستگاه های دولتی جلوگیری کنند، آبی به آتش سوزان تورم بپاشند، اقتصاد کشور را سر و سامان دهند، با فساد دولتی مبارزه کنند، از استقلال و آزادی کشور دفاع نمایند، روندی را که می رود تا کشور ما را به یک شوره زار اخلاقی و سیاسی مبدل سازد متوقف کنند، دست دزدان و غارتگران بیت المال را قطع کنند، عقلانیت، عدالت و معنویت را سرلوحه برنامه ریزی های خود سازند، منافع ملی و تمامیت ارضی ما را در مقابل تهاجمات دشمنان کینه توز حفظ کنند، از آرمان های انقلاب اسلامی دفاع کنند و بر سر این آرمان ها با دشمنان انقلاب چانه زنی و معامله نکنند، با استعمارگران نشست و برخاست های دوستانه نداشته باشند و خط سازش و وادادگی را در این کشور نهادینه نسازند، به جای تلاش و کوشش برای پیشرفت و آبادانی کشور برای حزب، باند، قبیله، خانواده و دوستان خود تلاش نکنند، از زندگی اشرافی و رفاه طلبی پرهیز و به اموال و حقوق مردم دست درازی نکنند، حافظ ولایت فقیه باشند تا به این کشور آسیبی نرسد و... اما، به رغم امیدهای فراوان و وعده های پر زرق و برق انتخاباتی، تمامی این مسائل - صرف نظر از این که چه کسی در کاخ ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی بر اریکه قدرت تکیه می زند - همچنان ادامه می یابند و بدتر از همه این که هر دولتی، دولت پیش از خود را عامل گرفتاری ها معرفی کرده و به جای حل راهبردی مشکلات، «سیاست گفتار درمانی» را پیشه خود ساخته و شبیه یک

«دولت پیستونی» عمل می کند.

«سیاست پیستونی» دیوانسالاری از دولت خاتمی تا دولت روحانی، که متمرکز بر پایین کشیدن یک دولت برای بالا رفتن دولت بعدی است (شبیه کاری که پیستون‌ها در ماشین می کنند)، روح اعتماد عمومی که هسته اصلی سرمایه اجتماعی در ایران بعد از انقلاب اسلامی هست را مخدوش و مثل خوره از درون تهی می کند. آیا باید این بازی خطرناک جریان چپ و راست در ایران را یک تصادف تلقی کرد؟

گروه‌ها و جریان‌های ذی‌نفع در دولت‌ها از یک طرف شعار «شفاف‌سازی» و «دانستن حق مردم است» را سر می‌دهند اما از طرف دیگر عموماً اشاره به این واقعیت‌ها را تندروی القامی کنند. البته ما نمی‌دانیم وزن و میزان سنجش تندروی‌ها و کندروی‌ها را از کدام مغازه ایدئولوژیک تهیه کرده‌اند ولی می‌دانیم که فقط این ابزار را در انحصار خود دارند. مثلاً بالا رفتن از دیوار سفارت کشورها را اگر خودشان و حزبشان مرتکب شوند جزء فعالیت‌های انقلابی، تعیین کننده و پیشرو معرفی می‌کنند. اما اگر دیگران این ذنب لایغفر را مرتکب شوند تندروی است. پیگیری انحلال ارتش و تصفیه‌های خونین و صدور فتوای به دار کشیدن آدم‌ها در نماز جمعه را عمل انقلابی ولی اعدام چند نفر از منافقین شقی در سال ۶۷ را که دستشان به خون هزاران نفر از مردم بیگناه آلوده و یکی از ارکان ارتش متجاوز صدام در حمله به تمامیت ارضی کشور و ویرانی ایران و کشتار مردم بیگناه بودند را تندروی می‌نامند. انتساب قتل‌های زنجیره‌ای به رئیس‌جمهور قانونی کشور را عمل انقلابی و هاشمی را عالیجناب سرخپوش نامیدن را اصلاحات می‌دانند ولی اعتراض یک رئیس‌جمهور قانونی دیگر به هاشمی در سنگ‌افکنی‌های جلوی برنامه‌های دولت نهم را تندروی و توجیهی برای فتنه‌انگیزی‌های خسارت‌بار و شرم‌آور سال ۸۸ می‌دانند. فساد و جنایات اصلاح‌طلبان دوره خاتمی و بعد را توسعه سیاسی و جامعه مدنی دانسته ولی اراده مردم در انتخاب احمدی‌نژاد را پوپولیست معرفی و نوعی عمل تندروانه القا می‌کنند (شائبه دفاع از احمدی‌نژاد از ما دور باد). در دوم خرداد سال ۷۶ به نام اصلاحات و توسعه سیاسی و مبارزه با استبداد عالیجناب سرخ‌پوش و پدرخوانده جریان‌های سیاسی، بلایی بر سر هاشمی آوردند که مجبور شد عطای نمایندگی مردم در مجلس را به لقای حفظ حیثیت و معصومیت از دست رفته خود!! ببخشد ولی در تبلیغات تلویزیونی انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۹۴ چنان برای معصومیت از دست رفته هاشمی و اصلاح‌طلبان اشک تمساح ریختند گویی مردم وقایع سال ۷۶ به بعد را که منجر به آن فجایع غمبار در دولت خاتمی شد، فراموش کرده‌اند. و چه عمیق و دقیق است این حکمت تاریخی که گفته‌اند: استعمارگران، مستبدان، دروغ‌پردازان تاریخ، سازشکاران،





وابستگان، جنایتکاران، خائنین، سرسپردگان، وطن فروشان و تمام اراذل و اوباش تاریخ که مسیر جنبش های انقلابی را تغییر داده و آموزه های مصلحان را خنثی می کنند، متکی به توانایی ها و دانایی های خود نیستند بلکه از غفلت ها، سستی ها، ملاحظات بی جا، تعارف های بی مبنا، نادانی های بی حد و حصر، ترس از مارک خوردن ها و ضعیف بودن حافظه تاریخی ما استفاده می کنند.

تمامی دولت ها از خاتمی تا روحانی بر پایه های همین نقطه ضعف های ما توانستند تصویر حقیقی خود را در انبوهی از سیاه نمایی های سیستماتیک پنهان کنند. حقیقت جز این نیست و برای تمامی این اتفاقات دلایل موجه و معقولی وجود دارد. ما نباید فکر کنیم که همگی این حوادث امور تصادفی هستند و چون تصادفی هستند برای جلوگیری از آنها هیچ کاری ساخته نیست. امور تصادفی در هیچ منطقی تئوریزه نمی شود و تبدیل به یک سیاست سیستماتیک در دل ساختارهای سیاسی و اجتماعی نمی گردد و عده ای به شکل روشمند آنها را تعقیب نمی کنند.

این همان بازی سرگرمی است که ضد انقلاب چپ و راست و میراث خواران انقلابی نمای پیشانی پینه بسته، ما را بدان مشغول کرده اند. کسانی که از اساس اعتقادی به آرمان های ملت ایران در انقلاب اسلامی ندارند اما فرصت طلبانی هستند که برای رسیدن به قدرت و ثروت جلوتر از هر انقلابی مؤمن، شعار انقلابی می دهند، یقه آخوندی پیراهن خود را تا دگمه آخر می بندند، عطر و تسبیح، استراتژیک ترین ابزار نفوذ و فریب آنهاست؛ در صف اول نمازهای جمعه و جماعت همیشه جایی می نشینند که در قاب تصویر باشند و مأموریت دارند مثل کرم از پوسته نظام جمهوری اسلامی عبور کرده و هسته های آن را از درون پوچ کنند. بنابراین آنهایی که به ما آدرس های انحرافی می دهند و وقوع این اتفاقات روشمند را که نزدیک به دو دهه نه از بیرون نظام بلکه از درون و از دل دیوانسالاری، کارگزاران، دولتمردان، دانشگاه ها و جریان های چپ و راست وابسته به آنها، علیه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ساماندهی می شود و از درون این ساماندهی ضد انقلاب دوم خردادی، سرگرمی جامعه مدنی، بازی مذاکرات هسته ای، ترور ارکان امنیتی وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی و سپاه پاسداران در قتل های زنجیره ای، واقعه کوی دانشگاه و ترورهای انحرافی نظریه پردازان جنگ روانی همین جریان ها، مثل سعید حجاریان استخراج می شود و از آنجا به فتنه ۸۸، جریان انحرافی، بازی های نامه پراکنی به رهبر، سیاه نمایی های سیستماتیک و شرم آور انتخابات ۹۲ و ۹۶ و سناریوی برجام و سرگرمی های بعد از آن را تصادفی القا می کنند، در هر لباس و موقعیت و جایگاهی که هستند نباید تردید کرد که بخشی از پیچیدگی های این تصاویر سرگرم کننده

می‌باشند؛ چه بدانند و چه ندانند.

این حقیقت دارد که در عالم سیاست حواله کردن رخدادها و تصمیمات به تصادف بیش از هر چیز به شوخی شبیه است. روزولت که ملت ایران خاطره خوشی از این جنایتکار جنگی و جانشین وی هری ترومن ندارد، می‌گفت در عالم سیاست هیچ چیزی تصادفاً روی نمی‌دهد. اگر اتفاقی رخ داد، مطمئن باشید که طرح آن قبلاً به همان صورت ریخته شده است.^۱ روزولت خوب می‌دانست چه می‌گوید. در بسیاری از وقایع داخلی و بین‌المللی که سرنوشت ما را رقم می‌زنند تصادف یا حماقت در آن هیچ نقشی ندارند؛ بلکه از یک برنامه‌ریزی ماهرانه و زیرکانه سرچشمه می‌گیرد که یا ما از آن بی‌اطلاع هستیم یا به گونه‌ای در وقایع انحرافی ساماندهی می‌شود که ما به سختی می‌توانیم این وقایع را در آن تصاویر ببینیم؛ شبیه همان بازی سرگرمی که در ابتدای یادداشت بدان اشاره شد.

اگر چه محافل شوم منورالفکری ما، که خود ابزاری در طراحی‌های این بازی‌های سرگرم‌کننده است، نظریه توطئه در تاریخ را به باد استهزا می‌گیرد تا از زشتی سرسپردگی‌های خود بکاهد و هر گونه مزدوری برای بیگانگان و دشمنان ایران را با احاله به توهم توطئه ناچیز جلوه دهد؛ اما از اینها باید پرسید اگر حقیقتاً در پس این رخدادهایی که از اول انقلاب در کشور ما با آن روبه‌رو هستیم، هیچ سازماندهی از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد چرا هر دولت تازه‌ای به رغم آگاهی از اشتباهات دولت گذشته و استفاده از این اشتباهات برای تبلیغ‌های انتخاباتی، همان اشتباهات را تکرار می‌کند؟ اشتباهاتی که همواره به تورم، بیکاری، ترویج فساد دولتی، رواج بی‌بند و باری، ناهنجاری‌های اجتماعی، کساد، تعطیلی کسب و کار، طعنه به دین و اعتقادات مردم، تعطیلی عقل و بیداری نفس و ده‌ها معضل اجتماعی دیگر منتهی می‌شود. اگر در پشت تمامی این سیاست‌ها، توطئه اعتبارزدایی از جمهوری اسلامی و اعتمادزدایی از مردم و نابودی سرمایه اجتماعی که تنها پشتوانه انقلاب اسلامی است، نهفته نیست چرا دولت‌ها همواره از یک اشتباه بزرگ به اشتباه بزرگ‌تر می‌لغزند؟! چرا هر دولت جدید، چه چپ و چه راست، چه اصولگرا و اصلاح‌طلب و چه محافظه‌کار و اعتدال‌گرا، همان سیاست‌های اساسی دولت سابق را گفتاردرمانی می‌کند؟ سیاست‌هایی که بارها در جریان مبارزات انتخاباتی خود آنها را محکوم می‌کرد و به مردم وعده می‌داد که این سیاست‌ها در دولت وی تکرار نخواهد شد.

هر چه طراحان بازی‌های سرگرمی دولت‌ها، که این حوادث مستمر و شبیه به هم را صرفاً ناشی از تصادف یا فراز و نشیب‌های غیر قابل توجیه تاریخی معرفی می‌کنند تا خود

۱. گاری آلن، همان، ص ۱۹.



را روشنفکر نشان دهند، اما مردم ما از خود می‌پرسند تصمیم‌گیری‌های درست و غلط ما در اتمی شدن ایران و خرید سانتریفیوژهای آلوده در دولت هاشمی و خاتمی و تبدیل شدن ایران به یک مسئله هسته‌ای و بهانه دادن به دست امریکای جهانخوار و شیطان بزرگ، برای اعمال شقی‌ترین سیاست‌های تحریمی علیه ملت ایران را چگونه می‌توان در تصویرهای انحرافی لورفتن تأسیسات اتمی ما توسط منافقین حقیر - که پس از پیوستن به لشکر خونخوار صدام و شرکت در اشغالگری‌های سردار به گور رفته قادسیه، حتی توانایی ندارند کمپ‌های خصوصی خود را اداره کنند - گم کرد و متعاقب آن فتنه شکستن زشتی مذاکره مستقیم و رو در رو با شیطان بزرگ را که امام مرز شناخت جریان انقلابی از جریان ضد انقلابی قرار داده بود، به راه انداخت و این فتنه از دولت دوم هاشمی تا دولت روحانی حل همه معضلات با ربط و بی‌ربط به مسائل هسته‌ای را به این روابط متصل کند و در یک پروسه بیست‌ساله تلاش برای باز کردن روزه‌های رخنه امریکا در ایران، که عموماً در میان دیوانسالاری کشور ریشه دارد، بالأخره در دولت روحانی سد بزرگ زشتی معامله با شیطان شکسته شود و شبه‌روشنفکران غرب پرست ایران در دولت و دانشگاه و بازار از آن به عنوان یک پیروزی بزرگ یاد کنند؟!

آیا تکرار وقایع مشابه، که کشور ما را به پای میز مذاکره مستقیم با امریکا کشاند و در پی اعتمادزایی از مردم و القای ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی است را باید وقایع تصادفی‌ای دانست که پی در پی، در خلال سی سال گذشته، منطبق با قانون احتمالات! به وقوع پیوسته و جز این هیچ دلیلی نمی‌توان برای آن پیدا کرد؟ اما اعتقاد به این که در پشت تمامی این رخدادها جعبه سیاهی وجود دارد که اگر بخواهیم علل وقوع این حوادث را بفهمیم باید آن جعبه سیاه را رمزگشایی کنیم، توهم توطئه است؟! به راستی کدام اعتقاد خیال‌پردازی و دیوانگی است؟ تصادفی دیدن امور یا علت و معلولی دیدن رخدادها؟

چرا بعضی از فضلا، نویسندگان، مفسرین، سیاستمداران و اندیشه‌ورزانی که می‌دانیم دلشان برای ایران می‌تپد و باور دارند که بزرگراه نه، بلکه حتی کورراه‌های رشد و پیشرفت و استقلال و آزادی ایران هیچ‌گاه از مسیرهایی که امریکایی‌ها و اروپایی‌ها ریل‌گذاری کرده‌اند به مقصد نخواهد رسید، نظریه علت و معلولی تاریخ را توهم توطئه می‌دانند ولی برای توجیه رخدادها دست به دامان نظریه‌های آنارشیستی تاریخ یعنی تصادف و احتمال می‌شوند؟! آیا بدان خاطر است که دانشوران ما طی سالیان متمادی نوعی وابستگی ریشه‌دار عاطفی نه علمی، نسبت به خطاهای روشنفکری که خودشان را هم در همین جریان می‌بینند؛ پیدا کرده‌اند؟ به نحوی که تمامی وجود ذهنی خود را مدیون آن می‌دانند؟

هر دلیلی ارایه شود و هر انگیزه‌ای به میان آید نباید ما را از روشمند بودن سیاست‌های سه دهه گذشته که ناظر بر اعتبارزدایی از انقلاب اسلامی و اعتمادزدایی از مردم نسبت به کارآمدی نظام جمهوری اسلامی است غافل کند. ارزیابی داده‌ها نشان می‌دهد که هسته اساسی و نیروهای عملیاتی این مأموریت در این سه دهه در درون دیوانسالاری ایران یعنی قوای سه‌گانه، به خصوص دولت و مجلس و فضای سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های آن نهفته است.

وقتی مبنای کسب آرای مردم پول، وعده‌های غیر ممکن، وعده‌های دروغین، سیاهنمایی، دست گذاشتن ناجوانمردانه بر مشکلات مردم، فرار به جلو و مبرا دانستن خود و حزب خود از پیدایش مشکلات، دوست‌هراسی و دشمن‌ستایی باشد؛ وقتی مبنای جلب اعتماد رأی‌دهندگان، وصل کردن حل معضل آب خوردن مردم به سازش با شقی‌ترین دشمن ملت ایران یعنی امریکا باشد، وقتی مبنای جلب اعتماد رأی‌دهندگان، وعده‌های کذب حل مشکلات در صد روز و اعجاز برجامی باشد، وقتی مبنای دولتمردان به جای جلب اعتماد مردم، جلب اعتماد کدخدای جهانی و کینه‌ورزی نسبت به قدرت دفاعی کشور باشد و نمایش این قدرت به دشمن که پیوسته ما را تهدید به جنگ و خونریزی می‌کند مقابله با دستاوردهای مجازی برجام معرفی شود و ده‌ها دلیل دیگر که کم و بیش با اشکال دیگر در دولت‌های گذشته هم تکرار شده است، نشان از وجود یک پروژه سیستماتیک که سرنوشت کشور را در پشت صحنه به سمت و سوی ازپیش‌طراحی‌شده‌ای هدایت می‌کند، دارد.

سایر بازی‌ها و سرگرمی‌ها که پاره‌ای اوقات در گوشه و کنار کشور راه‌اندازی می‌شود، مثل نمایش کنسرت بازی، نمایش تقلیل و توهین به اقوام، بازی تقلیل‌گرایی دینی، نمایش حقوق شهروندی، بازی تحصن و اعتصاب، سرگرمی نامه‌نگاری‌های سیستماتیک به رهبری، نمایش تساهل و تسامح نسبت به احکام شرعی، بازی استیضاح این وزیر توسط آن وکیل که عموماً به صلح و صفابین وزیر و وکیل می‌انجامد! نمایش استعفا و برکناری وزرا، بازی‌های بددهنی و توهین رئیس دولت یا وزرا به این و آن که مدتی رسانه‌های ما را سرگرم می‌کند و ده‌ها بازی و سرگرمی دیگر که عموماً قبل از تصمیم‌گیری‌های استراتژیک در مورد منافع حیاتی و حساس کشور مثل پروژه برجام، سند ۲۰۳۰، پروژه FATF و... در کشور راه‌اندازی می‌شود، شبیه همان صحنه آرای‌هایی است که در سرگرمی‌ها و بازی‌های مذکور وجود دارد و ما را آنچنان به خودش مشغول می‌کند که از اصل ماجرا غافل می‌شویم.

طراحان این بازی‌ها در دیوانسالاری دولتی، دانشگاه‌ها و مجامع رسانه‌ای به ما می‌گویند علت معلولی دیدن وقایع و رمزگشایی جعبه‌های سیاهی که پشت رخدادها



و تصمیم‌گیری‌های مستمر و روشمند وجود دارد نوعی نگاه ساده‌لوحانه به تاریخ است؛ شکست‌ها، ناکامی‌ها و ناتوانی‌های هر ملتی به فقر، جهالت، مرض، خردگریزی، استبدادپذیری، فرهنگ ناکارآمد، جهانی ندیدن مسائل، دین و مذهب، اخلاق غیر علمی، دشمنی با قدرت‌های برتر جهانی، نپذیرفتن الگوهای پیشرفت دیگران، گریز از ایدئولوژی‌های مدرن و امثال اینها وابسته است. غافل از این که هر مصیبتی که در تاریخ معاصر، از بعد از شکست حقارت‌باری که دولتمردان غرب پرست و استقلال‌ستیز دربار قاجاری و پهلوی از غربی‌ها خوردند ناشی از فقر، جهالت و تقلیدی بود که همین طراحان بر ما تحمیل کردند.

جمع‌بندی

منطق به ما می‌گوید، باید همواره به خاطر داشته باشیم که نخستین وظیفه هر توطئه‌گر، هر خائن، هر سازشگر و واداده‌ای چه در صحنه سیاسی، چه در فضای فرهنگی و چه حتی در یک مبارزه انتخاباتی این است که همه مردم را متقاعد سازد که هیچ توطئه، خیانت و سازشی در کار نیست و همه به دنبال خدمت به کشور و مردم هستند و در جاهایی هم ممکن است به نفع مردم خطا و اشتباه کنند! موفقیت و موفقیت این عناصر در گرو میزان قدرت آنها در القای این مطلب است. این که کارگزاران دولتی، دانشگاهی و رسانه‌های جمعی همواره وجود این تصاویر واقعی را در زمینه‌ها و متن تصاویر سرگرم‌کننده به بازی می‌گیرند، بدان خاطر است که می‌خواهند عملیات آنها را در پرده ابهام نگه دارند. آنها می‌دانند که چگونه الاغ، گاری و پسر بچه را از دید ما پنهان سازند!

وقتی به زندگی و تجربیات شخصی خود مراجعه کنیم، می‌بینیم کسانی که بصیرت، هوشمندی و بیداری ما را به تندروری و توهم توطئه حواله می‌دهند خود چگونه در زندگی علمی و سیاسی گرفتار این توهم هستند. همین بیانیه‌ای که دفتر رئیس‌جمهور در محکومیت کسانی که از اظهارات رئیس‌جمهور در مورد حجاب و فضای مجازی گله کردند، صادر کرده است خود دلیل محکمی برای این ادعاست.

در این اطلاعیه با اشاره به توطئه چندلایه دشمنان برای ایجاد شکاف و اختلاف میان مسئولان و مردم و ایجاد بی‌اعتمادی عمومی به ویژه در آستانه چهلمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی؛ به بصیرت انقلابی، انسجام و یکپارچگی ملی و همبستگی شخصیت‌های سیاسی و رسانه‌ها و نخبگان مورد اعتماد جامعه به عنوان ضرورتی مهم برای خنثی‌سازی

شکست توطئه‌ای بدخواهان نظام اسلامی تأکید شده است.^۱

دولتمردان بر اساس کدام دلیل عقلی و پشتوانه تاریخی یا جست‌وجوهای علمی اظهار نظر انتقادی چند نفر نسبت به بیانات رئیس‌جمهور را توطئه چند لایه! دشمنان ملت ایران!! قلمداد کردند؟! عجیب بودن این فتوا وقتی بیشتر بر ملا می‌شود که کارگزاران دولت روحانی، دشمنی با رئیس‌جمهور را مترادف با دشمنی با ملت ایران دانستند، اما واضح و آشکار است که دشمنی با رئیس‌جمهور لزوماً دشمنی با مردم نیست. چون ممکن است کسانی باشند که با رئیس‌جمهور دشمنی داشته باشند ولی در خدمت مردم ایران باشند. مگر اینکه بپذیریم هر رئیس‌جمهوری به محض کسب این مقام، مساوی است با تمام مردم ایران؛ و دشمنی و دوستی با او دشمنی و دوستی با ملت ایران است. اگر این منطق را بپذیریم، دشمنی و تلاش اصلاح‌طلبان، اصولگرایان و حامیان دولت هاشمی، خاتمی و بعداً روحانی برای براندازی رئیس‌جمهور دولت نهم و دهم را در کجای دلمان باید جا دهیم؟ چگونه می‌توانیم اظهارات معاون اول ایشان که از سرسپر دگان به اصلاح‌طلبان و از سردمداران مقابله با رئیس‌جمهور قانونی دولت نهم و دهم بود را توجیه کنیم؟! و همچنین چگونه می‌توانیم این استدلال را برای توجیه افاضات نوبخت، رئیس‌سازمان برنامه و بودجه دولت روحانی به کار گیریم که در ابتدای آغاز به کار دولت یازدهم در برنامه شناسنامه سیمای جمهوری اسلامی ایران، در پاسخ به پرسش مجری برنامه که گفته بود چرا بر اساس سنت‌های قبلی، وقتی رئیس‌جمهوری انتخاب می‌شد، همه به او تبریک می‌گفتند شما به احمدی‌نژاد تبریک نگفتید؟ او پاسخ داد که ما نتوانستیم خودمان را راضی کنیم که احمدی‌نژاد نماینده جمهوری و رئیس‌جمهور ملت ایران است! گویی انتخاب مردم اگر به تنفیذ این میراث‌خواران مغرور و پر مدعا نرسد رسمیت ندارد!!

از این دست مثال‌ها صدها نمونه می‌توان در شناسنامه کاری این دولت‌ها و الیگارش‌ی و آریستوکراسی وابسته به آنها از دولت موسوی تا دولت روحانی پیدا کرد که نشان می‌دهد خودشان بیش از هر جریانی اسیر توهمات توطئه بوده و هستند ولی در پشت سنگر توهم توطئه برای پنهان نگه داشتن کجی‌ها و کاستی‌های خود تلاش می‌کنند. در اینجا ناچاریم سخن روزولت را تکرار کنیم که گفته بود: در عالم سیاست، هیچ امری تصادفاً رخ نمی‌دهد. مطمئن باشید هر چه که اتفاق می‌افتد طرح آن قبلاً به همان صورت ریخته شده است.



کلام آخر

نقطه تمرکز این یادداشت نشان دادن تناقضات رفتاری و گفتاری دولتمردان نیست. اکنون سال‌هاست که این تناقضات در ادبیات دیوانسالاری ایران نهادینه شده و متأسفانه تبدیل به یک امر عادی گشته است. نقطه تمرکز این یادداشت آن است که نشان دهد چون دیوانسالاری در ایران جریانی است که برای افکار عمومی غرب و خارج بیش از افکار عمومی مردمش اهمیت قائل است، سرگرمی‌هایی را که کارگزاران این دیوانسالاری برای مردمش می‌سازد تا اصل ماجراها، توافقات، قراردادهای و برنامه‌ها را پنهان نگه دارد باید با جدیت رصد کرد.

اکنون ما در شرایط ویژه‌ای قرار داریم؛ آزادی و استقلال ایران از طریق روزنه‌های رخنه‌ای که در سیاست‌های برجامی خط‌سازش در دولت یازدهم و دوازدهم ایجاد شده است ما را در مقابل فشارهای غربی تا حدودی آسیب‌پذیر نشان می‌دهد. همین مسئله باعث شده است که غربی‌ها به سردمداری امریکا گرفتار این توهم شوند که می‌توانند با تنگ‌تر کردن کمربندهای تحریم تا مرز خط قرمزهای امنیتی و دفاعی ما از مردم ایران امتیاز بگیرند و انقلابیون نظام جمهوری اسلامی را در کنار رینگ شکار کنند.

نباید فراموش کنیم که امریکاییان در سند استراتژی امنیت ملی خود در قرن بیست و یکم به هم‌پیمانان مرتجع و مزدور خود در منطقه و ستون پنج داخلی خود در ایران اطمینان داده‌اند که نظام جمهوری اسلامی را تا سال ۲۰۲۵ ساقط خواهند کرد! این وعده‌ها هر چند سخیف، ابلهانه و توهم‌زا باشد مسئولیت دیده‌بانی، بیداری و هوشیاری ما را نفی نمی‌کند. مخصوصاً از این جهت که می‌دانیم نقاط کانونی تمرکز نفوذ دشمن جایی جز حیاتی‌ترین مرکز سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و اجرای کشور یعنی دولت و مجلس که قلب دیوانسالاری هستند، نمی‌باشند.

امریکا همه راه‌های مبارزه با نفوذ فراگیر ادبیات انقلاب اسلامی را که اکنون شیوه‌های مبارزاتی آن به نقطه کانونی تحولات سیاسی و فرهنگی اروپا یعنی فرانسه رسیده، تجربه کرده است. بی‌تردید امریکایی‌ها جلوتر از ما اظهارات سخنگوی جنبش جلیقه‌زردهای فرانسه را که گفته است انقلاب اسلامی هم یکی از جنبش‌های الهام‌بخش در شیوه‌های مبارزاتی مردم فرانسه است، شنیده و تجزیه و تحلیل کردند. بنابراین بدیهی است که روش‌های خود را برای به‌سازش کشاندن یا تخریب انقلاب اسلامی شدت خواهند بخشید.

نباید تردید کرد که نقطه کانونی مبارزه امریکا با انقلاب اسلامی اکنون سرمایه‌گذاری بر ضد انقلاب بی‌خاصیت خارج از کشور نیست. هدف سرمایه اجتماعی جمهوری اسلامی

یعنی تنها نقطه پر قدرت پیوند مردم، مکتب و رهبری است. این سرمایه دور رکن ناگسستنی دارد؛ یکی اعتماد عمومی مردم به نظام و دیگری بالارفتن ظرفیت‌های نظام برای پاسخگویی، تثبیت و تقویت این اعتماد. نبض اصلی این دور رکن به خدمت و خیانت دیوانسالاری برمی‌گردد. دولت و مجلس که دو نهاد اصلی در دیوانسالاری هستند، می‌توانند بر سرمایه اجتماعی که تولید کننده امنیت، استقلال و آزادی ایران عزیز است بی‌افزایند، یا با بازی‌ها و نمایش‌ها، وادادگی‌ها و سازشکاری‌ها، دروغ‌پردازی‌ها و کم‌کاری‌ها، و از همه بدتر، بی‌تفاوتی نسبت به گرفتاری‌های مردم و استفاده از روش گفتار درمانی برای حل مشکلات که در دولت یازدهم و دوازدهم بیش از دولت‌های گذشته خودنمایی می‌کند، روان اجتماعی جامعه را به هم می‌ریزد و پیوندهای مردم با نظام جمهوری اسلامی و آرمان‌های انقلاب اسلامی را سست نماید. نظام ما آشکارا یک دهه است که گرفتار تخریب سرمایه اجتماعی انقلاب اسلامی به دست دولت‌ها، گروه‌ها و جریان‌های وابسته به دولت و مجلس است.

بر آمدن سرمایه اجتماعی در جامعه از هم گسیخته شاهنشاهی، دستاورد هیچ گروه و جریانی نیست که اکنون حق داشته باشند این سرمایه را به باد دهند. این سرمایه محصول تلاش گرانقدر نهضت امام خمینی (ره) است. سرمایه انسانی در ایران قبل از انقلاب اسلامی وجود داشت ولی چون هیچ گروه، جریان و هیچ ایدئولوژی و مرامی استعداد آن را نداشت که این سرمایه انسانی را تبدیل به سرمایه اجتماعی کند، اغلب جنبش‌ها مثل جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت و سایر جنبش‌های منطقه‌ای شکست خوردند. خمینی کبیر با درک دقیق و عمیق از تاریخ ایران و شناخت روزآمد فرهنگ بومی و اسلامی کشور و روح حق‌طلبی، مبارزه انقلابی و عدالت‌خواهی و سازش‌ناپذیری با دشمنان، توانست این سرمایه انسانی را تبدیل به سرمایه اجتماعی و مبنای بازتولید آرمان‌هایی سازد که نزدیک به دو قرن گوهر گمگشته ملت ایران بود.

به رغم این که ملت ایران نزدیک به دو قرن، یعنی پس از شکست خفت‌بار دولت قاجاری از روس‌های متجاوز، برای کسب استقلال و آزادی خود با استبداد و استعمار مبارزه کرد اما تا قبل از انقلاب اسلامی هیچ‌گاه نتوانست مزه آزادی و استقلال را حس کند؛ و ما نزدیک به دو قرن از این دو نعمت که پیش شرط رشد و پیشرفت کشور بود، محروم ماندیم.

امتیازطلبی، عافیت‌گرایی، وادادگی، سازشکاری، بازی موش و گربه با استعمار و استبداد، تسلیم‌طلبی و از همه مهم‌تر وابستگی فکری و سرسپردگی اغلب گروه‌ها، جریان‌ها و احزاب سیاسی مانع عمده‌ای بود که اجازه نمی‌داد سرمایه انسانی در ایران تبدیل به سرمایه اجتماعی شود. هر گروه و جریانی به جای تعقیب خواسته‌های مردم، منافع و امتیازات ناچیز خود را



مبنای مبارزه قرار داده بودند. بعضی از گروه‌های سیاسی نیز با چند اسلحه و چند چریک احساساتی و ناآگاه نسبت به فرهنگ عمومی و یک ایدئولوژی به ظاهر پیشرو که عموماً یا تحت تأثیر افکار لنین و استالین بود یا تحت تأثیر مائو و چه گوارا، بدون توجه به انرژی و قدرت لایزال مردم فکر می‌کردند می‌توانند یک رژیم خشن را مطیع سازند و از آن امتیاز بگیرند.

به عبارتی تمام این گروه‌های به ظاهر مخالف شاه، چهل را مبنای مبارزه با ظلم قرار داده بودند. چهل نسبت به فرهنگ ملی، چهل نسبت به آرمان‌های ملت ایران، چهل نسبت به ساختار رژیم پهلوی و پایه‌های نگهدارنده آن، چهل نسبت به سرمایه انسانی و اجتماعی، چهل نسبت به فرهنگ مبارزه، چهل نسبت به مناسبات جهانی و مکانیسم عمل قدرت‌ها، چهل نسبت به مفهوم آزادی و استقلال، چهل نسبت به پیوند ناگسستنی استبداد و استعمار و چهل نسبت به تاریخ ایران. این جهالت‌ها آنقدر عمیق بود که بعضی از این گروه‌های چپ و راست فکر می‌کردند برای نجات از زیر فشار یک دولت استعماری می‌توان به دولت استعماری دیگر پناه برد. هیچ کدام از این گروه‌ها درک دقیقی از آزادی و استقلال نداشتند. تمام گروه‌هایی که با نام‌های پرطمطراق به صحنه مخالفت با استبداد رژیم پهلوی آمدند، چون جبهه ملی، نهضت آزادی و سایر گروه‌های مسلح چریکی، حتی نسبت به این قاعده اولیه مبارزه سیاسی نیز جاهل بودند که خود این تکررها و گروه‌گرایی‌ها در سنت‌های مبارزاتی، عاملی برای اختلاف و تفرقه و تبدیل نشدن سرمایه انسانی به سرمایه اجتماعی است.

این جهالت در میان گروه‌های به ظاهر پیشرو آنچنان عمیق بود که پیوسته به گروه‌های کوچک و ضد هم منشعب می‌شدند و به جای مبارزه با استبداد و استعمار به جان هم می‌افتادند. از درون جبهه ملی، نهضت مقاومت ملی، نهضت آزادی، جامعه سوسیالیست‌ها، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران و احزاب بی‌خاصیت دیگر که دل‌مشغولی‌ای جز مخالفت و مبارزه با یکدیگر نداشتند پیدا شد و هر حزبی خود را غول مبارزه با شاه می‌نامید. از دل سازمان مجاهدین خلق که خودش یک گروه انشعابی از نهضت آزادی بودند جنبش ملی مجاهدین و سازمان کمونیستی و فاشیستی پیکار و... منشعب شد. تنها هنر این گروه‌های انشعابی آن بود که یا یاران گروه‌های دیگر را به ساواک لو می‌دادند یا همدیگر را شکار می‌کردند و در بیابان‌های اطراف تهران بی‌رحمانه قتل عام کرده و جسد‌ها را آتش می‌زدند. در چنین اوضاعی نهضت امام خمینی سر بر آورد و آن سرمایه‌های پراکنده انسانی را به یک سرمایه عظیم اجتماعی تبدیل کرد و انقلاب اسلامی از دل این سرمایه اجتماعی زاییده شد. از آنجایی که هیچ یک از گروه‌های سیاسی در تولید این سرمایه اجتماعی نقشی

نداشتند، حساسیتی نیز در حفظ این سرمایه ندارند. بنابراین هر گروه و جریانی که از دل آنها رئیس جمهور و نماینده مجلس خارج می شود اگر نتواند این سرمایه را در خدمت منافع حزبی، خانوادگی، باندی و جریانی خود بگیرد به تخریب آن دست خواهد زد. مشکل بزرگ جمهوری اسلامی امروز نه گروه های حقیر ضد انقلاب داخلی و خارجی است و نه امریکا و اروپا می توانند یک انقلاب بزرگ متکی بر سرمایه اجتماعی را شکست دهند. امریکا و اروپا وقتی می توانند در مقابل انقلاب اسلامی صف آرایی کنند که ستون پنجمی در داخل داشته باشند. بدون داشتن چنین جای پای هیچ دشمن خارجی نمی تواند بر ملتی منسجم، واحد و بابصیرت غلبه کند.

ترس ما از دولتمردان و کارگزارانی است که نقش این ستون پنجم را ایفا می کنند. خسته و ناامید کردن، دروغ گفتن به مردم، وعده های بیجا دادن به مردم و بی اعتمادسازی نسبت به نظام، بزرگترین دشمن سرمایه اجتماعی است. دولتمردانی که در تنگناها مردم خود را فراموش می کنند و در فکر ارسال چند مشت دلار برای فرزندان و وابستگان و گماشتگان خود در خارج هستند و به همین بهانه شعار فریبنده همکاری با نظام بین الملل سر می دهند و از برخورداری از مزایای جهانی شدن برای توسعه حرف می زنند و به دلیل این که هزینه های مبارزه با امریکا و استکبار جهانی را سنگین می دانند خط سازش و کرنش را ترویج می کنند، دانسته و نادانسته برای دشمنی مزدوری می کنند که اگر بر این کشور حاکم شود به همین مزدوران نیز رحم نخواهد کرد. سرنوشت شاه و بسیاری از دیکتاتورهای منطقه باید برای خیلی از این دولتمردان عبرت باشد. هیچ گروه و جریانی از انقلاب اسلامی طلبکار نیست. اگر قدرت و عزتی برای دولتمردان ماست، اگر امروز بالانشین و مردم پایین نشین شدند، همه از برکت انقلاب اسلامی و خون پاک شهدای عزت و سربلندی ملی است.

آورده اند رندی به کنار دجله آمد. جمعی از کوران را دید که کنار آب به انتظار نشسته اند. گفت: چه می شود شما را که اینجا جمع آمده اید؟ گفتند: اراده کرده ایم از آب بگذریم لیکن به انتظار قادی هستیم که آشنا به دجله باشد و ما را از آب بگذراند تا غرق نشویم. گفت: اگر من قائد شما شوم مرا چه دهید؟ گفتند: نفری ده دینار دهیم. گفت: همه دست در میان یکدیگر زنید تا من شما را از گذرگاهی نیکو و امن بگذرانم. پس دست پیش روی ایشان گرفت و به آب درآمدند. چون به تندی آب رسیدند، کوری را آب برد. فریاد کردند که ای قائد یکی از یاران ما را آب برد. گفت: دریغ از ده دینار من! در بین سخن بودند که دومی را نیز آب برد. فریاد برآوردند که دیگری را نیز آب برد. گفت: افسوس از بیست دینار من! ناگاه سومی را نیز آب از جا کند و برد، جماعت کوران فریاد زدند که قائد، سومی هم رفت. گفت: دریغ از سی





دینار من! به یکبار فریاد بر آوردند که ای جاهل حقه باز! این چه سخن است که تو می گویی و این چه چاهی است که ما را در آن انداخته ای؟ راهی را برگزیدی که همه را به آب داده و هلاک خواهی کرد. گفت: شما را چه می شود؟ زیان مرا افتاده است که به هر یکی از شما که کم می شود ده دینار از دستم می رود و من از این زیان چیزی نمی گویم، شما چه فریاد دارید؟! امید است دولت مردان ایران برای ملت خود چنین قائدی نباشند و این حکمت انسانی را از سون تزو، فیلسوف چینی آویزه گوش خود سازند که گفته است: «به دست آوردن تفوق عالی بر دشمن در هر جنگی منوط به در هم شکستن اراده مقاومت در وی قبل از شروع هر گونه مخاصمه آشکار است.» با سیاست های سازشکارانه خود در هم شکننده اراده مقاومت ملت بزرگ ایران نباشیم.



مقالات



سیری در واقعه کشف حجاب در مراغه

منصور پور مؤذن^۱

مقدمه

لباس و طرز پوشش افراد یک جامعه، نقش مهمی در تشخیص فرهنگ ملی و دیدگاه‌های مذهبی آن جامعه دارد و همواره در طول تاریخ عامل طبقه‌بندی و شناخت شخصیت افراد بوده است؛ لذا تغییر آن کم و بیش به منزله تغییر هویت، ملیت و مذهب محسوب می‌شود. آمیختگی مذهب و فرهنگ با نوع پوشش مردم ایران و به خصوص زنان باعث شد که در دوره قاجار با وجود تلاش چندی از وابستگان به غرب برای رواج بی‌حجابی و بی‌بند و باری در ایران، این تلاش‌ها به جایی نرسد.

با کودتای سیاه انگلیس در ایران و به قدرت رساندن رضاخان قزاق، بی‌اعتنایی و مقابله با نمادها، ارزش‌ها، سنت‌های دینی و ملی و چاپ و انتشار مطالب در ضدیت با این ارزش‌ها در رسانه‌های جمعی آن دوره نظیر مطبوعات، کتاب‌ها و حتی نظام‌های آموزشی شدت بیشتری به خود گرفت و وارد فضای جدیدی شد. یکی از مهم‌ترین مأموریت‌هایی که اربابان

۱. دکترای تاریخ ایران (ایران پس از اسلام)

رضاخان و در رأس آن انگلستان به وی داده بودند قضیه کشف حجاب و تغییر لباس مردم ایران از لباس‌های ملی و سنتی که عموماً توسط صنعت کاران ایران در داخل تولید می‌شد و تبدیل کشور به بازار مصرف البسه فرنگی که عموماً توسط انگلیسی‌ها در هند تولید می‌شد، بود. سیاست‌های گام به گام دولت و ترفندهای متنوع مجریان این امر برای پیشگیری از مخالفت‌های مردم حتی با مقدس کردن کفش و کلاه و سایر داستان‌بافی‌های ابلهانه در نهایت ناموفق بود و با اعتراض گسترده مردم همراه گشت و در نتیجه رژیم وابسته پهلوی را به سمت اتخاذ روش‌های سرکوبگرایانه، کشت و کشتار مردم و شیوه‌های خشن پلیسی سوق داد. مراغه نیز به عنوان یکی از شهرهای مذهبی کشور از این امر مستثنی نبود. با وجود اینکه در قضیه کشف حجاب، تحقیقات بسیاری انجام شده است ولی کمتر با استناد به مدارک موجود و مصاحبه‌های شفاهی با شاهدان عینی به این امر پرداخته شده است. در این مقاله سعی شده که بررسی واقعه کشف حجاب در مراغه با توجه به اسناد موجود و شاهدان عینی صورت پذیرد.

نظری به وضعیت حجاب در ایران تا دستور کشف حجاب در دوره پهلوی اول

با توجه به اسناد موجود در دوره حکومت صفویه، حجاب زن ایرانی همان لباس‌های بلند سنتی و ملی بود که در ادوار مختلف تاریخی به عنوان پوشش استفاده می‌شد. بر اساس خاطرات برادران شری حتی در دوران صفوی نیز زنان صورت و اندام خود را با چادر و روبند پوشانده و از شلوار و چاقچور استفاده می‌کردند.^۱

با به قدرت رسیدن سلسله قاجار و افزایش ارتباط با کشورهای غربی و سفرهای متعدد بعضی از شاهان قاجار به اروپا و تأثیری که این مسافرت‌ها در خلیات درباریان می‌گذاشت دربار قاجار به سرعت متأثر از فرهنگ ظاهری و سطحی غرب گردید و بالطبع وضعیت پوشش زنان و مردان دربار و کارگزاران دیوانسالاری این دوره نیز از این وضعیت مصون نبود. تغییر وضعیت ظاهری زنان ابتدا از سوی تعدادی از شرق‌شناسان و میسیونرهای مسیحی و یهودی و درباریان غرب پرست رژیم قاجاریه آغاز گردید و آنها همواره سعی بر این داشتند که حجاب را به عنوان عامل عقب‌ماندگی زنان در جامعه ایران معرفی کنند.

با آغاز جنبش مشروطه و ایجاد تحول در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران، تحولات مربوط به بُعد جایگاه زن در این دوره وارد مرحله جدیدی گردید. به عنوان مثال، جلسات گردهمایی زنان تشکیل شد و هدف آن، ترغیب بیشتر این قشر عظیم جامعه جهت شرکت

۱. حبیب شیری آذر، *والیان آذربایجان (از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)*، تهران، خجسته، ۱۳۸۷، ص ۱۷۵.



در مجالس، سخنرانی‌ها و برنامه‌های سیاسی‌ای بود که عموماً به تقلید از فرنگی‌ها برگزار می‌شد. به تدریج جمعیت‌های مختلف زنان از جمله «شرکت خواتین اصفهان» با مدیریت خانم دولت‌آبادی و جمعیت موسوم به «پیک سعادت» در رشت تشکیل گردید و در این زمینه چندین مجله که منحصراً در ارتباط با زنان بود منتشر شد که می‌توان به عنوان مثال به مجلات *جهان زنان* با مدیریت فخر آفاق پارسا و *عالم‌نسون* با مدیریت ربابه صوفی اشاره کرد. این تلاش‌ها در جهت رواج بی‌حجابی و بی‌بند و باری زنان همچنان ادامه داشت و پس از وقوع کودتای رضاخان، ادامه این روند سرعت بیشتری به خود گرفت.

از آنجایی که کارگزاران دولت دست‌نشانده رضاخان مأموریت داشتند اگر شد با استفاده از ابزار هنر سینما و تئاتر، و اگر نشد با زور سرنیزه تغییرات سطحی و ظاهری فرهنگی در ایران ایجاد کنند از همان سال‌های اولیه، دولت کودتا از همه امکانات دولتی و ابزارهای قدرت برای تحقق هدف خود استفاده کرد. به عنوان مثال اولین سالن رسمی سینما در ایران در سال ۱۳۰۵ در تهران ساخته شد و اولین فیلم صامت ایرانی به نام «آبی و رابی» در سال ۱۳۰۹، اولین فیلم ناطق به نام «دختر لر» در سال ۱۳۱۲- که هدفش عادی‌سازی جریان بی‌حجابی و روابط زن و مرد در جامعه بود- و اولین فیلم دوبله فارسی به نام «دختر فراری» توسط اسماعیل کوشان در سال ۱۳۲۵ در سینما به نمایش درآمد. آنچه قابل توجه است این که عموماً این فیلم‌ها در مورد ساختارشکنی عفت و شرافت زن ایرانی بود.

یکی از نمایش‌هایی که با همین هدف در هفدهم تیرماه ۱۳۰۵ از سوی «جمعیت تمدن‌نسون» اجرا شد، تئاتری با عنوان «تمدن‌نسون» بود که دست‌اندرکاران آن قصد داشتند تا در پشت پرده این گونه‌نمایش‌ها، حضور زنان را در مجالس عمومی، عادی جلوه داده و آنان را برای بی‌حجابی ترغیب کنند. انتشار اخبار اجرای این نمایش در روزنامه‌ها باعث شد که علمای بزرگواری چون شهید مدرس، سید محمد بهبهانی و میرزا هاشم آشتیانی، نامه اعتراض آمیزی خطاب به مستوفی‌الممالک (نخست‌وزیر وقت) نوشته و خواستار جلوگیری از پخش نمایش شوند.^۱ متعاقب این اقدامات، مدارس تأسیس گردید تا نحوه آزاد زیستن و بی‌قید و بند بودن را به دختران تعلیم دهد و اقدامات دیگر که مسلماً در برخی از مردان و زنان بی‌ثبات در اراده و اعتقادات مذهبی مؤثر واقع می‌شد.

در نتیجه باید اذعان کرد که کشف حجاب در ایران از هفدهم دی‌ماه ۱۳۱۴ آغاز نگردید، بلکه در این تاریخ رسماً از سوی حکومت به عنوان یک سیاست اعلام شد. زمینه و ریشه این جریان سال‌ها قبل در خارج از مرزهای ایران بسته شده بود که ابتدا به ایجاد آمادگی فکری

۱. آذربایجان در اوایل دوره پهلوی (گزارش محرمانه سال ۱۹۲۷ به ارتش ترکیه)، ترجمه توحید ملک‌زاده، تبریز، اختر، ۱۳۸۸، ص ۸۵.

و زمینه ذهنی در میان حداقل قشر خاصی از زنان پرداخته شد.

بعد از این پیش زمینه‌ها بود که کارگزاران انگلوفیل دربار رضاخان موفق شدند نسبت به تنظیم برنامه‌های ضد مذهبی خود از طریق کشف حجاب اقدام نمایند؛ بنابراین برای اعلام رسمی این جریان برنامه‌هایی ترتیب داده شد تا بالاخره روز ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ فرا رسید. هشت سال پیش از آن، در چنین ماهی تصمیم گرفته شده بود که نخست ذهنیت مانع اصلی و عمده در خصوص حضور زن در اجتماع، یعنی مرد برای این دگرگونی آماده شود؛ لذا با برنامه اتحاد شکل لباس مردها به اروپایی شدن فرا خوانده شده بودند. بعد از اجرای این برنامه، راه برای عملیاتی شدن دیگر برنامه‌های زمینه‌ساز فراهم شد.

برگزاری دومین کنگره زنان شرق در ایران در سال ۱۳۱۱ خود دلیل دیگری بر اجرای کشف حجاب و ضرورت آن در ایران بود. اگرچه در این کنگره از کشف حجاب سخنی به میان نیامد، اما جو حاکم بر این کنفرانس حکایت از این مسئله می‌کرد. عده‌ای به دروغ دیدار رضاخان از ترکیه در سال ۱۳۱۳ و دیدارش از مراکز علمی و صنعتی و مشاهده آراستگی این کشور را عامل مهمی در ذهن وی جهت تسریع در اعلام رسمی کشف حجاب القامی کنند و می‌گویند یکی از عوامل مهم پیشرفت ترکیه در آن دوره، کشف حجاب بانوان بود.^۱ اما هر کسی درک اندکی از تاریخ داشته باشد می‌داند که اولاً رضاخان قزاقی بود که جز زبان شلاق، اسلحه و سرنیزه زبان دیگری بلد نبود؛ ثانیاً بی‌سوادتر از آن بود که درکی از معنای تجدد و ترقی داشته باشد؛ چه برسد به آن که اندیشه منسجمی پیرامون آن ارایه نماید. اغلب منابع رضاخان را فردی بی‌سواد، عیاش، دائم‌الخمر، قمارباز و فاسد معرفی کرده‌اند که از بداقبالی ملت بافرهنگ ایران در حساس‌ترین مقطع تاریخی این سرزمین، دشمنان ایران به قول سید اسدالله رسا- یکی از روزنامه‌نگاران مبارز دوره پهلوی- این «جلنبرلات» را خضر نجات ایران معرفی کردند و بلای جان استقلال و آزادی کشور ساختند.^۲

هوشنگ نهاوندی یکی از وزرای دوره پهلوی دوم می‌نویسد:

رضاخان در حد خواندن و نوشتن سواد داشت. البته در سطح نازل. دست‌نویس‌هایی که از او بجا مانده همه به خطی ساده و تقریباً کودکانه و مملو از غلط‌های املائی است. رضا هرگز مرد با فرهنگی نشد...^۳

۱. محمد رضایی، «کشف حجاب در آذربایجان»، مطالعات تاریخی، تابستان ۱۳۸۵، ش ۱۳، ص ۱۵۵.

۲. مظفر نامدار، چند قطره خون برای آزادی، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۱، ص ۳۶۸.

۳. هوشنگ نهاوندی، محمد رضا پهلوی آخرین شاهنشاه، ترجمه دادمهر، شرکت کتاب، لوس آنجلس، ۱۳۹۲، ص ۱۹.

کشف حجاب در مراغه

بررسی اسناد و گزارش‌های به جا مانده از آن دوران نشان می‌دهد که میزان و چگونگی پیشبرد طرح کشف حجاب در مراغه با توجه به بافت اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و موقعیت جغرافیایی و اقلیمی و همچنین نحوه فعالیت نهادها و سازمان‌های ذیربط از قبیل انجمن‌ها و سازمان‌های زنان به یک باره میسر نگردید و دست‌خوش تحولات بسیار شد.

بدین صورت که از یک سو اقدامات سازمان‌یافته از سوی فرماندار مراغه و فرماندهان نظامی و انتظامی و رؤسای ادارات در مورد زمینه‌سازی برای اجرای کشف حجاب و از سوی دیگر واکنش علما و روحانیان، معتمدین و بازاریان و توده مردم برای مقابله با این امر، مراغه را آستان حوادث بسیار می‌نمود.

اقدامات تبلیغی دولت

در آستانه کشف حجاب در مراغه یک سری اقداماتی از سوی مستوفی فرماندار مراغه جهت آمادگی اذهان مردم صورت گرفت. سیاست وی، تلاش در جهت زشت نشان دادن چهره حجاب و معرفی بی‌حجابی به عنوان یکی از مظاهر تمدن و ترقی بود.

به موجب سندی که به تاریخ ۲۹ مردادماه ۱۳۱۴ موجود است، به هنگام بازدید وزیر فرهنگ و معارف از مراغه، اشعاری توسط خانم نیر سینا سروده شده بود، که توسط دانش‌آموزان دختر و پسر در مراسم استقبال از وی خوانده شد. نیر سینا در این ارتباط طی درخواستی به اداره تعلیمات ولایات چنین می‌نویسد:

مقام ریاست اداره تعلیمات ولایات

سروده‌هایی که اثر قریحه اینجانب نیر سینا می‌باشد و در مراغه محصلین و محصلات آنجا آموخته و در حین تشریف‌فرمایی جناب وزیر خوانده‌اند به انضمام نت سرودها تسلیم و تمنا دارد در صورت مقتضی به مقام وزارت متبوعه تقدیم دارید که هر گاه مورد قبول افتد به تصمیم و شیوع آن در مدارس اناث و ذکور امر صادر گردد.

۱۴/۵/۲۹

نیر سینا

قسمتی از سروده‌های نیر سینا به شرح ذیل بود:

ترقی نسوان

رخشان ماه بخت نسوان شد

روشن شد تا که روز ایران شد



هان ای دختران نیک اختر طی شش دور نادانی دیگر
 این زمان بیاید زان حذر نمود
 هر سو ببینی دختران فرزانه این زمان رونق بخش آب و خاک مازینت جهان
 دختران با دانش و هنر خادم وطن، خادم بشر
 چنین اقداماتی توسط فرمانداری و اداره فرهنگ مراغه اجرا می شد تا اذهان مردم نسبت
 به قبح عمل از بین برود.

تشکیل کانون بانوان مراغه

در ارتباط با تشکیل کانون بانوان مراغه در کتاب والیان آذربایجان چنین نوشته شده است:
 در نتیجه توجه آقای مستوفی فرماندار مراغه و بنا به دعوتی که از طرف
 خانم ایشان از عده ای از بانوان به عمل آمده بود، مجلس مرکب از کارمندان
 فرهنگ و خانم های محترم در عمارتی که قبلاً به منظور تأسیس کانون
 تعیین شده بود، با حضور آقای فرماندار و آقای فریدی رئیس فرهنگ
 تشکیل گردید. آقای فرماندار در نطق خود در ارتباط با کانون بانوان،
 راهنمایی های لازم را به اعضای کانون و سایر خانم ها در مورد تجدید و اصلاح
 و ضرورت توجه به مقتضیات عصر حاضر، نمودند. بانوان ذیل با اکثریت
 آراء به سمت های پایین انتخاب گردیدند:

۱. بانو نسرین مستوفی (خانم آقای فرماندار) رئیس کانون
 ۲. بانو اختر فریدی (خانم رئیس فرهنگ) نایب رئیس
 ۳. عزیزالسادات صدیق یحیوی، مدیره دبستان دولتی صدر، خزانه دار
 ۴. خانم شمس السادات صدیق یحیوی، آموزگار کلاس پنجم صدر،
 منشی
- قرار شد بانوان هر هفته روزهای دوشنبه مرتباً تشکیل جلسه داده و
 مشغول انجام وظیفه باشند.^۱

نقش ارامنه در زمینه کشف حجاب در مراغه

در دوره پهلوی اول حدود ۲۵۰۰ نفر ارمنی در مراغه زندگی می کردند. جمعیت ارامنه
 همواره دارای روابطی مسالمت آمیز با مسلمانان در مراغه بودند و با توجه به اینکه نقش

۱. حبیب شیری آذر، همان.

مهمی در فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی داشتند لذا در تحولات سیاسی و فرهنگی مراغه نیز بدون تأثیر نبودند. در زمینه کشف حجاب نیز با توجه به اینکه تأسیس اولین مدرسه ارامنه توسط دو تن از ارامنه مراغه با نام‌های ملکم خالاقیان و ها کوپ خاچاطوریان به سال ۱۲۷۷ شمسی بر می‌گردد لذا در زمان کشف حجاب نیز ارامنه مراغه و دانش آموزان دختر ارامنه از این امر استقبال کردند.^۱

اقدامات بازدارنده و انتظامی دولت

محدودیت‌هایی نظیر ممانعت از رفتن زنان با حجاب به حمام‌ها و نظارت دقیق بر اجرای این قانون، گماردن پاسبان‌ها در مراکز عبور و مرور شهر مخصوصاً بازار جهت اخطار به زنان با حجاب و راه ندادن زنان با حجاب به ادارات دولتی از جمله مواردی بود که در مراغه همچون سایر شهرها اجرا می‌شد.

واکنش مردم مراغه در قبال اجرای کشف حجاب

اعمال قانون کشف حجاب در شهر مذهبی و حسینی مراغه به یک باره میسر نمی‌گردید و پیشرفت در آن بسیار کند بود. پای‌بندی مردم مراغه به مذهب باعث تبدیل آن به یکی از مراکز مهم ضد قانون کشف حجاب در کشور شد و اجرای این طرح با مشکل روبه‌رو گردید.

پخش شب‌نامه علیه کشف حجاب

اولین مبارزه علیه اجرای این قانون با پخش شب‌نامه و نصب آن در دیوارها آغاز شد. جوانان متعصب مراغه با هدایت علما و بزرگان شهر اقدام به نوشتن شب‌نامه و تهدید فرماندار، رؤسای ادارات و مأموران اجرای دستور و عاملین رواج بی‌حجابی کردند و شبانه، نوشته‌ها را در سراسر شهر پخش کرده و به دیوارها نصب نمودند. نامه‌ای در این ارتباط به مضمون زیر به حکومت مراغه ارسال شد. متن نامه به شرح زیر است:

نمره وزارت داخله

۴/۱۳ رمز شود

تلگراف به مراغه ایالت شرقی آذربایجان

حکومت راپورت محرمانه حاکی است که صبح ۱۵ ماه جاری، شب‌نامه بی‌امضائی مبنی بر تحریک کشف حجاب و تهدید عاملین آن به دیوارها زده

۱. آذربایجان در اوایل دوره پهلوی، همان.



شده بود. از طرف نظمیه، فوری اعلان‌ها کنده شده، تفصیل چیست و ناشرین آنها کی‌ها بوده‌اند؟ لازم است دقیقاً تحقیق و مرتکبین را معین نموده، فوری راپورت دهید. مرتکبین کشف [شوند] و راپورت دهید تا دستور مقتضی داده شود.

۱۷/۴/۱۴[۳۸۷] فیهمی^۱

در جواب نامه فوق، حکومت مراغه پاسخی به شرح ذیل ارسال می‌دارد:

وزارت داخله تاریخ ۱۳۱۴/۴/۱۸

ایالت شرقی آذربایجان نمره ۱۶۶۱ ضمیمه ۲-

حکومت مراغه موضوع انتشار اعلان بی‌امضا

مقام منبع ایالت کبری دامت برکاته

تعقیب تلگراف معروضه نمره ۹۴ رمز به عرض می‌رساند که آژان‌ها و مفتشین بلدیه که صبح خیلی زود برای تفتیش به خیابان و کوچه‌ها می‌روند، صبح روز ۱۴/۴/۱۵ با اعلان‌هایی برخورد نموده‌اند که بی‌امضا بوده‌اند، فوری آنها را کنده و به اداره حکومتی آورده‌اند. مراتب تحت ۱۶۱۵ و ۱۶۱۶ به اداره نظمیه ابلاغ و عین آن هم ارسال و تأکید گردید که خیلی فوری در کشف و پیدا کردن نویسنده و نشرکننده اعلان اقدام نماید و اداره حکومتی و نظمیه جداً مشغول تحقیق است، پس از حصول نتیجه به عرض خواهم رساند. سواد دو فقره اعلان هم در ضمیمه از لحاظ مبارک می‌گذرد. حکومت مراغه بلوری [مهر حکومتی]

در جواب حکومت مراغه، حکومت ایالت می‌نویسد:

به نظمیه ایالتی و حکومت مراغه بنویسید با هر وسیله ممکن است باید این قضیه تعقیب و کشف شود. هیچ گونه مسامحه و ملاحظه مورد ندارد. خط اعلان‌ها را حفظ نمایند که بتوان در کشف مطلب موفق شد. راپورت محرمانه به وزارت داخله شود.^۲

درجه باورمندی مردم به مبانی اسلامی و پابندی به نجابت و شرافت ملی و حفظ سنت‌های اجتماعی در مراغه آن چنان شدید بود که پیشرفت اجرای این امر را غیر ممکن می‌کرد. در عین حال فشار مأمورین دولتی نیز روزافزون بود. همه رؤسای صنوف در بازار

۱. «کشف حجاب در آذربایجان»، همان.

۲. همان، ص ۱۵۶.

مجبور بودند که اعضای صنف خود را به مراسمی در منزل خود و یا مکان مناسبی دعوت کرده و آنها را مجبور بودند که با همسران خود در آن مراسم شرکت کرده و در آنجا کشف حجاب نمایند و از آن مراسم بدون حجاب خارج شوند. زور و اجبار مأمورین شهربانی و ارتشی در اجرای این امر سبب می‌شد که خانم‌های بازاریان با استفاده از لباس‌های بلند و دستکش و جوراب‌های ضخیم در ملاعام ظاهر شوند. پاسبان‌ها هم در مراکز پرجمعیت شهر همچون میدان خان حمامی (خواجه نصیر)، جلو مسجد جامع، جلو حمام‌ها و اماکن عمومی مستقر بودند و رفت و آمد زنان چادری را کنترل می‌کردند.

مرحوم حاج علی صادقین، یکی از چهره‌های مذهبی و متشخص مراغه از شاهدان عینی کشف حجاب در آنجا بود که اظهار می‌داشت:

برادرم به درس مرحوم مدرس که همچنین سر دفتر اسناد رسمی شماره ۱ بود می‌رفت. در یکی از روزها دیدیم که برادرم با حالت گریه در حالی که عبایش پاره شده بود به خانه برگشت. فهمیدیم که پاسبانی که به صمد آژان معروف بود عبای او و دوستش مرحوم آقای افتخارزاده را گرفته و پاره کرده است.

مرحوم صادقین در خاطره دیگری نقل می‌کرد:

شبی به منزل عمه‌ام که در کوچه دکتر آستانی بود به همراه پدر، مادر، همسر برادرم و دختردایی پدرم که از روستای زوارق آمده بود می‌رفتیم. از پالان‌دوز بازار که پشت مسجد جامع بود داشتیم رد می‌شدیم که با صمد آژان روبه‌رو شدیم. چون پدرم همراه ما بود، به احترام وی چادرها را باز نکرد و گفت یا باید چادرها را باز کرده و کشف حجاب کنید یا باید برگردید. پدرم به ما گفت به خانه برگردیم.

و بدین ترتیب قانون کشف حجاب به شدت با دستور تاج‌بخش رئیس شهربانی وقت مراغه در حال اجرا بود.^۱

از سوی دیگر مشکلی که در ارتباط با اجرای کشف حجاب در مراغه وجود داشت مشکلات اقتصادی مردم منطقه بود. اقتصاد مراغه بر پایه اقتصاد کشاورزی استوار بود و اکثر مردم باغدار یا دارای زمین‌های زراعی بودند. فقر عمومی مردم و اوضاع اقتصادی نابهنجار باعث می‌شد که نه تنها عموم مردم بلکه خود کارمندان ادارات دولتی نیز در امر خرید مانتو، کلاه و کفش دچار مشکل شوند. قبلاً با وجود چادر، پوشش‌های دیگر بانوان زیر چادر مخفی

۱. مصاحبه شفاهی با مرحوم حاج علی صادقین.



می‌ماند ولی با اجبار کشف حجاب، دیگر استفاده از لباس‌های مستعمل در مجامع عمومی برای خانم‌ها امکان‌پذیر نبود.

با توجه به دستور حکومت مراغه مبنی بر حضور مأمورین در جلوی حمام‌ها که محل رفت و آمد مداوم خانم‌ها بود، به وسیله شهرداری مراغه از حمام‌ها التزام گرفته شد که هیچ زنی را بدون کلاه به حمام راه ندهند و در صورتی که زنی با چارقد به حمام رفت نام او و شوهرش را به حکومت گزارش دهند و حتی از لحاظ اینکه مبدا حمامی‌ها در اجرای قانون مسامحه کنند، مأمورینی به طور محرمانه گماشته شد که وضعیت حمام‌ها و مراقبت حمامی‌ها را گزارش کنند.

البته در مواردی که حمام‌ها در داخل کوچه یا مناطق خلوت شهر یا مثل حمام حسینیة حاجی غفار در داخل حسینیة قرار داشت، اهالی منزل یا همسایگان داخل کوچه و نزدیک حسینیة می‌توانستند دور از چشم مأمورین شهربانی و بدون مزاحمت آنها به حمام مراجعه کنند ولی غالباً وضعیت در سایر نقاط شهر بدین منوال نبود. به همین دلیل حمام‌هایی در منازل ساخته شد تا خانم‌ها جهت حفظ بهداشت از حمام‌های خانگی بهره گیرند یا خانواده‌هایی که استطاعت ساخت حمام خانگی را نداشتند از مطبخ‌های موجود در خانه‌ها که غالباً دارای تنوری جهت پخت نان بود، برای استحمام استفاده می‌کردند.

ادامه روند مبارزه با کشف حجاب همچنان در مراغه ادامه داشت. در نامه‌ای که توسط آقای فرخ بایوردی رئیس پست و تلگراف و تلفن وقت مراغه به وزارت متبوعه‌اش ارسال شده، به عدم حضور خانم‌های اکثر رؤسای ادارات و انجمن شهر مراغه در جشن‌ها و مراسم‌ها اشاره شده است. متن دقیق نامه به شرح ذیل است:

وزارت پست و تلگراف و تلفن، رونوشت گزارش رسیده از مراغه

۱۶/۱۲/۲۵

تهران - وزارت:

در جشن‌هایی که دعوت به اتفاق خانم‌هاست، غیر از معدودی از رؤسای ادارات، از اهالی حاضر نمی‌شوند، متمرّدین هم هیچ گونه توبیخ نمی‌شوند. چنانچه در اوایل هم عده‌ای در مجالس می‌آمدند حالا رودروایستی نموده از حضور خودداری دارند. حتی اعضای انجمن شهرداری در دعوت دیگران سهل است، در جشن خود شهرداری حاضر نمی‌شوند.^۱

فرخ بایوردی

۱. «کشف حجاب در آذربایجان»، همان.

با استمرار مقاومت مردم در برابر کشف حجاب، مستوفی استاندار وقت استان چهار، دلیل عدم اجرای قانون را بی کفایتی و سهل انگاری رئیس شهربانی وقت مراغه می داند و خواستار برکناری وی می گردد.

متن نامه وزارت داخله به شرح ذیل است:

ریاست اداره کل شهربانی

از قرار گزارش استاندار ۴ کشف حجاب در مراغه عملی نشده و این عدم پیشرفت را بر اثر بی کفایتی و یا عدم توجه رئیس شهربانی آنجا می داند و تقاضای تغییر او را نموده است. حسب الامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ابلاغ می نماید، اگر همین طور است که اظهار شده، رئیس شهربانی مزبور را تغییر بدهید، نتیجه اقدامات را هم گزارش بدهید که به عرض پیشگاه مبارک برسد.^۱

برای رسیدگی به این امر، از سوی سرهنگ مختار ریاست کل شهربانی وقت، یاور حسام وزیر پایه و شهربانی تبریز مأمور رسیدگی به این امر می شود. وزیری در گزارش خود به سرهنگ مختار، مسئله بی کفایتی رئیس شهربانی مراغه وارد کرده و دلیل عدم اجرای کشف حجاب را خارج نشدن بانوان مراغه ای از منزل عنوان می کند. متن نامه مختار به دفتر مخصوص شاهنشاهی به شرح ذیل است:

ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی

عطف به ابلاغیه مطاع مبارک شماره ۳۱۵-۱۶/۲/۱۷ راجع به گزارش استاندار ۴ در موضوع عملی نشدن کشف حجاب در مراغه که اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی شرف صدور یافته است. «هرگاه رئیس شهربانی آنجا غفلت کرده است تغییر داده شود»: یاور حسام وزیری پایه و شهربانی تبریز برای بازجویی به مراغه اعزام، طبق گزارش شهربانی تبریز به طوری که بازجویی شده، رئیس شهربانی مراغه در مورد کشف حجاب غفلی نکرده است، زن هایی که در معابر دیده می شوند بی حجاب هستند ولی عده ای از بانوان از منزل خارج نمی شوند. متمنی است مراتب را از شرف عرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه گذرانده و اوامر مطاع مبارک را ابلاغ فرمایند.^۲

۱. همان، ص ۱۵۶.

۲. همان.





رئیس اداره شهربانی - سرهنگ مختار
امضاء

مخالفت‌های روزافزون مردم مراغه با کشف حجاب سبب می‌شود که مستوفی استاندار
استان چهارم از ارومیه جهت رسیدگی به این امر به مراغه آمده و خود به صراحت در نامه‌ای
که به دفتر مخصوص شاهنشاهی می‌نویسد نسبت به عملی نشدن کشف حجاب در مراغه
اشاره کند و باز به استناد درخواست فرماندار خواهان برکناری رئیس شهربانی می‌شود.
متن نامه به شرح ذیل است:

از رضائیه به دفتر مخصوص شاهنشاهی

از مراغه گزارش می‌دهند کشف حجاب به هیچ وجه در آن شهر عملی
نشده است؛ بنده هم که آنجا رفتم همین طور دیده شد. تغییر شهربانی آنجا
را فرماندار مراغه برای پیشرفت [کشف] حجاب لازم دانسته است.^۱

مستوفی ۱۱۸

فرمانداری مراغه عدم اجرای کشف حجاب را به دلیل کمبود تعداد پاسبان می‌داند و
درخواستی به شرح ذیل را به استانداری ارسال می‌کند:

عده پاسبان مراغه خیلی کم است، مجبوریم [در] مدارس و معابر عمومی
پست گذارده، مراقب زن‌ها باشند.^۲

عبدالله مستوفی استاندار وقت عیناً درخواست فرمانداری مراغه را به وزارت داخله در
دوم بهمن ماه ۱۳۱۷ اعلام می‌کند و در ادامه نامه می‌نویسد:

اگر مقدور باشد امر فرمایند اقلاً ده پاسبان کمک بدهند که جداً موضوع
تعقیب و عملی شود، والا با کمی پاسبان، انجام کار مشکل خواهد بود. بنده در
مدت توقف در مراغه آنچه توانسته‌ام جدیت کرده‌ام. به عقیده بنده گزارش
صحیح نوشته است زیرا عده پاسبان مراغه به قدری نیست که در همه جا
پست گذاشته و مراقبت شود و مردم هم از این کار سوءاستفاده نکنند.^۳

عبدالله مستوفی

چنانچه از نامه بالا استنباط می‌شود عبدالله مستوفی استاندار وقت، به ناتوانی خود در زمینه
کشف حجاب در زمان تصدی پست فرمانداری مراغه اعتراف کرده است.

۱. تغییر لباس و کشف حجاب به روایت اسناد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، ص ۴۰۴.

۲. سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (به کوشش)، واقعه کشف حجاب، تهران، مؤسسه پژوهش و
مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۸.

۳. همان.

آنچه از ملاحظه اسناد بعدی استنباط می‌شود، به رغم درخواست‌های مکرر مستوفی استاندار وقت، باز رئیس شهربانی مراغه تعویض نمی‌شود و در مسئولیت خود باقی می‌ماند. مستوفی مجدداً در نامه‌ای به تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۱۷ از عدم اجرا و پیشرفت کشف حجاب در مراغه شکایت کرده و تقصیر را مجدداً متوجه رئیس شهربانی کرده و وی را فردی تریاکی و نالایق معرفی می‌کند و مجدداً خواستار تغییر وی می‌شود.

متن درخواست به شرح ذیل است:

وزارت کشور به تلگراف ۱۷/۱/۵۲۱، عین تلگراف رمز فرماندار مراغه درج می‌شود تا رئیس نظمیه فعلی مراغه - که معتاد به تریاک و نالایق است. در شهر مراغه برای تعقیب کشف حجاب کاملاً عملی نخواهد شد. بنده آنچه مقدور بود شخصاً اقدام کرده‌ام. رئیس نظمیه مراغه باید شخص جدی و جوان باشد که سوار در محلات شهر گردش و در پیشرفت کلیه امور اقدام کند. عده پاسبان هم کم است، توجه مخصوص فرمائید.

۵۵۶ عبدالله مستوفی^۱

در نهایت، وزارت کشور به منظور اجرای کشف حجاب در مراغه با پیشنهاد استاندار مبنی بر به کارگیری اضافی ده پاسبان در مراغه موافقت می‌کند. در قسمتی از دستور وزارت کشور به اداره کل شهربانی در تاریخ هفدهم بهمن ماه ۱۳۱۷ چنین آمده است:

در شهرستان مراغه نظر به اینکه مجبورند در مدارس و معابر عمومی پست گذارده و مراقب زن‌ها باشند درخواست نموده‌اند که اقلاً ده پاسبان کمک بدهند که جداً موضوع تعقیب و رفع حجاب عملی گردد و الا با کمی پاسبان کار مشکل است. لذا قدغن فرمایند نسبت به پیشنهاد استانداری اقدام مقتضی به عمل آمده و از نتیجه وزارت کشور را نیز آگاه نمایند.^۲

نتیجه

با تمام تمهیدات و اقداماتی که توسط حکومت مراغه و مأمورین نظامی از آغاز دستور کشف حجاب تا استعفای رضاخان به عمل آمد. کاملاً بدیهی است که به دلیل ریشه‌دار بودن تفکرات دینی و اعتقادات شدید مذهبی در بین مردم مراغه و عرف و سنن ملی، سیاست‌های ضد مذهبی رضا شاه از جمله کشف حجاب هیچ وقت در مراغه به طور موفقیت آمیز به اجرا

۱. سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۱۲۱۵-۱۷/۱۱/۲۲.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، سند ش ۳۸۸۴-۱۷/۱۱/۱۷.



در نیامد.

حضور علمای بزرگی همچون حضرت آیت الله حاج میر حبیب آقای مجتهد مراغه‌ای، آیت الله سید کمال الدین علوی، آیت الله آقا محمد حسین چکانی، شیخ عبدالحسین مجتهد قره‌چپوقی و... بی‌شک نقش بسیار مهمی در مخالفت عامه مردم با این اقدام غیر اسلامی داشت. از سوی دیگر نقش حسینیه‌ها و هیئت‌های مذهبی همچون حاجی غفار، امین حضرت، حاجی میری و... که با وجود سیاست‌های خشن رضاشاه در محدود کردن فعالیت‌های مذهبی آنها، به حیات خود ادامه می‌دادند، در آگاه‌سازی مردم نسبت به مخالفت با این امر بسیار حیاتی و مهم بود. سرانجام با استعفای رضاشاه و پایان نسبی دیکتاتوری، کم‌کم قانون اجبار کشف حجاب در مراغه مثل سایر شهرها برچیده شد و بانوان مراغه‌ای توانستند دوباره با حجاب در مدارس و اماکن عمومی حضور یافته و در فعالیت‌های مذهبی، اجتماعی و فرهنگی مطابق با شئون و ارزش‌های دین مبین اسلام شرکت کنند.



نقش انگلستان در فرقه‌سازی‌های معاصر ایران

با تأکید بر فرقه سیاسی - مذهبی طلوعیان در پهلوی دوم

پیمان محمودی^۱

چکیده

موقعیت استراتژیک و وجود ذخایر نفتی عظیم در ایران، تاریخ معاصر کشور را صحنه رقابت قدرت‌های غربی برای سیطره بر این منابع و میدان درگیری نیروهای انقلابی با استعمارگران کرده است. ملت ما از دوره قاجاریه تا به امروز، پیوسته در معرض تهاجم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی غرب و غرب پرستان داخلی بوده و چه لطماتی که از این ناحیه بر کشور ما وارد نشد. از میان دولت‌های استعمارگر و متجاوز، انگلستان بر اساس سابقه تاریخی حضور در ایران، و نفوذی که در دیوانسالاری دربار قاجاری و پهلوی داشته، همواره بحران‌هایی را در کشور به راه انداخته تا از این طریق با ایجاد اختلاف در ملت و مشغول کردن مردم در درگیری‌های داخلی، فرقه‌سازی‌های دروغین و به راه انداختن نزاع‌های قومی و مذهبی، جای پای خود را محکم کند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ ه‍.ش که سایه

۱. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی



شوم رضاخان از سر ایران برداشته شد و دوران استبداد سیاه به پایان رسید، اگر چه هرج و مرج سیاسی با ورود نیروهای متفق کشور را فرا گرفت و در پشت تمامی این هرج و مرج‌ها استعمار انگلیس و روس که در آن دوران با نام شوروی و با شعار حمایت از خلق، وارد صحنه شده و همان سیاست قدیمی تزارها را دنبال می‌کردند، قرار داشتند؛ ولی به دلیل سقوط استبداد سیاه و آزادی نسبی‌ای که نصیب مردم شد، ملت ایران به فکر استقلال و رهایی از سیطره استعمار افتاد و این تمایل در ملی کردن صنعت نفت نشان داده شد. دولت استعمارگر انگلستان که نمی‌توانست از منافع عظیم نفتی ایران دل بکند با همان روش‌های قدیمی دست به ترفندهای زیادی که یکی از این ترفندها، سیاست فرقه‌سازی در کشور بود، زد. فرقه سیاسی - مذهبی طلوغیان که در این ایام، در پوشش معنویت‌گرایی در بخشی از منطقه حساس نفتی ایران سر بر آورد، از جمله این فرقه‌هاست. در این پژوهش با استفاده از روش کیفی و مطالعه اسنادی و همچنین مصاحبه با برخی افراد به بررسی نقش انگلستان در پیدایش فرقه طلوغیان پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: فرقه‌سازی، انگلستان، قوم‌بختیاری، طلوغیان

مقدمه

در حدود سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۲۹ه‌ش که ایران درگیر مسئله ملی کردن صنعت نفت بود در مناطق لر نشین جنوب غرب کشور از کهگیلویه و بویر احمد تا چهارمحال و بختیاری و ناحیه شرق استان خوزستان شامل مالمیر (ایذه) و مسجد سلیمان فرقه‌ای پیدا شد که مردم این مناطق از آن به نام «فرقه طلوغیان» یاد می‌کنند. این فرقه که در بعضی از منابع از آن به نام «فرقه سروشیان» یاد شده، شباهت به یک فرقه شبه مذهبی داشت که دارای مناسک خاص در شیوه زندگی مانند غذا خوردن، رفتار، کردار و اجرای مراسم مخصوص همراه با اوراد خاص و شعارهای مشخصی در حوزه نفت بود. پایه‌گذاران این فرقه افراد را به بی‌توجهی به دنیا و گوشه‌گیری و تظاهر به زهد و پارسایی سوق می‌دادند. پایه‌گذار این فرقه یکی از مأموران شرکت نفت انگلیس به نام مستر جیکاک مشهور به سید جیکاک بود که در میان بختیارها و در ناحیه مسجد سلیمان زندگی می‌کرد و از اعتقادات، آداب و رسوم و باورهای مردم منطقه شناخت داشت. با آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، ناگهان این مأمور اینتلیجنت سرویس انگلیس، زاهد گوشه‌نشین و مبشر خلوص معرفت دینی شد و با راه‌اندازی یک جریان منحرف تلاش کرد مردم این ناحیه را نسبت به این موضوع ملی بی‌تفاوت کند.

متأسفانه در منابع تاریخی به هر دلیلی این فرقه‌سازی‌ها که نقش قابل توجهی در تشدید تمایلات تجزیه‌طلبی در مناطق استراتژیک مثل خوزستان، آذربایجان، کردستان، سیستان و بلوچستان و... و همچنین انحراف اذهان جامعه از مسائل اصلی و مشغول کردن آنها به مسائل، مباحث و وقایع کاذب داشت، به عنوان یک ابزار تفرقه‌اندازی توسط مأموران انگلستان، روسیه و آمریکا در ایران، مغفول مانده است. این پژوهش تلاش می‌کند با مراجعه به منابع اندک و بهره‌گیری از شیوه‌های تاریخ‌پژوهی شفاهی، فراز و فرود، پایه‌گذاران، انگیزه‌ها و اهداف فرقه طلوغیه یا سروشیه را آشکار سازد.

جیکاک و راه‌اندازی فرقه طلوغیان

می‌گویند میجر جیکاک مشهور به مستر جیکاک، یکی از مأموران سرویس اطلاعاتی برون‌مرزی انگلیس مشهور به ام. آی. سیکس (MI6) در ایران بود که پیش از شروع جنگ دوم جهانی تا ملی شدن صنعت نفت در مناطق نفتی جنوب ایران فعالیت می‌کرد. جیکاک نامی آشنا برای مناطق نفت‌خیز جنوب و به خصوص مردم مسجدسلیمان، عشایر بختیاری و مردم کهگیلویه و بویراحمد بود. نامی که نماد نیرنگ، حيله‌گری، حقه‌بازی و عوام‌فریبی، آن هم از نوع انگلیسی بود.^۱ نقل شده است: جیکاک به مدت هفت سال برای شخصی از طایفه موری، به عنوان آدمی کر و لال، چوپانی می‌کرد و در این فرصت توانست با گویش، فرهنگ، باورها و اعتقادات بختیاری‌ها کاملاً آشنا شود. بعد از آن نیز اغلب اوقات خود را در میان عشایر بختیاری می‌گذراند و با توجه به استعداد فوق‌العاده در یادگیری زبان، در مدت کوتاهی توانست زبان فارسی و گویش بختیاری را همچون زبان مادری، یاد بگیرد. او با شگردهای خاص و گریم‌های مدام تفاوت ظاهری خود را با چهره بختیاری‌ها به حداقل می‌رساند.^۲

جیکاک در اوایل حضورش در شرکت نفت ایران و انگلیس به عنوان سرپرست یک دکل حفاری مشغول به کار شد. یک روز یکی از کارگران محلی از بالای دکل به زمین افتاد و در دم جان باخت. افراد محلی که از فوت فامیلشان به شدت عصبانی بودند و جیکاک را مسئول این واقعه می‌دانستند به سوی او حمله کردند. جیکاک که مرگ را در یک قدمی خود می‌دید ناگهان به سمت دکل حفاری حمله‌ور شد و با مشت و لگد به جان دکل افتاد. مردم محلی که

۱. جن. راف گارنویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری با استفاده از اسناد منتشر نشده وزارت خارجه انگلیس، ترجمه مهرباب امیری، تهران، سه‌نند، ۱۳۷۳، ص ۲۲۹.

۲. محمدمهدی مرادی خلیج و محمدمهدی روشنفکر، «پدیده طلوغیان و نقش انگلیسی‌ها در شکل‌گیری آن»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، س ۲، ش ۳، ۱۳۹۳، ص ۱۷۲-۱۵۲.





شگفت زده بودند ناگهان ایستادند جیکاک که مرد شدن مردم را دید و فهمید انگار نقشه‌اش گرفته این بار سر خود را به دکل می‌کوبید و با صدای بلند ضمن ناله و زاری به دکل بد و بیراه می‌گفت: که نامرد تو برادرم را از من گرفتی و از این گونه صحبت‌ها... نقل می‌کنند که چند دقیقه بعد مردم دوباره به سمت جیکاک دویدند ولی این بار نه برای زدن و انتقام گرفتن بلکه برای دل‌داری دادن به او و ممانعت از کوبیدن سرش به دکل.^۱

بنابر گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶-۱۳۲۴ ش) این شخص اطلاع کامل از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی ایران داشته و با بیشتر رؤسای ادارات و مدیر کل‌ها، حتی بیشتر وزرا رابطه داشته و از آنها کسب اطلاع می‌کرده است.^۲ جیکاک برای حفظ منافع نفتی دولت انگلیس و برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت، برنامه‌های مختلفی را طراحی کرده و به اجرا درآورد. او همچنین در خوزستان، به همراه دیگر مأمورین سیاسی انگلیس، توسط چند نفر از کنترات‌چی‌های رسمی شرکت نفت انگلیس و ایران و تعدادی از شیوخ عرب، اتحادیه‌ای به نام «اتحاد عشایر خوزستان» تشکیل داد. این اتحادیه صدها نفر از اعراب را مسلح کرد تا ابتدا از آنها برای سرکوب کارگران شرکت نفت و غارت و آتش زدن جمعیت‌ها استفاده کند و سپس در صورت پیروزی نهضت ملی شدن صنعت نفت، برای تجزیه احتمالی خوزستان از ایران زمینه‌چینی کند و در اجرای این هدف، اتحادیه عشایر خوزستان از اتحادیه اعراب کمک خواست تا آنها را از فشار دولت ایران برهاند.^۳

از مشهورترین اقدامات جیکاک برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت، ایجاد فرقه شبه‌مذهبی طلوعی یا سروشی در نواحی نفت‌خیز جنوب و عشایر بختیاری و لر نشین است. این فرقه شبه‌مذهبی که هنوز هم بسیار مایه تعجب مردم این نواحی است، بیش از هر چیز به انکار دنیا و چشم‌پوشی از آن و کناره‌گیری از امور دنیوی و بی‌ارزش جلوه دادن مادیات، مخصوصاً نفت در چشم مردم تأکید داشت. نکته در خور تأمل و توجه آنکه می‌گویند جیکاک با اتصال برق بر بدن مردم، بر آنها نوعی شوک الکتریکی وارد می‌کرد.^۴ جیکاک ابتدا با کمک عصای الکتریکی و مغناطیسی، عمامه و ریش نسوز، شعبده‌بازی و ساختن اشکال مار و افعی، باران مصنوعی و... در بین عشایر قدرت‌نمایی کرد و با استفاده از بعضی خرافات و تحقیر و غلبه بر برخی سادات و ملاهای محلی، توانست اعتماد بسیاری از عامه مردم را جلب

۱. سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پایگاه جامعه تاریخ معاصر، <http://bcir.pchi.ir>

۲. مجید تفرشی و محمود طاهری احمدی، گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۶-۱۳۲۴ ش)، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۲.

۳. آ. آ. گراتسکی و دیگران، تاریخ ایران اسلامی، ترجمه کیخسرو کشاورز، تهران، پویش، ۱۳۵۹، ص ۴۹۹.

۴. ایرج افشار سیستانی، مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران، دانش، ج ۱، ۱۳۶۸، ص ۲۶.



کند. ملاها و برخی روحانیون کم‌سواد بی‌خبر از مکر و حيله جیکاک مقهور و مغبون گردیده و در گوشه‌ای منزوی شدند؛ یا به جیکاک پیوسته و ابادی آن، گروه‌هایی را تشکیل دادند که در رأس آن یک سردسته (سرطلوعی) قرار داشت. این افراد ضمن کناره‌گیری از فعالیت‌های دنیوی و امور روزمره، در کوی و برزن و روستاها گشت و گذار کرده و شعار می‌دادند «هر که مهر علی در دل‌سه، نفت ملی سی چنسه» (کسی که مهر حضرت علی در دلش جای دارد به نفت ملی نیاز ندارد).^۱ جیکاک برای اثبات حقانیت خود نیز از این عصا استفاده بسیار برد و به مردم می‌گفت که چون صاحب کرامت است شبها به اذن خدا نوری در پیش پایش روشن می‌شود تا بتواند راه را از بیراه تشخیص دهد. مردم شگفت‌زده بارها شب به دنبال وی راه می‌افتادند تا شاهد درخشش نور در پیش‌قدم‌های او باشند. وی با این کار نه تنها اعتماد و اعتقاد مردم را به خود جلب می‌کرد بلکه جایگاه و موقعیت سادات و برخی روحانیون را بسیار تضعیف می‌ساخت.^۲

در مجلسی، او حاضران را دروغگو معرفی کرد و هنگامی که قرار بر اثبات شد، کبریتی روشن کرد و گفت: هر کس راست بگوید این کبریت ریشش را نمی‌سوزاند. اول کبریت را به ریش خود گرفت که نسوخت؛ سپس ریش تمام افراد ساده‌لوح حاضر را سوزاند. به آنها قبولاند که دروغ گفته‌اند و البته بعدها مشخص شد که ریش او مصنوعی و نسوز بود. اقدام بعدی جیکاک پوشیدن لباس روحانیت و عمامه‌گذاری وی بود. جیکاک مجلس وعظ و منبر برپا می‌کرد و آخرش هم روضه امام حسین (ع) می‌خواند و وسط روضه موقعی که همه داغ می‌شدند ناگهان عمامه خود را به درون آتشی که وسط مجلس بود پرتاب می‌کرد، عمامه نمی‌سوخت و جیکاک آن را معجزه خود بیان می‌کرد و ادعا می‌کرد که سید واقعی اوست. هیچ کس را به سیدی قبول نداشت؛ چون عمامه آنها در آتش می‌سوخت. از اینجا بود که او به سید جیکاک معروف شد. وی بارها در حضور جمع کثیری از مردم، سادات را به مبارزه می‌طلبید و با نمایش دقیقی که ارایه می‌داد، مردمان شگفت‌زده را به خود متمایل می‌کرد و سادات را مغبون و منزوی می‌ساخت و اعتقاد مردم را به سادات دچار شبهه و تردید می‌نمود.^۳

بر اساس گزارشات شهربانی اهواز، جیکاک با برخی از خان‌های بویراحمد ارتباط داشته است؛ از این رو اولین منطقه‌ای که فرقه طلوعی از آنجا آغاز شد منطقه کهگیلویه و بویراحمد بود.

۱. دانش عباسی شهنی، تاریخ مسجد سلیمان، تهران، هیرمند، ۱۳۷۴، ص ۲۰۹.

۲. سایت مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، پایگاه جامعه تاریخ معاصر، <http://bcir.pchi.ir>

۳. همان.

تیمسار ریاست معظم اداره کل شهربانی برای استحضار خاطر مبارک به عرض می‌رساند کنسول انگلیس [و رابط] سیاسی آنها مآثر جیکاک از این اقدام شهربانی راجع به ملاقات با عبدا... ضرغام‌پور که به منظور ایجاد امنیت و مطیع ساختن او به عمل آمده بود، نهایت خوش‌بین و اظهار رضایت می‌کنند. ضمناً معروض می‌دارد که قبل از عزیمت فدوی به بهبهان انگلیسی‌ها اظهار نگرانی و اظهار می‌داشتند که شنیده‌ایم عبدا... و طایفه او دارای تفنگ‌های مخصوص بدون شماره می‌باشند، در صورتی که آن چه را فدوی در موقع ملاقات با عبدا... مشاهده نموده، تفنگ مخصوص در بین نبوده و اسلحه آنها بیشتر بر نو و دارای شماره می‌باشد که از دست افراد نظامی گرفته‌اند.^۱

جیکاک در تحریک سران قبايل و عشایر جنوب نقش بسزایی داشته است. روزنامه/یر/ن ما در تاریخ ۱۳۲۵/۶/۲۹ در این باره می‌نویسد:

قریب به دو هفته پیش از اولتیماتوم ناصر قشقایی و طغیان جنوب، مستر جیکاک به همراهی حشمت‌الدوله فر بود مشاور قضایی شرکت نفت برای بازرسی تشکیلات محقر شرکت نفت شیراز که بیش از دو تلمبه در سراسر شهر ندارد، به شیراز آمد و پس از ملاقاتی که در بازار ارم با خسرو قشقایی نمود غفلتاً سر زیر آب کرده ناپدید شد.^۲

این اسناد نشان می‌دهد ارتباط تنگاتنگ جیکاک با خان‌های قوم لر در کهگیلویه بستر مناسبی برای راه‌اندازی فرقه طلوغیان بود.

متأسفانه به دلیل عملیات مخفی مأموران انگلیسی در فرقه‌سازی‌ها، دستیابی به اسناد زیاد عمق اهداف این روش‌های مذبوحانه را بر ملا سازد به سختی امکان‌پذیر است. بنابراین تلاش کردیم علاوه بر اسناد مذکور، از حافظه تاریخی مردم منطقه که درک شهودی از این جریان دارند، روایت‌هایی از پیدایش و انگیزه‌های این فرقه را استخراج کنیم.

روایتی از شیر علی کیانی قلعه‌سردی شاهد واقعه

مصاحبه‌شونده آغاز ماجرا و شیوه پراکندگی و انتشار آن را این چنین عنوان می‌کند:
از کهگیلویه و بویر احمد هم می‌گفتند شروع شده اینهایی هم که آمده‌اند می‌گفتند از همان قسمت آمده‌اند، از کهگیلویه و بویر احمد شروع شده و

۱. بهناز زرین کلک، اسنادی از روابط ایران و انگلیس (۱۳۲۵-۱۳۲۰ ش)، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۲، ص ۴۴۷.

۲. یر/ن ما، س ۴، ش ۱۳۲۵/۶/۲۹، ۶۵۲.

پایه اساسش در آنجا بوده است.

«سرطلوع ما از طرف حضرات خواجه آمدند، ملا محمد صالح و ملا علی بنده که ملا علی بنده هنوز هم در قید حیات هست، از سررگ خواجه آمدند به روستای چلیساد در سن ۱۴ سالگی بودم که آمدند. در روستای چلیساد. دو شبانه روز ماندند تا اینکه چند نفری از چلیساد طلوع شدند بعد از آن رفتند به روستای کلیمک، روستای کلیمک هم چند نفر طلوعی شدند و بعد از آن به روستای ده کیان رفتند، روستای سر مسجد هم همینطور، ده به ده رفتند تا بالاخره همه طلوعی شدند».

در ادامه از ویژگی‌های افراد سرطلوع می‌گوید. سرطلوع‌ها نقش رهبری را در هر روستا بر عهده داشتند و اینان افرادی بودند که زودتر طلوعی را تجربه کرده بودند.

هر کسی طلوع می‌شده به دور کلاهش یک نوار سفید می‌بستند ولی سرطلوعی پهنای نوارش بیشتر بوده است. یک برنامه رژیم غذایی هم سرطلوع مشخص می‌کرد که برنامه غذایی را هم در آن زمان هر کسی نمی‌توانست فراهم آورد. چون همه جای مملکت به یک اندازه از نعمات برخوردار نبودند و همچنین دست مردم باز نبوده؛ نان گندم، شیر گاو و گوشت مرغ غذاهایی بوده که سرطلوعی برای افراد طلوعی در نظر می‌گرفت و اگر اینها هم نبود فرد به ناچار با شرایط کنار می‌آمد و طلوعی می‌شد.

شعاری را که افراد سرطلوع عنوان می‌کردند با توجه به ارادتی که همه مردم نواحی به امام علی (ع) داشته‌اند این بوده است:

علی جانم علی، علی ورد زبانم علی، می‌گفتند دلشان جوش می‌زد و سینه می‌زدند و علی علی می‌گفتند: وقتی که مداح شروع کرد به جوشش دادن و آنها هم به جوش آمدند، بالا و پایین شدند و افتادند.

تا اینجا فرد از تجربه عینی خود سخن گفته بود از اینجا به بعد او تجربه ذهنی خود را بیان می‌کند که بسیار مهم و حائز اهمیت است. او می‌گوید من هر کاری کردم نتوانستم طلوعی شوم و این موضوع یک فریب بوده است.

من نیز هم چون آنان افتادم ولی دیدم خبری نیست نگاه کردم و دیدم آنهایی هم که به زمین افتاده‌اند چشم‌هایشان را باز می‌کردند و منتظر بودند که سرطلوعی دستور بدهد بلند شوند. مشاهده کردم که اغلب حقیقتاً به





شهر کوران رفته‌اند.

او طلوعی را یک تقلید کور کورانه و از روی ناآگاهی عنوان می‌کند و می‌گوید البته در برخی روستاها افراد واقعاً دچار طلوع می‌شدند و این امر به سبب تلقین روحی آنان بوده است. همچنین افرادی که دیندارتر بودند زودتر دچار طلوعی می‌شدند. یکی از اصولی که سرطلوع‌ها بیان می‌کردند این بود که با طلوع شدن، افراد آمرزیده می‌شوند و در غیر این صورت بخشیده نخواهند شد.

بیشتر افرادی که طلوعی می‌شدند از افراد دیگر تقلید می‌کردند حالا یا به خاطر این که به جهنم نروند و یا به خاطر اینکه می‌خواستند هم‌رنگ جماعت شوند و یا اینکه گناهانشان بخشیده شود و یا در معذوریت اخلاقی می‌افتادند ولی افرادی که واقعاً دچار طلوعی می‌شدند در روحیه آنان تأثیر می‌گذاشت و دگرگون می‌شدند؛ رفتارشان عادی نبود این عده خیلی کم بودند مثلاً از هر آبادی ۵ یا ۶ نفر طلوعی واقعی می‌شدند. کسی که بیشتر اهل نماز بود و تعهد بیشتری به مذهب و دین داشت زودتر طلوعی می‌شد و بیشتر دچار هیجان هم می‌شد. خیلی از آنها هم نه این که تقلید کنند بلکه واقعاً شور می‌گرفتند و حتی بوده کسی که چنان به هوا می‌پرید و به زمین می‌خورد اما باز هم سر حال بلند می‌شد.

افراد طلوعی شده با توجه به آگاهی‌های خود خبر از مواردی می‌دادند که مردم فکر می‌کردند خبر از غیب می‌دهند در حالی که این گونه نبوده است.

خیلی‌ها اطلاع داشتند و خیلی‌ها هم دروغ می‌گفتند. مثلاً می‌گفتند فلان چیز نزد توست یا فلان چیز نزد تو نیست در حالی که طلوعی‌ها خبر داشتند و چیزی از غیب نمی‌گفتند.

با توجه به این که در فصلی بوده است که مردم از کارهای کشاورزی فارغ شده بودند برایشان جنبه سرگرمی نیز داشت.

آغازش در منطقه ما (قلعه سرد) از حدوداً ۱۵ روز مانده به پایان اسفندماه تا دو، سه ماه بعد از فصل بهار بود. مردم که کاری نداشتند این موضوع برای آنها یک سرگرمی نیز به حساب می‌آمد این جزء برنامه ما بود.

در پایان نیز گفته شده است:

بعدها که بزرگتر شدم در یک روزنامه‌ای قبل از انقلاب (روزنامه جوانان) خواندم که موضوعش این بوده که این کار را انگلستان انجام داده بود.

علی نجات محمودی شاهد واقعه

او در خصوص نقش سر جیکاک در واقعه طلوعی عنوان می کند جیکاک خود را در بین مردم با فریب به عنوان سید معرفی کرده بود:

سید جیکاک پارچه (عمامه؛ دستار) به دست گرفته بود آن را روی آتش می گذاشت و می گفت ببینید به امر و قدرت خدا این پارچه نمی سوزد و مردم نیز به این خاطر به آن مرد اعتقاد زیادی پیدا کردند و هر چه که می گفت مردم حرف هایش را باور می کردند و قبول داشتند، و یک فتوایی داد که نفت نجس است و مردم هم شعار می دادند که:

مهر علی من دلومه نفت ملی سی چنمه

می گفت به این نفت کار نداشته باشید بگذارید خارجی ها نفت را ببرند؛ نفت کثیف است مریض می شوید.

مصاحبه با ناصر پرچمی شاهد واقعه

آقای ناصر پرچمی که در آن دوران کودک بوده است عنوان می کند که خاطره ای را به خوبی در یاد داشته که در یکی از روستاهای^۱ مسجد سلیمان روی داده بود. وی عنوان می کند:

خاطره ای که نقل می کنم درباره طلوعی از این قرار است. روستای ما در ۱۲۰ کیلومتری مسجد سلیمان است که در آن یک زن و شوهر خوش نشین در عصر یک روز گرم تابستان به میان حیاط آمدند و هر دو سینه زنان می گفتند:

مو که مهر علی به دلومه نفت ملی سی چنمه

لذا با تکرار این جمله و سینه زنان بعد از گذشت یک ربع ساعت ایشان و همسرش کف کرده و به زمین افتادند و تقریباً عریان شده بودند.

مصاحبه با خداکرم مستوفی شاهد واقعه

درباره آداب و رسوم گرایش به فرقه طلوعی و چگونگی آن، روش و طریقه واحدی نبود. در هر منطقه و روستایی، متفاوت دنبال شده است. در

۱. او به سبب در حیات بودن فرزندان آن افراد و امکان بروز هر گونه مشکل، از ذکر نام افراد و نام روستا خودداری می کند.





برخی نواحی افرادی که طلوع می کردند، می لرزیدند و صلوات می فرستادند و یک تکه پارچه سفید شبیه عمامه دور سرشان می پیچاندند... افراد گناهکار در حضور آقا بابا بی هوش می شدند و به گناهان گذشته خود اعتراف می کردند.^۱

زمانی که طلوعی شد، فصل کشاورزی بود؛ منزل ما ییلاق (سردسیر) بود می خواستیم درو کنیم، شخصی پرچم سفید بلندی به دستش بود و لباس های خودش را در آورد و سینه می زد؛ می گفت علی جانم علی... شخصی بود به اسم سید علاءالدین در (ایذه) می گفت من رهبرم چوب یا تر که ای به دست داشت می زد به آن افراد که طلوعی می شدند و می گفت علی و آن افراد فوری بلند می شدند و علی جانم علی را سر می دادند، (افرادی که تر که می خوردند دوباره حالشان بد می شد و حالت جنون می گرفتند، می رفتند و سرشان را به داخل ریشه کنار فرو می بردند و به کارهای بدشان اعتراف می کردند)، بعضی هم کار (کشاورزی) و خانه و دام خود را رها می کردند و می گفتند حضرت علی (ع) نگهدار آنهاست... آن سید که می آمد جمع می شدند دور سید و سینه می زدند، سید علاءالدین سخنرانی می کرد که مثلاً زن ها و مردها مال مردم را نخورید، دزدی نکنید، قانع باشید و... در آن زمان افراد به اموال یکدیگر تعرض نمی کردند.

درویشعلی منصوری روایتگر و شاهد واقعه

خاطرات این شاهد عینی نیز اشاره به نقش سر جیکاک کنسول انگلیس در خوزستان و نقش او در راه اندازی فرقه طلوعی دارد؛ به گونه ای که خود را در ارتباط با حضرت علی معرفی کرده بود:

[فرقه طلوعی] به خوزستان بیشتر سرایت پیدا کرده بود، چون منطقه نفت خیزی بود. مستر جیکاک خود را در بین مردم این طور جاداده بود که من از طرف حضرت علی (ع) آمدم و در بین ایل و عشایر بختیاری فعالیت می کنم.

تبلیغ دنیاگریزی توسط تعالیم و شعائری که از سوی سر جیکاک به راه افتاده بود سبب شد تا مردم احشام خود را ذبح کنند. در واقع تعالیم او در جهت سوءاستفاده از اعتقادات مردم

۱. یعقوب غفاری، تاریخ اجتماعی کهگیلویه و بویراحمد، اصفهان، گل ها، ۱۳۷۸، ص ۳۴۸.

بختیاری صورت گرفته بود و مردم نیز به سبب باور درونی خود و ترس از غضب ائمه (ع) و به ویژه امام علی (ع) به تعلیم آن فرقه گردن نهادند. مثلاً این شعار را بیان می کرد:

مو که مهر علی به دلومه نفت و پول سی چنمه
او به خاطر این که نفت ایران را خارجی ها داشتند می بردند این شعار را
رواج داده بود. مثلاً می بایست حتماً در جوار امامزاده ها گاو بکشیم. مثلاً
می گفت:

مو که مهر علی به دلومه حونواده (حونه منار) سی چنمه
مو که مهر علی من دلومه گاو و گوساله سی چنمه
در روستای ما یک امامزاده ای به نام امیرالمؤمنین بود؛ فردی هم به اسم
شمس الله که تحت تأثیر قرار گرفته بود تمام گاو و گوساله هایش را در آن
امامزاده سر می برد و بین مردم تقسیم می کرد.

در خصوص شعار آنها که برخی این موضوع را مبنی بر سوسیالیستی بودن این جنبش می دانند می توان گفت اگر چه حزب توده از اواسط سال ۱۳۲۵ فعالان حزبی را به روستاهای نزدیک فرستاد تا کشاورزان را ترغیب کنند که محصول را به زمین داران ندهند^۱ اما با توجه به شعار طلوعیان آنها اساساً نسبت به مال و منال و کل دنیا بی اعتنا شده بودند. از سوی دیگر حزب توده از سه ایدئولوژی مشروطه خواهی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم نام برده بود؛^۲ اگر چه به دو ایدئولوژی اول بسیار وابسته بود اما ایدئولوژی سوم را نیز نادیده نمی گرفت در حالی که در فرقه طلوعیان دنیاگریزی عملاً نفی ناسیونالیسم بوده است، و ناسیونالیسم عنصر اساسی در بنیادگرایی ای بود که انگلستان بر اساس آن نفوذ خود را در ایران اعمال می کرد. در پایان نیز فرقه طلوعی با اقدامات دولت وقت به پایان رسید.

جیکاک و تلاش برای تجزیه خوزستان از ایران

از جمله اقداماتی که جیکاک در منطقه جنوب به خصوص خوزستان دنبال کرد تشکیل اتحادیه عشایر خوزستان با هدف تجزیه خوزستان بود. جامی در این باره می نویسد در خوزستان با دخالت مأمورین سیاسی انگلیسی نظیر جیکاک، تمپل و ترات و پشتیبانی علنی مصباح فاطمی استاندار خوزستان و چند کنتراتیچی شرکت نفت و چند نفر از شیوخ عرب

۱. پرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۹۱، ص ۳۷۱.

۲. همان، ص ۴۲۲.



اتحادیه عشایر خوزستان تشکیل شد.^۱ از جمله اهداف این اتحادیه می‌توان به سرکوب کارگران شرکت نفت و تجزیه خوزستان از ایران نام برد؛ چراکه با استفاده از بنیادگرایی قومی، اعراب خوزستان را برای استقلال‌خواهی تحریک کردند. اتحادیه عشایر خوزستان برای رهایی از دولت ایران شیخ عبدالله را برای کمک خواستن از اتحادیه اعراب به عراق فرستادند.^۲ همه می‌دانند که وقایع جنوب متکی به انگلستان بوده و اسلحه و پول و اندرز انگلستان آن غائله را بر پا کرد.^۳ پس از سرکوب کارگران شرکت نفت، مذاکرات نمایندگان تهران و آذربایجان دچار بن‌بست شد و این مذاکرات که عمده‌اً به درازا کشانده شده بود سبب شد تا پس از حوادث جنوب رویه دولت نسبت به آنان تغییر کند و به آنان گفته شد چنان چه آذربایجان از نهضت خود صرف نظر نکند خوزستان از ایران جدا خواهد شد.^۴ در یکی از تلگرافاتی که علاءالدوله به قوام‌السلطنه در تاریخ ۱۳۲۵/۵/۳۰ زده است، به موضوع تجزیه ایران و نقش انگلیس در آن اشاره شده است که بخشی از آن در زیر آورده می‌شود:

سفارت کبرای ایران - لندن

از تلگرافاتی که به جنابعالی مخابره شده است یک رونوشت هم برای اینجانب رسیده و از جریانات مطلع و مانند جنابعالی نسبت به آینده کشور سخت اندیشه‌ناک خاصه اگر انگلیسها حقیقتاً نیت سوءقصدی نسبت به استقلال ایران داشته باشند...

در اینجا مطلع شدم که مسئله تجزیه ایران هم در فکر انگلیسها که همیشه منافع خود را نظر دارند بوده و اکنون هم از چنین نیت خطرناک منصرف نیستند. و حال آنکه این یک اشتباهی است بزرگ و اگر واقعاً چنین قصدی داشته باشند همان اشتباهات سابق خود را تکرار کرده‌اند...

۱. جامی، گذشته چراغ راه آینده، تهران، ققنوس، ۱۳۶۲، ص ۴۲۹.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۴۰.

۴. آذربایجان، ش ۳۰۶، ۱۳۲۵/۷/۲، از نطق پیشه‌وری در جلسه فعالین فرقه دموکرات.

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

لندن

تلفراف رمز: شماره ۳۸۱ رسید ایستادگی کبرای واشنگتن

تاریخ وصول سفارت کبری: ۳۰ مرداد ۱۳۲۲ هجری شمسی - ۱۹۱ مئی

شماره ثبت تلفراتان وارده: ۱۱

موضوع: سخنی اوساع کیونی ایران

جروه دان
پرونده

سفارت کبرای ایران لندن

ملاحظات

از تلگراماتی که چنانچه بحالی مخابره شده است يك روز نوشت هم برای اینجانب رسیده و از جریانات مطلع و مانند چنانچه نسبت به آینده کشور سخت اندیشه ناک- حاصه اگر انگلیسها حقیقتاً نیت سوقدوی نسبت با استقلال ایران داشته باشند (نقطه)

اینجانب با وزارت امور خارجه در تماس دائم و جلب مساعدت آنها را نموده و انصافاً کمال همراهی را با ما دارند ولی باید بین ترنیهی بانکلیسها بهمانند که اگر متوسل بعملیاتی شوند نتایج وخیم آن تنها عاید ایران نشده بلکه دانشگیر خودشان هم خواهد شد (نقطه)

مانند این است که انگلیسها نتایج شوم قرارداد ۱۹۰۷ را فراموش کرده بازگیا خیال تجزیه ایران را در سر پخته اند (نقطه)

میدانم چنانچه بحالی آنها را متوجه عواقب وخیم این قهیل عملیات مرموده اید آنها باید حکومت ما را تقویت نمایند که بشاوند در مقابل روسها ایستادگی کند نه اینکه با این نظاهرات تنهه پریشان بزنند (نقطه)

اوضاع موقی اصلاح دایم که اقای قوام انطوری که انگلیسها فکر میکنند عزمند روسها نیستند و در اقدامات خود بعد سرعه و صلاح کشور را در نظر دارند و اگر انگلیسها تصور کنند که شرکت دادن چند نفر نموده در کابینه خود



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

لندن

تلگراف شماره رسیده از
تاریخ وصول سفارت کبری سنه ۱۳۲۲ هجری شمسی = ۱۹۰۴ میلادی
شماره ثبت تلگرافات وارده ۱۹
موضوع
جزوه دان
پرونده
موضوع

صفحه ۲

ملاحظات

بواسطه طرفداری با روسها بوده اشتباه است (نقطه)
خوشبختی ایران است که در این موقع شخصی مانند جنابعالی در لندن
مأمور نمایندگی است که بدین واسطه حقایق را انظار بین شماست است به
انگلیسها حالی خواهد نمود .
در اینجا مطلع شدم که مسئله تجزیه ایران هم در نظر انگلیسها که همیشه
منافع خود را نظر دارند بود و اکنون هم از چنین نیت خطرناک منصرف نیستند
و حال آنکه این يك اشتباهی است بزرگ و اگر واقعا چنین قصدی داشته
باشند همان اشتباهات سابق خود را تکرار کرده اند .
امید است با اقدامات جنابعالی رفع این نگرانی ها مکتوحه شود .
خواهشمند است از اقدامات مظلوم فرمائید ۲۸ مرداد ۱۳۸۶ علا



در یکی دیگر از اسناد مربوطه که منصوب به آقای تقی زاده است، در خصوص تجزیه خوزستان و درخواست مداخله امریکا در این ماجرا این گونه آمده است:

سفارت ایران - واشنگتن

لشکر کشی انگلیسها به خلیج فارس و تهدیدات آنها در اعلامیه ها و رادیوها بی اندازه موجب نگرانی و تشویش شده و بر حسب ظاهر چنان می نماید که مقدمات یک سوء قصدی نسبت به خوزستان است.

اگر چه روش امور در ایران هم خالی از بعضی غفلت ها و حرکات خارج از حزم و سیاست عاقلانه نبوده لکن حق هیچ مداخله ای برای خارجی حاصل نمی شود فعلاً آنجا آرام است و اثری از اختلال نظم نیست ولی از زمزمه دائمی جراید انگلیس و اظهارات حکومت هندوستان و وزارت خارجه در اینجا احساس نقشه خطرناکی می شود و ایجاد مسئله عرب و خطر جان و مال انگلیس و نزاع محلی و احتمال اشتعال [ناخوانا] فتنه در هر آن و غیره فوق العاده موجب اندیشه می شود. امیدوارم جنابعالی دولت امریکا را به سوء نتایج این قبیل خیالات و قصد مداخلات متوجه فرموده وادارید در منع چنین قصد سوء مداخله نمایند.

۱۷ مرداد ۱۰۷ تقی زاده





سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

لندن

تلفراف رمز صادره از سفارت کبری به سفارت واشنگتن

تاریخ ۲۵/۵/۱۲۷۰ مده سنه ۱۳۲۰ هجری شمسی = ۱۹۴۱ میلادی

شماره ثبت تلفرافات صادره ۱۰۷

موضوع لشکرکشی انگلیسها به خلیج فارس

جزوه دان / پرونده

تیمه کننده -

سفارت ایران - واشنگتن

ملاحظات

لشکرکشی انگلیسها به خلیج فارس و تهدیدات آنها در اعلامیه ها
 و یادیه ها بی اندازه موجب نگرانی و تشویش شده و بر حسب ظاهر
 چنان می نماید که مقدمات یک سوّه قهّدی نسبت به خوزستان است
 اگرچه روشن امور در ایران هم خالی از بعضی غفلتها و حرکات خارج
 از حزم و سیاست عاقلانه نبوده لکن حق هیچ مداخله ای برای خارجی
 حاصل نمیشود مگر آنجا ارام است و اکثری از اختلال نظم نیست
 ولی از زمره دائمی هراس انگلیس و اظهارات حکومت هندوستان و
 وزارت خارجه در اینجا احساس نقشه خطرناکی میشود و ایجاد مسئله
 عرب و خطر جان و مال انگلیس و نزاع محلی و احتمال اشتعال نائرة
 فتنه در هراّن و غیره فوق العاده موجب اندیشه میشود امیدوارم
 جنابعالی دولت امریکا را به سوّه نتایج این قبیل خیالات و قصد
 مداخلات متوجه فرموده و آدآیند در منع چنین قصد سوّه مداخله نمایند
 ۱۷ مرداد ۱۳۰۷ نفی زاده

C. 2

در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ ه.ش دولت انگلستان به تقویت نیروی نظامی خود در حوزه خلیج فارس پرداخته بود. سند زیر که در آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه بود، نشان‌دهنده این موضوع است:

سفارت کبرای ایران - لندن

پیرو گزارشات واصله از سرکنسولگری شاهنشاهی در بصره راجع به تقویت پایگاه‌های انگلیس در شعبیه و حیانیه، اینک گزارش دیگری از آن سرکنسولگری راجع به استخدام در حدود ۱۵۰۰ نفر نیرو از عناصر آشوری و کلدانی از طرف انگلیس‌ها و از استفاده از آنها در پایگاه شعبیه و بندر نظامی انگلیس در شط‌العرب (R.A.F.) رسیده است که رونوشت آن جهت استحضار تلویحاً ایفاد می‌گردد.

وزیر امور خارجه

سفارتکبرای ایران - لندن

پیرو گزارشات واصله از سرکنسولگری شاهنشاهی در بصره راجع به تقویت
پایگاه‌های انگلیس در شعبیه و حیانیه اینک گزارش دیگری از آن سرکنسولگری
راجع به استخدام در حدود ۱۵۰۰ نفر نیرو از عناصر آشوری و کلدانی از
طرف انگلیس‌ها و از احتیاد فزانیها در پایگاه شعبیه و بندر نظامی انگلیس
در شط‌العرب (R.A.F.) رسیده است که رونوشت آن جهت استحضار
تلویحاً ایفاد میگردد.

وزیر امور خارجه

وزیر امور خارجه

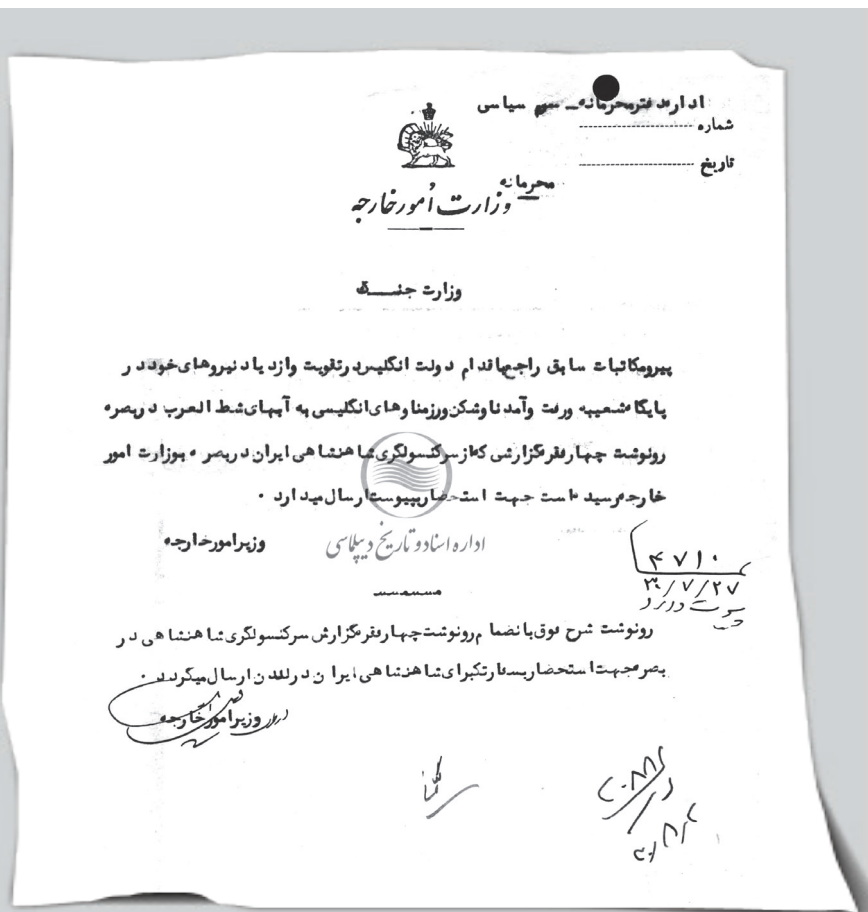
۱۸۹۹
۲۶/۲

همچنین انگلیسی‌ها اقدام به افزایش ناوشکن‌های خود در شط‌العرب و خلیج فارس نموده بودند که سند زیر این موضوع را به وضوح نشان می‌دهد.

وزارت امور خارجه - وزارت جنگ

پیرو مکاتبات سابق راجع به اقدام دولت انگلیس در تقویت و ازدیاد نیروهای خود در پایگاه شعبیه و رفت و آمد ناوشکن‌ها و رزمناوهای انگلیسی به آب‌های شط‌العرب در بصره رونوشت چهار فقره گزارشی که از سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در بصره به وزارت امور خارجه رسیده است جهت استحضار به پیوست ارسال می‌دارد.

وزارت امور خارجه...



بر اساس تلگراف شماره ۷۰۷ در تاریخ ۱۳۲۵/۶/۲۷ شمسی به نقش ترات سر کنسول انگلیس در توطئه جنوب اشاره شده است.

... سفارت کبرای ایران - جناب آقای تقی زاده - لندن
چون اخیراً توطئه در جنوب کشف شده است و مدارک به دست (آمده)
که در این توطئه مستر ترات سر کنسول انگلیس در اهواز شرکت اساسی
داشته است نظر به این که ادامه توقف نامبرده با حفظ مناسبات حسنه بین
ایران و انگلستان منافات دارد لازم است با وزارت امور خارجه مذاکره و
احضار فوری او را تقاضا فرمایید... ۲۶ شهریور ۷۰۷ قوام السلطنه...

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران لندن	
۱۴/۶ تلگراف - رمز - شماره ۷۰۷ - رسیده از - وزارت خارجه - تاریخ وصول سفارت کبری - ۱۳۲۵/۶/۲۷ - ۱۳۲۵ شمسی - ۱۹۴ شماره ثبت تلگرافات وارده - ۱-۱۷ موضوع - تقاضای احضار ترات سر کنسول انگلیس در اهواز	
ملاحظات	جزوه دان پرونده سفارت کبرای ایران - جناب آقای تقی زاده - لندن چون اخیراً توطئه در جنوب کشف شده است و مدارک به دست (آمده) که در این توطئه مستر ترات سر کنسول انگلیس در اهواز شرکت اساسی داشته است نظر باینکه ادامه توقف نامبرده با حفظ مناسبات حسنه بین ایران و انگلستان منافات دارد لازم است با وزارت امور خارجه مذاکره و احضار فوری او را تقاضا فرمایید * اوداد اسناد و تاریخ و سیاسی در اینجا از سفارت انگلستان این تقاضا تأکید در خواست شده است - ۲۶ شهریور ۷۰۷ قوام السلطنه امضاء: ...





در طی سال‌های ۲۶ و ۲۷ انگلستان چندین مرتبه اقدام به عکس‌برداری هوایی از مناطق نفتی خوزستان و شاید بیشتر از آن داشته است که این مورد خود به لحاظ ژئوپولیتیکی و امنیتی برای تجزیه خوزستان می‌توانسته حائز اهمیت بوده باشد. متن آن سند در زیر می‌آید:

وزارت دارایی

وزارت جنگ

با ارسال رونوشت نامه شماره ۸۰۴۰۷/۱ به تاریخ ۱۳ شهریور ماه ۱۳۲۷ شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران راجع به نقشه‌برداری هوایی آن شرکت در حوزه امتیازی خود در حدود ۲۵۵۰۰ میل و همچنین چند نقطه باقیمانده در نقشه‌برداری سابق خواهشمند است موضوع را بررسی و مانند نقشه‌برداری هوایی سال گذشته ضمن اعلام موافقت با تقاضای شرکت دستور لازم به ادارات تابعه از لحاظ اجرای مقررات مربوطه صادر فرموده و از نتیجه نیز این وزارت را آگاه فرمایید.

وزیر دارایی



وزارت نفت

اداره
پتاریخ ۱۳۲۷
شماره
پیوست پر

وزارت جنگ

- با ارسال رونوشت نامه شماره ۸۰۴۰۷/۱ بتاريخ ۱۳ شهریورماه ۱۳۲۷ شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران راجع به نقشه برداری هوایی آن شرکت در حوزه امتیازی خود در حدود ۲۵۰۰۰۰ میل و همچنین چند نقطه باقیمانده در نقشه برداری سابق خواستند است موضوع را بررسی و مانند نقشه برداری هوایی سال گذشته ضمن اعلام موافقت با تقاضای شرکت دستور لازم به ادارات تابعه از لحاظ اجرای مقررات مربوطه صادر نمود و از نتیجه نیز این وزارت را آگاه فرمائید.

وزیر دارائی

۱۱۴ ۱ ۸

رونوشت بضمیمه رونوشت نامه شماره ۸۰۴۰۷/۱ بتاريخ ۱۳ شهریورماه

- ۱۳۲۷ شرکت نفت جهت اطلاع و صدور دستور لازم به ادارات تابعه به وزارت کشور ارسال میگردد. وزیر دارائی

۴۴۵۴۴۱

رونوشت تمام بضمیمه رونوشت نامه شرکت نفت جهت اطلاع وزارت امور خارجه

ارسال میگردد. وزیر دارائی

۱۱۴ ۱ ۸
۲۷/۷/۲۷
۱۳ شهریورماه ۱۳۲۷
۷/۱۵/۲۹

۷۷۵۵۸
۷/۱۵/۲۹

۱۳۲۷/۱۶۱۲۷
۱۳۲۷/۱۶۱۲۷
۱۳۲۷/۱۶۱۲۷

این رونوشت نامه به وزارت دارائی
ارسال میگردد. وزیر دارائی

نتیجه‌گیری

تشتت فرهنگی، دوقطبی کردن جامعه، بی‌توجهی به مسائل فرهنگی و در جهل و ناآگاهی قرار دادن مردم و از همه مهم‌تر رواج خرافات با پوشش‌های مذهبی یا قومی همیشه بستر مناسبی برای رشد ویروس فرقه‌گرایی و اختلاف و سوءاستفاده دشمنان ایران از این ویروس‌ها و ترویج آن برای سیطره بر جامعه بوده و خواهد بود. این پژوهش نشان داد که چگونه دولت استعماری انگلستان با توجه به سابقه تاریخی‌ای که در اغلب سرزمین‌های تحت نفوذ خود دارد از این حربه برای راه‌اندازی فرقه‌های مذهبی و قومی برای برهم زدن اتحاد ملی مردم ایران استفاده کرد تا به این واسطه از احساسات مردم و کاستی‌های جامعه سوءاستفاده کرده و در جهت نیل به اهداف استعماری و استکباری خود از این احساسات بهره گیرد. اغلب جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر که داعیه استقلال‌طلبی و آزادیخواهی داشتند از این ناحیه گرفتار آفت تفرقه و اختلاف شدند و همین تفرقه بسترهای شکست جنبش‌هایی چون مشروطه، ملی شدن صنعت نفت و... را فراهم کرد.





انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین



بقاء به هر قیمت

معرفی و نقد کتاب جاسوسان علیه آخرالزمان

علیرضا سلطانشاهی

مقدمه

جاسوسان علیه آخرالزمان^۱ جدیدترین اثر از سیستم اطلاعاتی رژیم صهیونیستی است که در ایران به چاپ رسیده.

این کتاب نسبتاً حجیم که ظاهراً بخش‌هایی از ترجمه آن هم حذف شده، از این حیث در این بخش از فصلنامه مورد بررسی قرار می‌گیرد که توجه ویژه‌ای از آن به موضوع ایران است؛ ضمن آن که به طرح موضوعات جدیدی در مورد ایران هم می‌پردازد که تا قبل از این، آثار دیگر از آن پرهیز می‌کردند. علاوه بر آن، به نکات بسیار مهم در تاریخ موجودیت نامشروع رژیم صهیونیستی پرداخته که پیش‌تر از این یا در مورد آن ابهاماتی وجود داشت یا

1. "Spies Against Armageddon, inside israel's secret wars", Dan Ravin & Yossi Melman.

آرماگدون نام محلی در فلسطین اشغالی در شمال جنین و جنوب ناصره است که بنابر فصل آخر انجیل که به پیشگویی آخرالزمان اختصاص دارد، محل جنگ سرنوشت‌ساز بین نیروهای خیر و شر خواهد بود و این خلاف ترجمه است (ص ۱۶) که آخرالزمان را به مکان تعبیر کرده است.

نویسندگان یهودی کتاب اگر چه همچون سایر یهودیان «انتظار چنین رخدادی را ندارند و خواهان آن نیستند، با این حال [فکر می‌کنند که] جامعه امنیتی اسرائیل به کرات این وظیفه را بر عهده داشته است که جنگی مخفی ترتیب دهد که هدف از آن عقب کشیدن اسرائیل از پر تگاه سقوط در وضعیت‌های هولناک است.» (دان راویو و یوسی ملمن، جاسوسان علیه آخرالزمان، ترجمه مرتضی میرمطهری، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۵، ص ۱۶).



داستان کاملاً متفاوت بود؛ مثل روایت متفاوت از سرگذشت ولفگانگ لوتز جاسوس اسرائیل در مصر به زبان خودش، با آنچه در این اثر آمده.

این اثر کارنامه سیستم اطلاعاتی رژیم صهیونیستی در عرصه داخلی، خارجی و نظامی را به بحث می‌گذارد و موساد،^۱ شین بت^۲ و امان^۳ را با معرفی مهم‌ترین عملیاتشان ظرف هفتاد سال گذشته مورد ارزیابی جانبدارانه قرار می‌دهد.

اگرچه در برخی موارد تلاش می‌کند که ظاهر بی‌طرفانه خود را نیز برجسته نماید تا نزد مخاطب بیشتر باورپذیر جلوه کند.

از نکات مفید این اثر مرور مختصری بر تاریخ پر فراز و نشیب تحولات رژیم صهیونیستی در تعامل با قدرت‌ها و تقابل با دشمنان و حفظ موجودیت خود در این میان است.

معرفی کتاب

عنوان: جاسوسان علیه آخرالزمان (عنوان اصلی: جاسوسان علیه آرماگدون)

نویسندگان: دان راویو - یوسی ملمن

ترجمه: مرتضی میرمطهری

ناشر: مؤسسه اطلاعات

۱. موساد (Mossad) سازمان اطلاعات خارجی رژیم صهیونیستی رسماً در سال ۱۹۵۱ (پس از یک دوره کوتاه غیررسمی در سال ۱۹۴۹) با اسم و عنوان مشخص با دستور دیوید بن گوریون تأسیس شد. رؤسای این سازمان از ابتدا عبارت‌اند از: رتوون شیلواه (۱۹۵۲-۱۹۴۹)، ایسر هارل (۱۹۶۳-۱۹۵۳)، مئیر آمیت (۱۹۶۸-۱۹۶۳)، زوری زامیر (۱۹۷۴-۱۹۶۸)، اسحاق حوفی (۱۹۸۲-۱۹۷۴)، ناحوم ادمونی (۱۹۸۹-۱۹۸۲)، شبتای شاویت (۱۹۹۶-۱۹۸۹)، دنی یاتوم (۱۹۹۸-۱۹۹۶)، افرایم هالوی (۲۰۰۲-۱۹۹۸)، مئیر داگان (۲۰۱۱-۲۰۰۲)، تامیر باردو (۲۰۱۱-۲۰۰۶)، یوسی کوهن (۲۰۱۶-۲۰۰۶).

۲. شین بت یا شاباک، سازمان اطلاعات و امنیت داخلی رژیم صهیونیستی از سازمان‌های انشعابی شای است و در سال ۱۹۴۹ تأسیس شده. شین بت مهم‌ترین سازمان شناسایی و سرکوب مقاومت فلسطینی در داخل اراضی اشغالی است و رؤسای آن از ابتدا عبارت‌اند از: ایسر هارل (۱۹۴۸-۱۹۵۲)، عزری دروت (۱۹۵۳-۱۹۵۲)، آموس مانور (۱۹۶۳-۱۹۵۳)، یوسف هارملین آخرین سفیر رژیم صهیونیستی در ایران قبل از انقلاب (۱۹۷۴-۱۹۶۴)، اوراهام آهیتوف (۱۹۸۱-۱۹۷۴)، اوراهام شالوم (۱۹۸۶-۱۹۸۱)، یوسف هارملین (۱۹۸۸-۱۹۸۶)، یاکوو پری (۱۹۹۴-۱۹۸۸)، کارمی گیلون (۱۹۹۶-۱۹۹۵)، امی آyalون (۲۰۰۰-۱۹۹۶)، آوی دیختر (۲۰۰۵-۲۰۰۰)، یوال دیسکین (۲۰۱۱-۲۰۰۵)، یورام کوهن (۲۰۱۶-۲۰۱۱)، ندائو آرگامان (۲۰۱۶-۲۰۰۵).

۳. امان (Aman) سازمان اطلاعات نظامی نیروی دفاعی اسرائیل در سال ۱۹۵۰، ذیل ستاد ارتش اسرائیل به صورت رسمی شکل گرفت و عمده‌ترین وظیفه آن مقابله با هر گونه تهدید نظامی در عرصه خارجی است و رؤسای آن از ابتدا عبارت‌اند از: ایسر بئری (۱۹۴۹-۱۹۴۸)، حییم هرزوک (۱۹۵۰-۱۹۴۹)، بنیامین گیبلی (۱۹۵۵-۱۹۵۰)، یهو شاوهارکابی (۱۹۵۹-۱۹۵۵)، حییم هرزوک (۱۹۶۲-۱۹۵۹)، مئیر آمیت (۱۹۶۳-۱۹۶۲)، آهارون یاریو (۱۹۷۲-۱۹۶۴)، الی زیر (۱۹۷۴-۱۹۷۲)، شلو موگازیت (۱۹۷۸-۱۹۷۴)، یهو شاو ساگوی (۱۹۸۳-۱۹۷۹)، ایهود باراک (۱۹۸۵-۱۹۸۳)، آمون لپیکین-شاهاک (۱۹۹۱-۱۹۸۶)، یوری ساگی (۱۹۹۵-۱۹۹۱)، موشه یعلون (۱۹۹۸-۱۹۹۵)، آموس مالکا (۲۰۰۱-۱۹۹۸)، آهارون زوی فرخاش (۲۰۰۶-۲۰۰۱)، آموس یادلین (۲۰۱۰-۲۰۰۶)، آویو کوخاوی (۲۰۱۴-۲۰۱۰)، هرزی هالوی (۲۰۱۴-۲۰۱۰).

سال نشر: ۱۳۹۵ (سال نشر اثر زبان اصلی ۲۰۱۲ که در سال ۲۰۱۴ هم با اضافاتی تجدید چاپ شده)

قطع: وزیری، تعداد صفحات: ۵۹۲، قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان
این اثر در بیست و پنج فصل تنظیم شده است که با پیش گفتار نویسندگان و مقدمه مترجم در ابتدای آن آغاز می شود.



نشان های سه سازمان موساد، شین بت و امان

نویسندگان این کتاب از دو ملیت جداگانه هستند. دان راویو روزنامه نگاری امریکایی است که سابقه طولانی در شبکه CBS دارد؛ متولد ۱۹۵۴ بوده و ۶۴ سال سن دارد. ولی یوسی ملمن نویسنده و روزنامه نگاری اسرائیلی، متولد ۱۹۵۰ با سابقه فعالیت در هاآرتص و جروزالم پست و معاریو است. خانواده او در سال ۱۹۵۷ به عنوان یک خانواده صهیونیست به فلسطین اشغالی مهاجرت می کند و خود او نیز در حالی که در لهستان متولد شده به فلسطین می آید و تحصیلات خود را ابتدا در رژیم صهیونیستی و دانشگاه عبری اورشلیم و سپس در هاروارد امریکایی ادامه می دهد.

پیش تر حاصل همکاری مشترک این دو نویسنده و روزنامه نگار، کتاب هر جاسوس یک شاهزاده^۱ بود که به عنوان یک کتاب پرفروش در سال ۱۹۹۰ مطرح شد و به نظر می رسد که این اثر نیز با توجه به حجم و مطالب ویژه آن، قابل توجه بوده باشد.

نکته قابل ذکر در مورد ترجمه جاسوسان علیه آخرازمان، روانی و حرفه ای بودن آن است و تنها ضعف آن، عدم آشنایی مترجم محترم با اصطلاحات و عبارات مربوط به حوزه فلسطین و اماکن جغرافیایی آن است که نمونه های آن مکرر و غیر قابل توجیه می نماید. به عنوان مثال اگر نپذیریم که در متن به جای کشور مصر، ایچیت^۲ به کار رود، دیگر به جای

1. Every Spy a Prince
2. Egypt

صور، تایره^۱ را نیز نخواهیم پذیرفت. از این دست اسامی در این گستره جغرافیایی بسیار است و مترجم غافل از آن؛ همچون حبرون به جای الخلیل، شِچم به جای نابلس، جریکو به جای اریحا و...

و اگر مؤسسه اطلاعات همچون گذشته با نشر آثار مهم و مفیدی همچون: *جاسوسان خط آتش*، *راه نیرنگ*، *مشت آهنین*، *بریدن دم شیر* و... بر این اهتمام خود استمرار می‌داشت، شاهد ظهور مترجمینی تخصصی و خلاق بودیم که آثارشان در این حوزه برای تحقیق و پژوهش، محل استفاده بیشتری بود.

اهتمام کم‌فروغ ناشر در ارایه اثری استاندارد، با نداشتن نمایه برای این کتاب پر اسم و واژه به وضوح نمایان است و شاید حذف بخش‌هایی از کتاب هم به همین دلیل باشد که چون توانایی تحشیه و پاورقی زدن بر آن نبوده، حذف مطلب^۲ را ساده‌تر دانسته‌اند و این یعنی محروم کردن جامعه علمی از یک اثر با وجود اشتباهاتی که دارد یا محروم کردن مخاطب از فهم دقیق دیدگاه نویسندگان برای ارزیابی صحیح و دقیق از آنها.

جمهوری اسلامی ایران

شاید یکی از مهمترین دلایل نوشتن این اثر، موضوع ایران باشد که هم در پیشگفتار نویسندگان و هم در فصل اول بخش مهمی را به خود اختصاص می‌دهد؛ در حالی که مرور داستان‌های جامعه اطلاعاتی رژیم صهیونیستی از زمان تأسیس موجودیت و اشغال رسمی فلسطین در سال ۱۹۴۸ بوده و ایران به هیچ عنوان در یک سیر کروئولوژیک، در ابتدا قرار نمی‌گیرد.

البته به غیر از پیشگفتار و فصل اول، در سایر بخش‌ها به مقتضای موضوع و تاریخ، باز هم به ایران توجه شده است و حتی در فصل پایانی هم ایران مهم‌ترین موضوع در آینده این رژیم به شمار می‌رود.

فصل اول از این کتاب با عنوان «متوقف کردن ایران» در ۳۰ صفحه، شرح مفصلی دارد



۱. شهری در جنوب لبنان با جمعیت عمدتاً شیعی (Tyrus)

۲. دان راویو و یوسی ملمن، همان، ص ۵۴.



موضوع اتمی شدن ایران بسیار فراتر از یک رآکتور در یک مکان واحد بود که همچون عراق و سوریه قابل انهدام باشد. داگان در برنامه خویش به دنبال همراه کردن جامعه جهانی به ویژه امریکا، در مقابله با توان هسته‌ای ایران بود تا مانع از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای شود چراکه توانمندی هسته‌ای ایران برای رژیم صهیونیستی بسیار خطرناک‌تر از آن است که صرفاً به ساختن فیزیکی یک بمب نائل آید

از آنچه موساد در قبال ایران سابقه داشته، طراحی کرده و اجرا نموده است.

نویسندگان ضمن شرح بسیار مختصر و ناکافی از روابط شاه با رژیم صهیونیستی به ویژه در عرصه نظامی همچون موشک زمین به زمین «جریکو» یا پروژه اتمی «گل»، به بحث اتمی شدن ایران ورود کرده و مغز متفکر برای مقابله با این توان ایرانی را مئیر داگان معرفی می‌کنند؛ فردی که بعد از مئیر آمیت، دومین رئیس متفکر و خلاق و کارآزموده موساد

معرفی می‌شود. او از سال ۲۰۰۲ که از سوی شارون در این پست گمارده می‌شود، برنامه‌ای مشخص در تمام زمینه‌ها به شرح ذیل علیه ایران تدوین می‌کند و با پشتوانه نخست‌وزیر نسبت به اجرای آن اقدام می‌نماید:

۱. فشارهای دیپلماتیک در سطح جهانی؛ از طریق دوستان و دشمنان^۱
۲. ایجاد و تشدید و رسانه‌ای کردن فشار معیشتی به مردم ایران از طریق تحریم^۲
۳. منحرف کردن آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با تطمیع، تهدید البرادعی یا جاسوسی از آژانس^۳
۴. ضربه به شبکه برق‌رسانی نطنز^۴
۵. اعزام فیزیکی‌دان امریکایی روسی‌الاصل به ایران برای انحراف برنامه هسته‌ای^۵
۶. تولید و ارسال ویروس استاکس‌نت^۶ به شبکه رایانه‌ای ایران در سال ۲۰۰۹ و ادعای انهدام سانتریفیوژهای نطنز^۷
۷. تولید و ارسال ویروس دوکو^۸ در سال ۲۰۱۱^۹

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۴۸ و ۵۴.

۳. همان، ص ۳۶-۳۷.

۴. همان، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۴۰.

۷. همان، ص ۴۲.

۹. همان، ص ۴۲.

6. Stux Net

8. Duqu

۸. ترور دانشمندان هسته‌ای با دو هدف ارباب و اخلال در روند اتمی شدن^۱
 ۹. ترور سردار تهرانی‌مقدم در دسامبر ۲۰۱۱^۲
 ۱۰. به کارگیری و تجهیز گروه‌های تجزیه طلب در مرزها همچون جندالله^۳
 ۱۱. رفت و آمد آسان به ایران از کانال‌ها و با اشکال مختلف^۴
 ۱۲. استفاده از ذخایر عظیم انسانی همچون یهودیان مقیم ایران^۵
 ۱۳. فعال کردن گسل‌های قومی اعم از آذری‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها^۶
- در واقع این برنامه اجرایی مثیر داگان بر اساس برنامه پنج‌محوری داگان به شرح ذیل بود که در سال ۲۰۰۷ در دیدار با مقامات امریکایی به اطلاع آنها هم رسید؛ از جمله:
- رویکرد سیاسی
 - اقدامات پنهانی
 - جلوگیری از تکثیر سلاح‌ها
 - تحریم
 - اعمال فشار برای تغییر نظام^۷



مثیر داگان

رویکرد داگان در این برنامه، پرهیز از هوچی‌گری‌هایی همچون داد و فریاد نتانیاهو یا لیبرمن علیه ایران بود؛ ضمن آن که با رویکرد حمله مستقیم همچون تهاجم به رآکتور

۱. همان.
۲. همان، ص ۴۳.
۳. همان، ص ۴۵.
۴. همان، ص ۳۵ و ۴۶.
۵. همان.
۶. همان، ص ۳۱.
۷. همان، ص ۴۸.

شاید یکی از مهمترین دلایل نوشتن این اثر، موضوع ایران باشد که هم در پیشگفتار نویسندگان و هم در فصل اول بخش مهمی را به خود اختصاص می‌دهد.

اتمی اوسیراک عراق در سال ۱۹۸۱ یا حمله به تأسیسات اتمی سوریه در سال ۲۰۰۷ که اتفاقاً مورد اخیر در زمان خود داگان بود هم تفاوت داشت.

در این رویکرد همه‌جانبه، موضوع اتمی شدن

ایران بسیار فراتر از یک رآکتور در یک مکان واحد بود که همچون عراق و سوریه قابل انهدام باشد. داگان در این برنامه به دنبال همراه کردن جامعه جهانی به ویژه امریکا،^۲ در مقابله با توان هسته‌ای ایران بود تا مانع از دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای شود چرا که توانمندی هسته‌ای ایران برای رژیم صهیونیستی بسیار خطرناک‌تر از آن است که صرفاً به ساختن فیزیکی یک بمب نائل آید.

در واقع از کار انداختن پروژه کامل اتمی شدن ایران در تمام عرصه‌های علمی، پزشکی، کشاورزی و... مدنظر این رژیم بوده است و با همین نیت پس از احصاء ۲۵ هزار قطعه از ابزار و وسایل تأسیسات اتمی از پیچ و مهره تا ابزار آلات بزرگ‌تر در جهان و کنترل و مدیریت و انحراف در ورود آن به ایران در دستور کار قرار گرفت؛ به عبارت بهتر مانع از خرید ابزار مربوطه از سوی ایران شد.^۳

هم اکنون نیز احتراز از حمله مستقیم، در دستور کار رژیم صهیونیستی است و راه حل جایگزین، تحریک و شارژ امریکا در تقابل با جمهوری اسلامی است؛ چرا که دیگر تبعات حمله مستقیم به ایران و پاسخ ایران در سطح و حدی نخواهد بود که در توان مدیریت این رژیم باشد. نتایجی که با تمدید مأموریت داگان در پُست ریاست موساد موافقت نکرد ولی در اصل به رویه داگان و رویکرد پنج‌گانه او با افراد دیگر ادامه داد و با ظاهر سازی نیز خود را مخالف آن سیاست اعلام کرد.

«استراتژی پیرامونی» مهم‌ترین موضوع در ارتباط رژیم صهیونیستی با ایران از اواخر دهه شصت میلادی بود. زمانی که اسرائیل به دنبال برقراری ارتباط و بسط مناسبات با کشورهای غیر عرب منطقه برای مهار فشار کشورهای عرب منطقه بود، رثوون شیلواه مجری این استراتژی از سوی بن‌گوریون اهتمام خاصی در این راستا از خود نشان داد و ایرانی که هم اکنون کاملاً مخالف موجودیت این رژیم است در آن زمان کاملاً در خدمت اهداف

۱. تا پیش از این هیچ منبع اسرائیلی به این اقدام اعتراف نکرده بود. این اثر برای اولین بار داستان انهدام رآکتور سوری در ۳۰۰ مایلی شمال شرقی دمشق در منطقه الکبار که با کمک کره شمالی احداث شده بود را بیان می‌کند.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۳۴.



«استراتژی پیرامونی» مهم‌ترین موضوع در ارتباط رژیم صهیونیستی با ایران از اواخر دهه شصت میلادی بود. زمانی که اسرائیل به دنبال برقراری ارتباط و بسط مناسبات با کشورهای غیر عرب منطقه برای مهار فشار کشورهای عرب منطقه بود

صهیونیستی در منطقه با مدیریت افرادی همچون شیلواه (زاسلانی) بود.^۱

بر پایه این استراتژی علاوه بر تأمین منافع اسرائیل در تمام زمینه‌ها به ویژه امنیتی با عقد پیمان نظامی - اطلاعاتی «نیزه سه سر» و حضور ترکیه به عنوان ضلع دیگری از این مثلث غیر عرب، امریکا نیز با استقرار

پایگاه‌های استراق سمع در خاک ایران، اهداف خود در قبال شوروی سابق را پی می‌گرفت.^۲ ایران علاوه بر هزینه کرد همه‌جانبه خود برای غرب و صهیونیسم در حوزه‌های امنیتی، نظامی، اقتصادی، در حوزه مهاجرت یهودیان نیز کمک ویژه‌ای به اهداف صهیونیست‌ها کرد که بخشی از آن در قالب استراتژی پیرامونی پیگیری می‌شد و خارج از آن، هم برای مهاجرت ایرانیان یهودی و هم برای مهاجران یهودی از سایر کشورها به ویژه عراق تسهیلاتی فراهم می‌کرد و ۱۵۰ هزار عراقی یهودی با هواپیما از طریق ایران به فلسطین اشغالی مهاجرت کردند. وظیفه خطیر مهاجرت یهودیان از سراسر جهان بر عهده بخشی مهم از ساختار امنیتی اسرائیل تحت عنوان آلیاه-ب^۳ گذاشته شد که واحدهایی به نام ناتيو^۴ و بیتزور^۵ این مهم را از سال ۱۹۵۲ در آن ساختار ادامه دادند.^۶ در واقع مهاجرت بیش از یک میلیون یهودیان روس بعد از آغاز دهه ۹۰ میلادی و فروپاشی شوروی توسط این واحدها پیگیری می‌شد؛ آن‌طور که در مورد مهاجرت یهودیان اتیوپی، عراق، رومانی، مراکش و غیره اتفاق افتاد.

لبنان عرصه مرتبط دیگری به ایران است که بخش‌های مهمی از این کتاب را به خود اختصاص می‌دهد که ضمن شرح آنچه به عنوان یک افتضاح در کارنامه اسرائیل به آن خواهیم پرداخت، باید به این نکته اشاره کرد که برای اولین بار ترور علی اکبر محتشمی‌پور سفیر وقت جمهوری اسلامی ایران در سوریه با ارسال یک نامه حاوی بمب به امان و موساد نسبت داده می‌شود؛ فردی که در شکل‌گیری هسته‌های اصلی حزب‌الله و عملیات‌های ضد اسرائیلی نقش محوری داشته است.^۷ ضمن آنکه اظهار نظر مبهمی در مورد ربوده شدن چهار

۱. همان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۱ و ۲۸۸.

3. ALIYA-B

4. Nativ

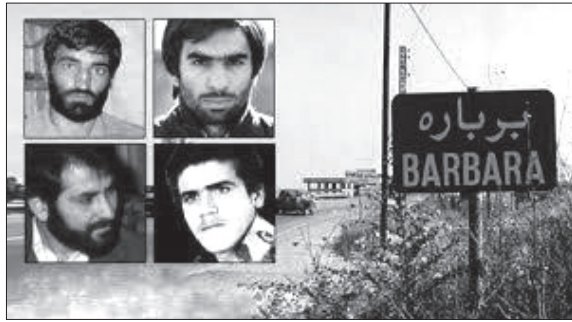
5. Bitzur

۶. همان، ص ۳۳۰-۳۲۹.

۷. همان، ص ۳۶۶.

دیپلمات ایرانی در لبنان در جریان جنگ ۱۹۸۲ به شرح ذیل دارد. و برداشت حداقلی از این اظهار نظر این است که اسرائیلی‌ها نسبت به پرونده چهار دیپلمات در ازای اخباری از رون آراد خلبان اسرائیلی مفقود شده، بی‌میل به اقدام نیستند.

رفتارهای بسیار خشونت‌آمیز و شنیع متحدان مسیحی چندین بار مشکلاتی برای اسرائیل ایجاد کرد. فالانژیست‌ها در جریان جنگ ۱۹۸۲ با بستن راه، چهار ایرانی را که سه نفر از آنها دیپلمات بودند ربودند. چند سال بعد وقتی اسرائیل خواست با حزب‌الله ترتیب مبادله زندانیان و اجساد سربازان را بدهد، مذاکرات به درازا کشید، زیرا حزب‌الله از اسرائیل خواست که جسد چهار ایرانی ربوده شده را تحویل بدهد و اسرائیل پاسخ داد که به هیچ وجه نمی‌تواند این کار را بکند.^۱



چهار دیپلمات ایرانی

ذکر این نکته در پرونده چهار دیپلمات ایرانی هم لازم است که چه ایران و چه حزب‌الله به هیچ عنوان قرائن و شواهدی مبنی بر شهادت آنها نیافته و ندارند؛ چه رسد به اینکه از اسرائیل درخواست جسد کنند. هم اکنون دولت لبنان به صورت حقوقی و فالانژها به رهبری جعجع از نظر عملیاتی، مسئول پاسخگویی به این پرونده هستند.

در این کتاب به موضوعات مرتبط دیگری در مورد ایران اشاره می‌شود که نکته جدیدی جز تکرار اتهامات قبلی همچون مسئولیت ایران در انفجار مرکز یهودیان آرژانتین «آمیا» ندارد.^۲

۱. همان، ص ۳۵۸. سردار حاج احمد متوسلیان، سید محسن موسوی، کاظم اخوان و تقی رستگار مقدم به عنوان چهار دیپلمات ایرانی در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ توسط نیروهای فالانژ مرتبط با اسرائیل به رهبری سمیر جعجع در ایستگاه بازرسی برباره ربوده شده و تاکنون از آنها خبری وجود ندارد. عده‌ای بنابر شواهد بر این اعتقادند که فالانژها، این چهار نفر را به اسرائیلی‌ها تحویل داده و هم اکنون آنها در زندان‌های رژیم صهیونیستی به سر می‌برند.

۲. همان، ص ۳۷۲.



ایران علاوه بر هزینه کرد همه جانبه خود برای غرب و صهیونیسم در حوزه‌های امنیتی، نظامی، اقتصادی، در حوزه مهاجرت یهودیان نیز کمک ویژه‌ای به اهداف صهیونیست‌ها کرد که بخشی از آن در قالب استراتژی پیرامونی پیگیری می‌شد و خارج از آن، هم برای مهاجرت ایرانیان یهودی و هم برای مهاجران یهودی از سایر کشورها به ویژه عراق تسهیلاتی فراهم می‌کرد

پرونده اتمی اسرائیل

شرح مفصلی از اتمی شدن رژیم صهیونیستی با حمایت فرانسه و آفریقای جنوبی و مخالفت‌های امریکا در این اثر همچون سایر منابع - از جمله در کتاب *اسرائیل و سلاح‌های هسته‌ای*^۱ اثر آونر کوهن - آمده است ولی نکته بسیار حائز اهمیت در این اثر که تا حدودی تازگی دارد، دلیل کمک فرانسه است.

رژیم صهیونیستی در نبرد سینا در سال ۱۹۵۶ به این نیت وارد شد که بتواند نظر مثبت فرانسه را برای تجهیز اتمی خود جلب کند. والا هیچ دلیلی وجود نداشت که رژیم صهیونیستی صرفاً به دلیل ملی شدن کانال سوئز و مخالفت با ناصر به عنوان دلایل اصلی در حمله به مصر با فرانسه و انگلیس همراه شود.^۲

از سوی دیگر مخالفت امریکا با دستیابی رژیم صهیونیستی به سلاح اتمی آن طور که در منابع به آن اشاره شده، در این اثر صوری تلقی می‌شود؛ چرا که امریکایی‌ها از یک دوره‌ای احساس می‌کنند که دیگر قادر به ممانعت از روند هسته‌ای شدن اسرائیل نیستند و تنها برای موجه جلوه کردن نزد سایر بازیگران منطقه، تجاهل می‌کردند و از تأسیسات هسته‌ای اسرائیل بازدید نوبه‌ای به عمل می‌آوردند.^۳

مضاف بر تمام کمک‌های آفریقای جنوبی در پرونده هسته‌ای اسرائیل، نکته جالب در این اثر آن است که رژیم صهیونیستی تا سال ۱۹۷۹ در عین تجهیز به سلاح اتمی آن را آزمایش نکرد و این آفریقای جنوبی بود که امکان آن را برای آزمایش در آب‌های اقیانوس اطلس در جنوب آفریقا فراهم نمود و رژیمی که از سال ۱۹۶۷ دارنده این سلاح بوده از این به بعد یک مرحله هم پیشرفت داشته است و حتی بعد از آن موشک‌های جریکوی خود را به کلاهک هسته‌ای مجهز نمود.^۴

۱. این کتاب با ترجمه محمدرضا سعیدی و نشر وزارت امور خارجه در سال ۱۳۸۵ به بازار عرضه شده است.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۱۹، ۱۲۲ و ۱۲۴.

۴. همان، ص ۲۹۶-۲۹۵.



سایت اتمی دیمونا در گزارش روزنامه ساندی تایمز

در این اثر از «لاکام» به عنوان یک واحد علمی در موساد در مسیر اتمی شدن به صورت مفصل سخن به میان آمده است. واحدی با مسئول مجزا از موساد با مدیریت «بنیامین بلومبرگ» که حتی ایسر هارل به عنوان مسئول موساد هم از عملکرد او در دیمونا به عنوان اولین تجربه علمی لاکام اطلاع دقیق نداشت.^۱

در واقع در این اثر اطلاع جامعی از فعالیت‌های این واحد علمی که نامش «دفتر ارتباطات علمی» یا «لاکام» بود ارایه می‌شود^۲ و مهم‌تر اینکه به معرفی و شرح فعالیت شخصیت‌های اصلی در پروژه هسته‌ای شدن اسرائیل از پرز در وزارت دفاع تا پایین‌ترین سطح در بخش علمی اشاره دارد؛ افرادی همچون مانور، آرنون ملیچان و الياهو ساخاروف که هر کدام از آنها اگر وظایف خود را به نحو مطلوب انجام نمی‌دادند چه بسا این مسیر با زحمت، هزینه و وقت بیشتری به ثمر می‌نشست.^۳ و عبرت آموز اینکه این افراد با این حجم از خدمت به آرمان صهیونیسم در پایان عمر در فقر و مصیبت و به دور از توجه سیاسیون، روزگار خود را در بدترین شرایط گذران می‌کردند.

بلومبرگ به عنوان رئیس مقتدر و مؤثر لاکام در طبقه چهارم ساختمانی بدون آسانسور در سن هشتاد سالگی و در حالی که سلامتش رو به افول نهاده، ضمن سخن از بی‌مهری دیگران اعتراف می‌کند که: «متأسفم که زندگی‌ام را فدای امنیت دولت کردم».^۴

از معماهای پرونده هسته‌ای اسرائیل که این اثر به دایره ابهام آن می‌افزاید جریان افشای توان هسته‌ای اسرائیل در روزنامه ساندی تایمز در انگلیس در روز پنجم اکتبر ۱۹۸۶ بود. اولاً روزنامه

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۲.

۳. همان، ص ۲۹۲.

۴. همان، ص ۲۹۷.

ساندی تایمز در ملکیت شرکت بزرگ نیوز کورپوریشن^۱ متعلق به روبرت مورداک صهیونیست بود؛ و ثانیاً روبرت مکسول صاحب روزنامه ساندی میرور هم که صهیونیستی دیگر بود که به عشق اسرائیل وصیت کرده بود تا در قدس به خاک سپرده شود، در رقابت با مورداک خواستار انتشار گزارش وانونو از کارکنان سایت هسته‌ای دیمونا بود که با سفر به انگلیس پس از استرالیا به دنبال افشای پنهان کاری اسرائیل در داشتن سلاح اتمی بود.^۲ و این سؤال مطرح بود که چطور دو صهیونیست معروف در افشای برنامه هسته‌ای اسرائیل نه تنها نقش داشتند بلکه از هم سبقت گرفته‌اند. در واقع تصویر این داستان، این شائبه را ایجاد می‌کند که نکند اسرائیل با کارگردانی این فیلم بر آن بوده است تا با اجرای استراتژی بگین مبنی بر اینکه نخواهد گذاشت هیچ کشوری در خاور میانه به سلاح هسته‌ای دست یابد،^۳ توان اتمی خود را به این شکل رسانه‌ای کند و به دشمنان خود این پیام را برساند که در عین داشتن این سلاح، می‌خواهد در منطقه رقیبی نداشته باشد.



وانونو در میان مأموران امنیتی

نکته طنز داستان ربودن وانونو که در این اثر به آن اشاره شده، این است که شیمون پرز تأکید داشت عملیات ربایش وانونو در خاک انگلیس اجرا نشود چرا که بانوی آهنین انگلستان مارگارت تاچر نخست‌وزیر انگلیس اگر حاکمیت کشورش نقض شود نسبت به اسرائیل خشمگین خواهد شد و به همین دلیل طعمه سر راه وانونو او را به ایتالیا کشانده و از آنجا او را ربوده و به فلسطین اشغالی منتقل می‌کنند.^۴

۱. News Corporation. شرکت مادر تخصصی رسانه‌های گروهی چندملیتی مستقر در نیویورک که در سال ۱۹۷۹ توسط روبرت مورداک استرالیایی در شهر آدلاید تأسیس شد. برای اطلاع بیشتر به مقاله‌ای از همین قلم در روزنامه کیهان مورخ ۸۵/۵/۸ مراجعه شود.

۲. همان، ص ۴۳۰.

۳. همان، ص ۴۲۱.

۴. همان، ص ۴۳۱.

باتلاق لبنان

لطیفه‌ای که غالباً بر سر زبان‌ها بود این بود که اگر جنگی بین اسرائیل و لبنان رخ دهد، نیروی دفاعی اسرائیل دسته نوازندگان نظامی‌اش را به جبهه خواهد فرستاد.^۱

هم اکنون نه تنها نوازندگان نظامی بلکه ارتش تا بن دندان مسلح اسرائیل از پس یک گروه مقاومت در لبنان بر نمی‌آید، و حتی امریکا با تمام توان نظامی

و سیاسی خود با هم‌افزایی در تجمیع سلاح و دیپلماسی هم نتوانسته در سال ۲۰۰۶ از یک شکست مفتضحانه در مقابل حزب‌الله جلوگیری نماید؛ شکستی که تمام اسرائیلی‌ها در تمام سطوح علمی، استراتژیک و امنیتی به آن اعتراف کرده و از آن به تلخی یاد می‌کنند. یقیناً این شکست به دلیل مقاومتی است که به وسیله شیعه با تأسی از انقلاب اسلامی در جنوب لبنان شکل گرفت و به قول رایین همچون غولی از شیشه به درآمد.

اسرائیل تاکنون با به کارگیری تمام روش‌ها به منظور مهار مقاومت، ناموفق بوده و در یک موضع منفعلانه به توازن قدرت رضایت داده و از برتری طلبی در مرزهای خود بالبنان دست شسته است و حزب‌الله با موضعی فعالانه آماده تهاجمی سرنوشته ساز است که گوشه‌ای از آن در قدرت‌نمایی‌های اخیر در شمال فلسطین اشغالی نمایان شده است. شکست‌های عبرت‌آموز اسرائیل در قبال مقاومت در لبنان که در این اثر تا حدودی بدان اعتراف شده، به شرح ذیل می‌باشد:

۱. حمله به جنوب لبنان و پیش‌روی تا بیروت و خریدن ننگ ابدی و رسوایی بزرگ از قتل عام فلسطینی‌های صبرا و شتیلا با همدستی فالانژها در آخر تابستان در سال ۱۹۸۲ که حتی در این کتاب مضمون کاملی از آن را می‌توان در فیلم «والترز با بشیر»^۲ شاهد بود.

۲. دریافت ضربات پیاپی مقاومت با عملیات استشهادی در جنوب لبنان و ظهور قدرت تشیع در قامت حزب‌الله.

۳. مفتضح شدن در به کارگیری نیروهای مزدور سعد حداد و سپس آنتوان لحد در جنوب و کشف حقایقی از جنایات آنها در جنوب و زندان خیام که پس از سال ۲۰۰۰ به دلیل جهانی شدن این جنایات اقدام به بمباران زندان خیام کردند.

۱. همان، ص ۳۵۵.

2. Waltz with Bashir



واحدی از موساد به نام «کیدون» وظیفه حذف فیزیکی مخالفین در هر نقطه‌ای از دنیا را بر عهده دارد. این واحد که از دوره گلدا مایر و به دستور او برای انتقام از مسبین عملیات مونیخ در سال ۱۹۷۲ تشکیل شد، دست به ترورهای بسیار زیاد و فجیعی ظرف پنجاه و اندی سال پیش زده است

۴. عقب‌نشینی از جنوب لبنان و به تعبیر صحیح‌تر فرار از این منطقه در پی مقاومت حزب‌الله و تحمل هزینه‌های مالی، نظامی و سیاسی فراوان. فیلم سینمایی تهیه‌شده توسط صهیونیست‌ها به نام «بیوفورت»^۱ روایتی نسبتاً واقعی از ترس سربازان صهیونیست مقابل حزب‌الله است.

۵. تحمل شکست خفت‌بار در جنگ ۲۰۰۶

در عین بهره‌مندی کامل از حمایت‌های امریکا و

برخی کشورهای خائن عرب که در این اثر چندان به آن اشاره نمی‌شود.



موارد فوق رئوس کلی از لیست شکست‌های اسرائیل از مقاومت است که موارد جزئی از آن بسیار متعدد و مطول است و رژیم صهیونیستی در قبال آنها دست به اقدامات عدیده‌ای زد که خود نیز به بی‌ثمر بودن آن معترف هستند. به عنوان مثال دستگاه امنیتی اسرائیل پس از بررسی‌های فراوان اقدام به ترور سید عباس موسوی دبیر کل حزب‌الله کردند که بعد از آن با بی‌بردن به این مهم که مقاومت به شخص وابسته نیست و حزب‌الله زوال‌پذیر نیست، از روی کار آمدن فردی به نام سید حسن نصرالله که خود به پرجاذبه‌تر، پرشورتر، زیرک‌تر و خطرناک‌تر بودن از سید عباس موسوی معترف بوده‌اند،^۲ سرخورده شدند. ولی همچنان دست از این شیوه برنداشته و در سطوح پایین‌تر به رویه خود از جمله ترور عماد

1. Beaufort

۲. همان، ص ۳۷۱.

مغنیه در دوازدهم فوریه ۲۰۰۸^۱ در سوریه ادامه دادند و حتماً در تجدید چاپ این اثر به نقش موساد در ترور حاج حسان اللقیس مغز متفکر حزب الله در ۱۲ آذر ۱۳۹۲ در بیروت یا ترور مصطفی بدرالدین که در همین اثر به عنوان جانشین عماد مغنیه معرفی شده است،^۲ در تاریخ ۱۰ مه ۲۰۱۶ نیز اشاره خواهند کرد. چه اینکه این افراد با پررنگ شدن نقش حزب الله در جنگ همه جانبه غرب و برخی اعراب سازشکار و خائن و صهیونیسم علیه ملت سوریه، بسیار مؤثر بودند.

امریکا و اسرائیل

یکی از سه استراتژی بزرگ مورد تأکید بن گوریون در کنار استراتژی های مهاجرت یهودیان به فلسطین اشغالی و استراتژی پیرامونی، استراتژی روابط مستحکم با قدرت ها بود. گویی یهودیان منفصل از آنچه قدرت ها مدنظر داشته اند، در قلب خاور میانه برای خود دولتی برپا کرده اند و جالب اینکه هم انگلیس و هم امریکا در آستانه تأسیس دولت صهیونیستی آن طور که باید در حمایت از این رژیم اقدام نکرده اند. و حتی امریکا به دلیل شرقی و روس تبار بودن اکثر مهاجرین یهودی به اسرائیل در مراودات اطلاعاتی و امنیتی بیش از حد جانب احتیاط را می گرفته است،^۳ تا اینکه با به دست آوردن نطق محرمانه خروشچف در کنگره حزب کمونیست از طریق صهیونیستها،^۴ کمی دلگرم به ایجاد و بسط همکاری می شود [!]. در واقع هر آنچه در مورد روابط امریکا و اسرائیل در این اثر آمده، حاکی از جدایی اهداف و آمال دو رژیم است و اساساً این اثر به یگانگی استکباری و استعماری آنها اعتقادی ندارد. این دیدگاه به وضوح در فصل سوم و چهارم مشهود است. همچنین با این نگاه در فصل هجدهم به بغرنج ترین پرونده فیما بین که داستان جاسوسی جاناتان پولارد - افسر یهودی نیروی دریایی امریکا - برای اسرائیل است که از ابتدای دهه هشتاد تا میانه آن، یعنی زمانی که از سوی اف بی آی در ۱۸ نوامبر ۱۹۸۵ بازداشت می شود، می پردازد. او اسنادی با حجم مکعبی ۳ متر طول، ۱۸۰ سانتی متر عرض و ۱۸۰ سانتی متر ارتفاع را به اسرائیلی ها فروخته است.^۵



۱. همان، ص ۵۴۸.

۲. همان، ص ۵۴۹.

۳. همان، ص ۷۹.

۴. همان، ص ۹۶-۸۷.

۵. همان، ص ۴۴۸.



جاناتان پولارد

صرف نظر از همزمانی این داستان با رسوایی ایران کنتر برای آمریکا و اسرائیل، رژیم صهیونیستی بابت این شرمساری در مقابل آمریکا وعده تعطیلی «لاکام» یا همان دفتر ارتباطات علمی را می‌دهد. رافائیل ایتان، رئیس موساد استعفا می‌کند و تمام اسناد مسترد می‌شود ولی این اقدامات تأثیری بر کاهش عصبانیت آمریکا از این اقدام اسرائیل نداشته و در نهایت پولارد به حبس ابد و همسرش به پنج سال حبس محکوم می‌شود.^۱ در تمام این سال‌ها از دوره ریگان تا اوپاما به رغم تلاش دولتمردان صهیونیست، هیچ رئیس‌جمهوری از آمریکا حاضر به مصالحه یا عقب‌نشینی از اعمال این مجازات نشد و راضی به آزادی پولارد نگردید.

جالب اینکه پولارد با وجود این دلگیری شدید آمریکا در بحرانی‌ترین زمان روابط آمریکا و اسرائیل در زمان اوپاما، به شرط پنج سال عدم خروج از آمریکا به صورت مشروط آزاد می‌شود و این تنها بهانه برای اثبات دوگانگی اهداف و منافع آمریکایی از بین می‌رود و برای چندمین بار ثابت می‌شود که در آمریکا، صهیونیست‌هایی حاکم هستند که حافظ منافع یهودیان در سراسر جهان، آمریکا و اسرائیل‌اند و در این میان منافع ملت آمریکا هیچ جایگاهی ندارد.

ترورهای بیولوژیک

نویسندگان کتاب *جاسوسان علیه آخرالزمان* به بهانه شرح داستان از زندگی «اوراهام - مردخای - مارکوس گلینبرگ» و جاسوسی وی برای روسیه به معرفی یکی از مهم‌ترین مراکز تحقیق و تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به نام «نس تزیونا»^۲ می‌پردازند؛ مرکزی که به

۱. همان، ص ۴۴۹.



عنوان یکی از بازوان عملیاتی موساد در حذف مخالفین از آن استفاده‌های زیادی شده است. همچون مسموم کردن ودیع حداد از رهبران جبهه خلق برای آزادی فلسطین در سال ۱۹۷۷ که همکاری نزدیکی با کارلوس داشت و بسیاری از عملیات‌های چریکی علیه صهیونیست‌ها در خارج از فلسطین اشغالی را رهبری می‌کرد.^۱ سال‌ها بعد از مرگش اسرائیلی‌ها اعلام کردند که او را با شکلات مسموم کرده‌اند و مرگ او به دلیل آنچه سرطان خون اعلام شده بود، نمی‌باشد. همچنین ترور خالد مشعل در سال ۱۹۹۷ که با اسپری سم به گوش او صورت گرفت و البته به دلایل مفصل که شرح آن در این اثر آمده، صهیونیست‌ها پادزهر آن را ارسال کرده و مشعل از این اقدام جان سالم به در می‌برد.^۲

از مهم‌ترین ترورهای بیولوژیک، مسموم کردن یاسر عرفات بود که در این اثر، نویسندگان، رژیم صهیونیستی را از آن تبرئه می‌کنند ولی وقوع آن را به دلیل همراهی عرفات با مقاومت و انتفاضه الاقصی بعد از ۲۰۰۲، محتمل می‌دانند. تحقیقات علمی که منجر به نبش قبر او نیز شد، حاکی از احتمال قوی نسبت به وقوع ترور بیولوژیک است.



عرفات مسلول در آخرین روزها

در واقع وجود مرکزی به نام «نس تزیونا» با این شرح از مأموریت، حکایت از فناوری بسیار ناجوانمردانه و جنایت‌بار دارد که صهیونیست‌ها از دیرباز از آن بهره برده و چه بسا در ارتباط با دوستان خود در منطقه، این فناوری را نیز به آنها برای حذف مخالفین خود و اسرائیل ارایه کرده باشند. با این فرض هر گونه مرگ مشکوک بر اثر بیماری‌های ناگهانی در میان

۱. همان، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۵۳۵.



گویی در هیچ کتاب و اثر صهیونیستی قرار نیست که موضوع هولوکاست بی بهره باشد! و اگر در یک اثر کوچک ترین بهانه وجود داشته باشد که موضوع هولوکاست مطرح شود، این کوچک ترین بهانه به بزرگ ترین دلیل تبدیل می شود؛ انچنان که فرازهای مهم از این اثر نیز به اثبات هولوکاست اشاره دارد و مخاطب با فرض صحت وقوع این اسطوره است که باید داستان های پلیسی و امنیتی کتاب را پی گیرد

شخصیت های انقلابی، ضد صهیونیستی از جمله حضرت امام (ره) و دو فرزند بزرگوارشان، مرحوم کامبوزیا و... بسیار محتمل است و ضرورت مراقبت از رهبران ضد صهیونیست با این سوابق را دو چندان می کند.

واحد آدم کش ها

واحدی از موساد به نام «کیدون» وظیفه حذف فیزیکی مخالفین در هر نقطه ای از دنیا را بر عهده دارد. این واحد که از دوره گلدا مایر و به دستور او برای انتقام از مسببین عملیات

مونخ در سال ۱۹۷۲ تشکیل شد، دست به ترورهای بسیار زیاد و فجیعی ظرف پنجاه و اندی سال پیش زده است.

نویسندگان کتاب ضمن نام نهادن بر بخشی از این کتاب با عنوان «آدم کش ها» به گزارش عملکرد واحد کیدون می پردازند. ترور افرادی همچون: خلیل الوزیر در سال ۱۹۸۸، دکتر فتحی شقاقی در اکتبر ۱۹۹۵ در جزیره مالت، شیخ احمد یاسین رهبر حماس در سال ۲۰۰۴، یک ماه پس از ترور عبدالعزیز رنتیسی و هشت ماه قبل از مرگ مشکوک عرفات. به لیست جدید از اقدامات کیدون باید به ترور عماد مغنیه در ۱۲ فوریه ۲۰۰۸ و بعد از آن مصطفی بردالدین و حسان اللقیس نیز اشاره کرد.

ولی یکی از بحث برانگیزترین ترورهای اخیر کیدون، اقدام علیه محمود المبحوح از رهبران حماس و به قول کتاب از افراد اصلی در تأمین مایحتاج نظامی حماس بود که در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۰ طی یک سفر در دبی و در اتاقش در یک هتل پنج ستاره به نام البستان روتانا مورد هدف قرار گرفت.^۳

واحد کیدون متشکل از تیمی ۱۶ نفره بود که تصاویر آنها از طریق دوربین های مدار بسته

۱. توضیح آن که «مک فارلین مشاور پیشین امنیت ملی رونالد ریگان در یک مصاحبه مطبوعاتی فاش ساخت که در سال ۱۳۶۴ یک مقام رژیم صهیونیستی (دیوید کیمچه) در دیدار از کاخ سفید امریکا پیشنهاد کرد آیت الله خمینی را با مسموم کردن غذای وی به قتل برسانند.» به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی.
http://www.imamkhomeini.ir/fa/c202_136924/%D8%AE%D8%A8%D8%B1_%D9%88_%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87_%D9%87%D8%A7%DB%8C_%D8%B1%D8%B3%DB%8C%D8%AF%D9%87/

۲. همان، فصل بیست و دوم.

۳. همان، ص ۵۵۸-۵۵۰.

دستگاه امنیتی اسرائیل پس از بررسی‌های فراوان اقدام به ترور سید عباس موسوی دبیرکل حزب‌الله کردند که بعد از آن با پی بردن به این مهم که مقاومت به شخص وابسته نیست و حزب‌الله زوال‌پذیر نیست، از روی کار آمدن فردی به نام سید حسن نصرالله که خود به پرجاذبه‌تر، پرشورتر، زیرک‌تر و خطرناک‌تر بودن از سید عباس موسوی معترف بوده‌اند، سرخورده شدند

هتل ضبط شده بود. آنها با پاسپورت‌های جعلی از کشورهای مختلف وارد دبی شده بودند که پلیس دبی رد آنها را گرفت ولی هیچ اقدامی در بازداشت و جلب آنها نکرد. ولی برای موساد افتضاح گسترده‌ای ایجاد شد که چطور با این کم‌دقتی خود را برای انجام یک ترور، مضحکه جهانیان کرده‌اند.

علاوه بر ذکر حقایق جالب از این عملیات در این اثر، رژیم صهیونیستی با بازی یکی از مدل‌های زن این رژیم، اقدام به ساخت فیلمی کمدی از این داستان می‌کند.^۱

باز هم هولوکاست

گویی در هیچ کتاب و اثر صهیونیستی قرار نیست که موضوع هولوکاست بی‌بهره باشد! و اگر در یک اثر کوچک‌ترین بهانه وجود داشته باشد که موضوع هولوکاست مطرح شود، این کوچک‌ترین بهانه به بزرگ‌ترین دلیل تبدیل می‌شود؛ آنچنان که فرازهای مهم از این اثر نیز به اثبات هولوکاست اشاره دارد و مخاطب با فرض صحت وقوع این اسطوره است که باید داستان‌های پلیسی و امنیتی کتاب را پی گیرد.

ایسر هارل یکی از مقتدرترین سران موساد در زمان بن‌گوریون ابتدا نسبت به تعقیب سران نازی به دلیل اقدامات به اصطلاح یهودستیزانه آنها بی‌میل بوده ولی با دریافت عمق جنایت [۱!] آنها شروع به رهگیری و شکار آنها در ممالک مختلف می‌نماید که بزرگ‌ترین موفقیت برای او و اسرائیل به دام انداختن آدلف آیشمن است که داستان مفصل از صید او در این اثر می‌آید^۲ و بعد از چشیدن لذت بزرگ این پیروزی به قدری در این مسیر افراط می‌کند که بن‌گوریون خطاب به وی گفته بود: «دست از سر آلمان‌ها بردار»^۳ و افزون بر این دلیل، روابط هارل با نخست‌وزیر به تیرگی گراییده، پس از ۱۲ سال از ریاست موساد کنار گذاشته می‌شود و مؤثر آمیت جایگزین او شده که در این سازمان یک تحول جدی ایجاد می‌کند.

1. Kidon (2013)

۲. همان، ص ۱۴۳-۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۵۰.





آدلف آیشمن

در بخش دیگری از این کتاب مئیر داگان نیز به عنوان یکی از موفق‌ترین سران موساد معرفی می‌شود که باز هم هولو کاست از منظر او تقویت می‌شود؛ چرا که پدر بزرگ و مادر بزرگش از قربانیان هولو کاست معرفی می‌شوند و او به صورت تأثیر گذاری تصاویر آنها را قاب کرده و در دفتر مقابل چشمانش قرار داده.^۱ در واقع وی با این حرکت نمادین تمام رفتار خود برای عدم وقوع هولو کاستی مجدد را موجه می‌کند؛ چه آن که تمام مقامات صهیونیست به بهانه جلوگیری از وقوع هولو کاستی دیگر دست به اقدام علیه مخالفین خود می‌زنند و در این اثر ضمن اثبات اسطوره موهوم هولو کاست، از این دست اقدامات علیه دشمنان اسرائیل به وضوح و متعدد، تکرار شده است.

واقعیت جنگ‌ها

ایلان پایه در کتاب *پاکسازی نژادی فلسطین*^۲ اعتراف می‌کند که سران صهیونیست تا قبل از تأسیس دولت نامشروع خود برای تهاجم به روستاها و آبادی‌های یهودی‌نشین به دنبال بهانه‌ای بودند که مردم فلسطین را تحریک کرده و آنها را وادار به اقدام نظامی نمایند و اتفاقاً فلسطینی‌ها از بهانه تراشیدن برای وقوع یک جنگ پرهیز می‌کردند. در واقع صهیونیست‌ها نیازمند برپایی جنگی بودند که به دنبال آن سرزمین‌های بیشتری از سهم اختصاص یافته به خود براساس قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل موسوم به طرح تقسیم را به

۱. همان، ص ۵۶۱.

۲. از این کتاب در ایران سه ترجمه وجود دارد که جدیدترین آن از سوی مؤسسه اطلاعات با ترجمه محسن کرباسفر و شان در سال ۱۳۹۶ روانه بازار شده است.

دست آورند.

در کتاب جاسوسان علیه آخرالزمان به وضوح مشارکت بن گوریون با انگلیس و فرانسه در حمله به مصر در سال ۱۹۵۶ و جلب حمایت فرانسه برای دست یافتن به توان هسته‌ای مطرح می‌شود و ذکر می‌گردد که جنگ ۱۹۵۶ به آن دلیل نبود که مطرح شده است.^۱



مناخیم بگین، کارتر و سادات در کمپ دیوید

چنین داستانی در مورد آغاز جنگ ۳۳ روزه نیز اتفاق افتاد. یعنی حمله همه‌جانبه صهیونیست‌ها در سال ۲۰۰۶ به لبنان، در پی ربودن دو نظامی صهیونیست در جنوب لبنان توسط حزب الله نبوده، چرا که آنها تنها به دنبال یک بهانه کوچک بودند که حزب الله حسب روال طبیعی خود در جریان مقاومت دست به عملیات می‌زند و صهیونیست‌ها حمله می‌کنند و البته به پیروزی هم نمی‌رسند.

و اما یکی از مهم‌ترین جنگ‌های اعراب و اسرائیل موسوم به جنگ ۱۹۷۳ یا یوم کیپور یا جنگ اکتبر به نحوی در این اثر روایت می‌شود که فرضیات مطرح در باب چرایی این جنگ به طرز چشمگیری تقویت می‌گردد.

نویسندگان کتاب در این اثر به چند واقعیت مهم اشاره می‌کنند که این طور که در تاریخ آمده، اسرائیل در سال ۱۹۷۳، غافلگیر نشده چرا که از کانال‌های ذیل به شرح آنچه خواهد آمد، در باب عزم مصر برای حمله به اسرائیل اطلاع داشته است:

۱. ملک حسین که از سال ۱۹۵۰ در فهرست حقوق‌بگیران سازمان سیا قرار داشت و از سال ۱۹۶۳ به صورت مکرر با مقامات اسرائیلی ملاقات داشت، در ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۳، پس

۱. همان، ص ۱۰۷.



با توجه به اطلاعات قابل طرح مبنی بر اطلاع رژیم صهیونیستی از حمله مصر که در این اثر آمده است، بی توجهی اسرائیل نسبت به این اطلاعات (که احتمالاً موارد بیشتری هم وجود داشته) کاملاً غیر قابل قبول است؛ مگر اینکه اسرائیل بگذارد که مصر حمله کند و حتی سادات با شکستن دیوار معروف دفاعی «بارلو» تبدیل به یک قهرمان شود و آنگاه در قد و قامت یک فرد و کشور پیروز از در مصالحه با اسرائیل درآید چرا که سخن از صلح با اسرائیل با تجربه شکست فضاحت بار ۱۹۶۷، بسیار سخت بود

از اینکه نه بار با گلدمایر تا آن زمان ملاقات کرده بود، تقاضای ملاقات فوری می کند و آنها پس از سفر ملک حسین با هلی کوپتر به مهمانسرای موساد در شمال تل آویو با هم ملاقات می کنند و ملک حسین به نخست وزیر می گوید که مصر و سوریه در آینده نزدیک به اسرائیل حمله خواهند کرد.^۱

۲. اشرف مروان داماد جمال عبدالناصر با نام رمز فرشته که از سال ۱۹۶۹ جذب موساد شده بود و در آن زمان از مشاورین انور سادات رئیس جمهور مصر بود نیز در ۱۴ اکتبر یعنی دو روز قبل از حمله مصر خبر تهاجم مصر به اسرائیل را از طریق موساد اطلاع داد.^۲

۳. کارگر مصری مأور موساد در بندر اسکندریه که مأور اطلاع رسانی بابت نقل و انتقال یگان دریایی مصر بود، قبل از حمله نیز اطلاع داد که ناوگان کشورش بندر اسکندریه را ترک کرده و این به منزله وقوع یک جنگ است.^۳

۴. کاستا افسر اطلاعاتی مصر که توسط موساد جذب شده بوده، اطلاعات خوبی از تابستان تا اکتبر ۱۹۷۳ به اسرائیل داده بود که حاکی از تحرکات مصر برای انجام یک جنگ است.^۴ با توجه به اطلاعات قابل طرح مبنی بر اطلاع رژیم صهیونیستی از حمله مصر که در این اثر آمده است، بی توجهی اسرائیل نسبت به این اطلاعات (که احتمالاً موارد بیشتری هم وجود داشته) کاملاً غیر قابل قبول است؛ مگر اینکه اسرائیل بگذارد که مصر حمله کند و حتی سادات با شکستن دیوار معروف دفاعی «بارلو»^۵ تبدیل به یک قهرمان شود و آنگاه در قد و قامت یک فرد و کشور پیروز از در مصالحه با اسرائیل درآید چرا که سخن از صلح با اسرائیل با تجربه شکست فضاحت بار ۱۹۶۷، بسیار سخت بود. در واقع برای هر دو طرف طراحی این سناریو و ایجاد زمینه برای صلح که در سال ۱۹۷۸ محقق گردید، یک برد واقعی تلقی می شد.

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. همان، ص ۳۰۸-۳۰۷.

۴. همان، ص ۳۰۶.

نتیجه

نویسندگان کتاب *جاسوسان علیه آخرالزمان* که یقیناً در هماهنگی کامل با جامعه اطلاعاتی رژیم صهیونیستی بوده‌اند، بر آن هستند که در این اثر با معرفی جدیدی از واحدهای مختلف اطلاعاتی و عملیاتی از موساد و امان و شین بت به جزئیات جدیدی از فعالیت این واحدها بپردازند. اقدامی که در مورد هیچ یک از جوامع اطلاعاتی و دولت‌ها در هیچ جای دنیا مرسوم نیست؛ آن هم با این دقت و جزئیات! در وهله بعد نویسندگان قصد دارند با داستان‌پردازی از عملیات‌های موفق و ناموفق این جامعه اطلاعاتی، باورپذیری آن نزد مخاطب را بالا ببرند و در نهایت به القاء دو نکته مهم در ذهن مخاطب به صورت غیر مستقیم بپردازند که اولاً تمام این عملیات‌ها با منطق حق حفاظت از خود در میان دشمنان بی منطق صورت گرفته و ثانیاً، قدرت این جامعه اطلاعاتی آنقدر زیاد است که بتواند ظرف هفتاد سال از موجودیت این رژیم، تمام بحران‌های سیاسی، امنیتی و نظامی را پشت سر گذارد و هم‌اکنون نیز خواهد توانست با موضوع هسته‌ای ایران به موفقیت دست یابد. نکته‌ای که نویسندگان در پیشگفتار به آن تصریح می‌کنند: «موساد به گونه‌ای شگفت‌انگیز کارآمد است.»

البته اطلاع از نیت پشت پرده برای انتشار این دست آثار ما را مستغنی از آنچه می‌اندیشند و انجام داده‌اند، نمی‌کند. و این اثر با تمام جهت‌گیری‌های پیدا و پنهان، در برگیرنده اطلاعات و مطالبی است که برای یک مخاطب ایرانی مفید است؛ ضمن آن که هشیاری در کشف نیت‌ها نیز لازم.





منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

الف لام، خدمت یا خیانت

(بخش دوم)

دکتر سید حمید روحانی

یادداشت

به دنبال درج اولین قسمت از نقد کتاب *الف لام خمینی* در شماره ۵۶ فصلنامه پانزده خرداد، واکنش‌ها و اظهار نظرهای موافق و مخالفی به اشکال مختلف واصل گردید. ضمن سپاس از تمام نظریات اعم از موافق و مخالف که بر اساس نیت خیر و تعهد به اصول تاریخ‌نگاری مطرح گردید، ذکر چند نکته به شرح ذیل لازم است:

۱. نقد پیش و پس از این در مورد کتاب *الف لام* یا هر اثر دیگر به ویژه در مورد معمار انقلاب و جمهوری اسلامی دربرگیرنده لحنی است که ناشی از حس تعهد نسبت به اصول و رهبران انقلاب اسلامی است و تا حدودی نشانگر ارادت و توجه به راه و شخص امام (ره) است.

۲. منطق منطبق بر استدلال و استناد دومین، اصل از ساختار هر نقدی است که اتفاقاً نویسنده *الف لام* و جهات ذیربط باید به آن توجه کنند؛ نمی‌توان صرفاً به دلیل نپذیرفتن





لحن، از منطق حاکم بر متن نیز اعراض نمود. لحن ذوقی و سلیقه‌ای است اما منطق نه ذوقی است، نه سلیقه‌ای. یک نفر ممکن است از یک لحنی خشنود شود و دیگری از همان لحن ناخشنود. داشتیم کسانی که از لحن امام در برخورد با شاه یا امریکا یا مقدس مآب‌ها و لیبرال‌ها اظهار ناخشنودی می‌کردند و مدعی بودند که امام باید کمی ملایم‌تر نسبت به اینها صحبت کند اما امام چنین نکرد. در طول نهضت امام ده‌ها مورد از این نوع مسائل می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد.

۳. بسیاری از دوستان و عزیزان که با ارایه نظریات خود، نویسنده نقد را در ادامه این مسیر صواب‌یاری کردند، اگر با اندکی تأمل و زمان برای مطالعه کتاب *الف لام همت* خود را مصروف می‌ساختند و منطق نقد را به اندازه لحن آن درمی‌یافتند، چه بسا با عشقی که به امام و راه او داشتند، صریح‌تر و شفاف‌تر احساس وظیفه می‌کردند.

۴. هم‌اکنون اگر در خلال نقد کتاب *الف لام* به ساحت افرادی خدشه وارد شده است مبنای قضاوت، کتاب مذکور است و الا ما را چه کار با آن افراد و سوابق خوب و بد آنها!

۵. ناشر کتاب *الف لام* به اندازه نویسنده و چه بسا بیشتر از ایشان در ترویج مطالب خلاف واقع مسئول است و باید پاسخگو باشد و کم‌کاری مؤسسه ذیربط در حفظ و نشر آثار حضرت امام (ره) نافی تعهد ایشان به امام و راه ایشان نیست. آن گونه که در مورد کتاب *شرح اسم* مسبوق به سابقه است و نمی‌توان به بهانه نشر و توزیع و عدم امکان جمع‌آوری نسخ، از انجام این مهم شانه خالی کرد.

۶. اصحاب قلم، رسانه و فرهنگ یقیناً با مشورت اهل فن و تجربه ضرر نخواهند کرد. تدبیری لازم بود که قبل از انتشار این اثر و بازبینی آن توسط افراد صاحب‌نظر، زحمات پنج‌ساله عده‌ای بی‌اثر و چه بسا زیان‌بار، جلوه نمی‌کرد. فاعتبروا یا اولی‌الالباب...

فصلنامه پانزده خرداد

شناخت ریشه‌ای و همه‌جانبه ابرمردان وارسته و سالکان از خودرسته و آگاهی از خوی و خصلت آن بزرگواران، برای فروهشتگان در بند و فرودست که هنوز به اندر خم یک کوچه هم نرسیده‌اند، نه تنها شدنی نباشد، بلکه تیرگی و سیاهی‌های درونی آنان، روز روشن را نیز در برابر چشمانشان تار می‌نمایاند، شب‌پره‌وار از آفتاب گریزان‌اند، خورشید را بر نمی‌تابند، از نور و روشنایی بیزارند، آنها نمی‌توانند به سرشت رهروان راه فضیلت و معرفت پی ببرند و از نور زندگی ساز و روز آفرین آنان بهره‌مند شوند؛ «نوریان مر نوریان را طالب‌اند». شب‌زدگان خودپرست که خود را در برج عاج می‌بینند از روی کبر و نخوت و خودبرتربینی هیچ‌گاه نمی‌توانند به جایگاه والا و مقام مقدس مردان خدا پی ببرند و چه بسا عارفان از خود رسته و به خدا پیوسته را با طعن و طنز و ریشخند و نیشخند، خوار بشمرند و مورد نکوهش قرار دهند و به استهزا بگیرند؛ چنان که خوانده و شنیده‌ایم آن‌گاه که پیشوای آزادگان و مولای پاکبختگان و از خودرستگان (بنا به روایتی) اعلام کرد: پیش از آن که من از میان شما بروم و دسترسی به من نداشته باشید، پرسش‌های خود را با من در میان بگذارید؛^۱ یکی از تاریک‌اندیشان از جا برمی‌خیزد و می‌پرسد که بگوئید که سر من چند عدد مو دارد؟! و اینجاست می‌بینیم که پیامبر خدا (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) خطاب به مولایمان حضرت امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «ای علی! حقا که کسی تو را نشناخت، جز من و حق من...»^۲

اصولاً مردان خودساخته و به کمال مطلق دست‌یافته که اندیشه، ایده و بینشی ژرف‌تر و فراتر از مردم عصر خویش دارند، هیچ‌گاه در دوران زندگی و حیات خویش به درستی شناخته نمی‌شوند و ویژگی‌های والا و ارزشمند آنان آشکار نمی‌شود و پس از گذر دوران و درازای هزاره‌ای، گوهر و جوهر وجود و کمال آنان صیقل می‌خورد و به نمایش در می‌آید. لیکن در دوران عمر کوتاه خویش تا آن پایه مهجور، مظلوم و ناشناخته می‌مانند که برخی از خودشیفتگان که خوی فرعونی دارند، خود را از آن خداجویان بی‌همتا، داناتر، مدیر و مدبرتر می‌پندارند و با یک دنیا گستاخی ضد آن معمار کبیر انقلاب و سازنده انسان ناب، زبان به سرزنش باز می‌کنند و چنین بر آن بزرگوار می‌تازند:

... آیا رواست که به خاطر اجرای نظرات جنابعالی ما درگیر باشیم و متهم و جنابعالی در مقابل اینها موضع بی‌طرف بگیرد؟ آیا بی‌خط بودن و آسایش طلبی را می‌پسندید؟ ... گاهی به ذهنم خطور می‌کند که تبلیغات و

۱. اصول کافی، ج ۱، باب ۱۸۵، ص ۲۵۰.

۲. شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱۳، ص ۲۷۳.



ادعاهای دیگران شما را تحت تأثیر قرار داده و قاطعیت و صراحت لازم را که از ویژگی‌های شما در هدایت انقلاب بوده در موارد فوق‌الذکر ضعیف‌تر از گذشته نشان می‌دهید...^۱

این دیدگاه آقای هاشمی رفسنجانی نسبت به امام گواه دیگری است بر اینکه نامبرده اصولاً از امام شناخت نداشته و به مصداق «کافر همه را به کیش خود پندارد»، بر این باور بوده است که امام نیز دچار منیت و کیش شخصیت است!! او از اسرار مگوی سیر و سلوک، زهد و خلوص، پارسایی، دید کیمیایی و دیگر صفات آسمانی و ملکوتی امام بی‌خبر بوده است. چه دردناک و جانسوز است مظلومیت و غربت امام در جمع یاران نایار در گذشته و امروز؛ دیروز او را بی‌خط و «آسایش طلب» می‌خواندند و «تحت تأثیر» این و آن می‌پنداشتند و گاهی با طعنه می‌گفتند که فتاوا و دیدگاه‌های فقهی او مبنا ندارد! امروز نیز عناصر ناآشنا به خط و راه امام و باندهای مرموزی که با مکتب و مرام او سر ناسازگاری دارند و ضربه‌های سنگینی از او به امیال و اغراض آنان وارد آمده است، با شیوه‌ها و شگردهای گوناگون به تحریف و تخریب راه او می‌کوشند و ترفندها و نیرنگ‌هایی علیه او به کار می‌بندند. امروز می‌بینیم که غرب‌زدگان، بیراهه‌پویان، کژاندیشان و دلباختگان و سرسپر دگان به امریکا، برجامی‌ها و دیگر سازشکاران و تسلیم‌طلبانی که قبله‌گاهشان کاخ سفید است، نیز به فرموده امام آن مارهای خوش خط و خالی که در درون حوزه‌های علمی، جا خوش کرده‌اند در تلاش و تکاپو هستند که از یک سو با جوسازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها با اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) بجنگند و از سوی دیگر با شیوه‌ها و شگردهایی خط امام را بی‌رهر و سازند و سیمای انقلابی امام را مخدوش بنمایانند. امروز برای تحریف خط و راه و شخصیت امام کانون‌ها و لانه‌هایی در گوشه و کنار کشور - به ویژه حوزه‌های علمی - ایجاد شده است که بزرگ‌ترین انگیزه و اندیشه آن لانه‌های فساد، به زیر سؤال بردن امام است. بیت شیخ حسینی منتظری، مجمع به اصطلاح محققین، بیوت اشرافی‌های واپسگرا، باندهای وابسته به مهدی هاشمی و شیخ علی تهرانی و... از کانون‌های فتنه و فساد است که با ماسک ترقی‌خواهی، اصلاح‌طلبی، روشن‌اندیشی و... امام و آرمان و اندیشه‌های او را هدف گرفته‌اند و توطئه امام‌زدایی را با همه توان دنبال می‌کنند. البته توطئه تحریف امام پس از عروج ملکوتی او بیشتر دنبال شد؛ باند تسلیم‌طلب که زیر عنوان پرطمطراق «اصلاح‌طلب» پنهان شده است و در دوران حیات امام جرئت و قدرت وادادگی آشکار در برابر شیطان بزرگ را نداشت، پس از رحلت امام با جسارت بیشتری به صحنه آمد و در گام نخست تلاش کرد اندیشه‌های

۱. بخشی از نامه هاشمی رفسنجانی به امام، ۱۳۵۹/۱۱/۲۵.

اصولاً مردان خود ساخته و به کمال مطلق دست یافته که اندیشه، ایده و بینشی ژرف تر و فراتر از مردم عصر خویش دارند، هیچ گاه در دوران زندگی و حیات خویش به درستی شناخته نمی شوند و ویژگی های والا و ارزشمند آنان آشکار نمی شود

زهر آگین و آلوده خویش را از زبان مهره هایی باز گو کند که در سلک روحانیت قرار دارند. یک کودک سیاسی به نام عبدالله نوری که روشن نیست پیش از انقلاب و در آستانه پیروزی انقلاب کجا بود و به چه کاری سرگرم بود، آن روز که بوی قدرت در دفتر امام به مشامش رسید، به آن سو شتافت و خط امامی شد! در دوران پس از امام چهره منافقانه و تسلیم طلبانه خود را نمایان ساخت و در روزنامه ای که به راه انداخته

بود اغراض شوم و ننگین تسلیم طلبان را یکی پس از دیگری به قلم آورد؛ سازش با امریکا و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی را طلب کرد و به تحریف پیام و کلام امام پرداخت و اعلام کرد که امام فرموده اند امریکا و انگلیس و شوروی همه از هم بدتر و پلیدترند. بنابراین با انگلستان روابط دیپلماسی برقرار کرده است اما با امریکا موضع آشتی ناپذیری را دنبال می کند؟^۱ (نقل به مضمون) او با یک دنیا وقاحت، کلام امام را تقطیع کرد تا به گمان خام خود راه امام را به بن بست بکشاند.^۲ تسلیم طلبان در گام نخست از زبان عبدالله نوری ها که زبان امریکا را در دهان دارند توانستند زمینه را برای فتنه های ۷۸، ۸۸، ۹۲ و ۹۶ هموار سازند.

آقای «باغی» از وابستگان به باند مهدی هاشمی نیز از تحریف گران سابقه داری است که در به بیراهه کشاندن راه امام و خدمت به تسلیم طلبان از هیچ ترفندی پروا نکرده است. او در یک مورد به دروغ ادعا می کند که امام خود را از مریدان شیخ حسینعلی منتظری می دانسته است و در جای دیگر با تزویر و تحریف می نویسد که به نوشته همه مورخین انقلاب، پس از امام رهبری مبارزه بر دوش منتظری بوده است و درباره این دروغ به کتاب نهضت/امام خمینی استناد می کند؛ در صورتی که چنین مطلبی در کتاب یادشده دیده نمی شود و اصولاً باید دانست که آقای منتظری در دوران عمر خویش هیچ گاه قائم به ذات نبود و در دوران نهضت و مبارزه از سمپات های آیت الله ربانی شیرازی به شمار می آمد.^۳

۱. شوکران/اصلاح، ص ۱۷۱.

۲. امام اعلام کرده بود که: ... امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر و همه از هم پلیدتر، اما امروز سر و کار ما با امریکاست... رئیس جمهور امریکا بداند که امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما... جناب عبدالله نوری این فراز سرافراز: «اما امروز سر و کار ما با امریکاست» را حذف کرد تا توطئه تحریف خط امام را به بار بنشاند.

۳. پیرامون تحریف گری های جناب باقی، رک: سهراب مقدمی شهیدانی، نقدی بر مدخل امام خمینی در دایره المعارف تشیع، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۷.



آذرنگ شرنگ

آذرنگ شرنگ و جانکاه در چنین اوضاع اسفبار و دردآور، عملکرد خودی‌های ناآگاه است که با نام امام، آبرو و اعتبار یافته و قدرت و موقعیت به دست آورده‌اند، لیکن از روی ندانم کاری و بی‌توجهی به مسئولیت سنگین که بر دوش دارند، به تحریف شخصیت امام و تخریب تاریخ پرداختند و آب به آسیاب دشمن ریختند و طعمه چرب و نرمی برای دشمنان قسم‌خورده امام و انقلاب اسلامی فراهم کردند.

چنانکه در شماره پیش فصلنامه پانزده خرداد آورده شد، کتاب *الف لام خمینی* که زیر نظر مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی نگارش یافته است، به رغم اینکه از اسناد و مدارک کامل برخوردار بوده و بیش از چهار سال روی این کتاب وقت گذاشته و بیش از بیست نفر دستیار و همکار داشته، نتوانسته است از تحریف، نسبت‌های ناروا و شبهه‌افکنی‌ها دور بماند و واقعیت‌ها را به قلم آورد. نویسنده این کتاب از عنوان «الف لام» استفاده کرده تا چنین بنمایاند که امام و نام امام «غیر معرفه» است! و او با الف لام (بخوانید اسناد ساواک) به اصطلاح امام را «معرفه» کرده و شناسانده است. علاوه بر این، به نظر می‌رسد کاستی‌ها و نادرستی‌های فاحشی که در کتاب *الف لام* دیده می‌شود، ریشه در عوامل و جریان‌هایی دارد که در پی می‌آید:

۱. با وجود آن که نویسنده *الف لام* از امام هیچ گونه شناختی نداشته و آنچه را که درباره امام یافته و باور داشته است غالباً افواهی بوده و از مرز شنیده‌ها از زبان این و آن فراتر نرفته است،^۱ بر این نظر است که کتاب *الف لام*، حرکت اول برای شناخت امام است! او در گفت‌وگو با صبح‌نو آورده است:

... *الف لام* خمینی ارایه شناخت به خواننده است... من عقیده دارم دو

کتاب *الف لام* خمینی و شرح/اسم نسبت به رهبر پیشین و رهبر فعلی ایران

شناخت ایجاد می‌کند...^۲

این ادعا خود نشان آن است که آقای نویسنده نه از امام هیچ گونه شناخت داشته و نه از رهبری. اگر او به راستی از ویژگی‌های این خداجویان برجسته و ابرمردان از خود رسته که مصداق «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»^۳ اند، کوچک‌ترین آشنایی داشت، درمی‌یافت که مدعی شناختن و شناساندن آنان بایستی خود از قدح‌نوشان اهل صفا و از

۱. جناب نویسنده اگر روی آثار امام مطالعه داشت، برای شناختن و شناساندن او به جای غرق شدن در اسناد ساواک، به کتاب‌ها و نوشته‌های امام استناد می‌کرد.

۲. صبح‌نو، ۱۳۹۷/۲/۱۶، ص ۱۵.

۳. قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۷.

چه دردناک و جانسوز است
مظلومیت و غربت امام در جمع یاران
نایار در گذشته و امروز؛ دیروز او را
بی خط و «آسایش طلب» می خواندند
و «تحت تأثیر» این و آن می پنداشتند؛
امروز نیز با شیوه های گوناگون به
تحریف و تخریب راه او می کوشند

شناگران دریای معارف باشد، «نه هر که سر
بتراشد قلندری داند»! کسانی که از ویژگی ها و
برجستگی های عارفان سالک بی خبرند، بر این
باورند که با قلم فرسایی ها، مدیحه سرایی ها و سر
هم کردن مشتی گزارش های بی محتوا و آوردن
زندگینامه نارسا و همراه با خطا توانسته اند آنان
را بشناسند و بشناسانند.

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تابی خبر بمیرد در رنج خودپرستی

۲. گواه دیگر بر ناآشنایی و بی اطلاعی نویسنده محترم/الف لام از جایگاه والا و عارفانه امام،
استناد او به اسناد ساواک برای شناساندن امام است! او نزدیک به پنج سال در اسناد ساواک
غور کرده تا مقام علمی، عرفانی، معنوی، اخلاقی و سیر و سلوک امام را به دست آورد! و امام
را که جامع صفات ملکوتی و ویژگی های انسانی است، با استناد به گزارش های ساواک به
نسل امروز و نسل های آینده بشناساند!! اگر او کوچک ترین شناختی نسبت به امام داشت،
هیچ گاه به خود اجازه نمی داد که با گردآوری مشتی سندهای غالباً دروغ و خلاف واقع
پادوهای ساواک، و خاطرات همراه با اغراق و گزافه و دروغ ادعا کند که/الف لام خمینی مایه
شناخت امام است!!

۳. نویسنده محترم/الف لام از آنجا که در زندگی خود با اسناد و مدارک سرّی و محرمانه
کمتر سر و کار داشته است، آن گاه که با انبوهی از سندها و گزارش ها روبه رو شده، به اصطلاح
معروف از هول حلیم به دیگ افتاده و گمان کرده است هر گزارشی را که خفیه نویسان ساواک
و شهربانی و... داده اند مانند آیات قرآنی معتبر است و در صحت و درستی آن تردیدی
وجود ندارد؛ غافل از اینکه بسیاری از این گزارش ها شایعاتی است که بر سر زبان های
مردم بوده و رواج داشته است. مأموران موظف بودند گفته ها و شنیده ها را گزارش کنند
و مقامات مافوق پس از دریافت گزارش روی درستی و نادرستی آن پیگیری، تحقیق و
ارزیابی می کردند. بخشی از گزارش ها نیز بافته های گزارشگران ساواک برای خوش خدمتی
به مافوق بوده و تحلیل های ابکی از پشیمانی، پریشانی، سرخوردگی و نومیدی مخالفان
ارایه می دادند تا خودشان را نزد مقامات بالاتر، صاحب نظر سیاسی و تحلیل گر مسائل
و رویدادهای روز بنمایانند و بالاترها را دل خوش کنند که مخالفان در سرآشویی زوال و
تسلیم اند! بخشی از گزارش ها نیز از عناد گزارش دهنده نسبت به برخی از سوژه ها نشان دارد
و بر آن است که با یک سلسله گزارش های مغرضانه مقامات مافوق را ضد مخالفان بشوراند



و از آب گل آلود ماهی بگیرد. البته مقامات مافوق روی گزارش‌ها ارزیابی‌های کارشناسانه داشته و مانند نویسنده/الف لام چشم‌پسته و بی‌چون و چرا هر سندی را بدون ارزیابی نمی‌پذیرفتند و به آن اعتبار نمی‌بخشیدند.

۴. نویسنده/الف لام بنابر اظهارات خود، بر آن بوده است که در کتاب آورده‌های نو و ناشنیده‌ای پیرامون امام به نمایش بگذارد. او این اندیشه درونی خود را در مصاحبه با صبح نوچنین بروز داده است:

... حق داشتیم با انتشار اسناد و مدارک جدید درباره امام یک کار جدید و تازه‌ای به دست بدهیم و در واقع یک جای خالی را هم به این وسیله پر کردیم... اسناد مرتبط به امام پیش از این، در پنج جلد/اسناد شهربانی و ۲۲ جلد مربوط به ساواک منتشر شده بود. اما من از مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی خواستم که اصل اسناد امام در ساواک را در اختیار من قرار دهند تا برخی اسنادی را که به هر دلیلی در این کتاب نیامده است در استنباط‌ها و استنتاج‌های خودم دخالت بدهم... برخی مصاحبه‌ها هم ناگفته‌ای از زندگی امام داشت که مورد استفاده ما قرار گرفت...^۱

نویسنده/الف لام در واقع دنبال آن بوده است که گزارش تازه‌ای از امام به نمایش بگذارد و به درستی و نادرستی آن کاری نداشته است؛ از این رو، هر آنچه را که در خاطرات این و آن یافته یا در اسناد دیده که به نظر او تازگی داشته، در کتاب آورده است!!

۵. نویسنده/الف لام، پایه و شالوده کتاب خود را اسناد ساواک قرار داده و بر مبنای آن در راه شناخت و شناساندن امام قلم زده و به بررسی نشسته است و در واقع به شرح و تفسیر اسناد و گزارش‌های ساواک پرداخته است. لیکن محققان و پژوهشگرانی که از پژوهش به درستی سر در می‌آورند هیچگاه اسناد و مدارک پس‌افکنند رژیم شاه را دست‌مایه تحقیق و پژوهش قرار نمی‌دهند، با همت و زحمت و جستاری توانفرسا واقعیت‌ها را به دست می‌آورند و مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهند و اگر در این راستا اسنادی از رژیم گذشته (اعم از ساواک، شهربانی، وزارت امور خارجه و...) یافتند که با واقعیت‌ها و رویدادها همخوانی دارد از آن نیز بهره می‌گیرند. نگارنده مقاله، حدود هزار صفحه کتاب نهضت/امام (دفتر نخست) را در نجف اشرف به رشته نگارش کشید و پس از پیروزی انقلاب اسلامی با دستیابی به اسناد و مدارک رژیم شاه، آن اسنادی را که با رویدادهای تاریخی همخوانی داشت، بر آن افزود؛ در دفتر دوم، سوم و چهارم نیز با همین شیوه قلم زد؛ نخست حوادث و رویدادهای

۱. صبح نو، همان.

امروز نیز عناصر نا آشنا به خط
و راه امام و باندهای مرموزی
که با مکتب و مرام او سر
ناسازگاری دارند و ضربه‌های
سنگینی از او به امیال و اغراض
آنان وارد آمده است، با
شیوه‌ها و شگردهای گوناگون
به تحریف و تخریب راه او
می‌کوشند

تاریخی را مورد تحقیق و پژوهش قرار داد و آنچه را که در
گزارش گزارشگران آن رژیم به دست آمد، پس از بررسی
همه‌جانبه و راست آزمایی کارشناسانه مورد بهره‌برداری
قرار داد. یک مورخ متعهد و رجال‌شناس متبحر که به
تاریخ، شخصیت‌ها و رجال سیاسی و روحانی تا پایه‌ای
شناخت دارد به محض دیدن یک سند و نگاهی کارشناسانه
به آن، به درستی یا نادرستی آن پی می‌برد و حتی به جستار
درازمدت برای راستی و درستی آن نیازی ندارد لیکن

کسانی که از تاریخ بیگانه‌اند و درباره شخصیت‌ها نیز مطالعه، کاوش و کنکاشی نکرده‌اند
تنها مأخذ و تکیه‌گاه علمی‌شان اسناد ساواک است و جز ارایه مجموعه‌ای از آن اسناد بدون
وارسی و ارزیابی علمی و عقلی و راست آزمایی راه دیگری برای نگارش و شرح حال بزرگان
و تاریخ گذشتگان بلد نیستند و بدین گونه بزرگ‌ترین آسیب را از این راه به تاریخ و جایگاه
تاریخ‌سازان وارد می‌کنند. به عبارتی این گونه افراد به جای این که متون و منابع را در خدمت
تاریخ در آورند تاریخ را اسیر دست منابع می‌کنند. به جای این که منابع را شکار کنند، خود
شکار منابع می‌شوند و منابع آنها را به راه و بی‌راهه می‌برد.

۶. خردورزی و تیزبینی و ریزبینی اندیشمندانه و کارشناسانه برای دور ماندن از خطا و
اشتباه در نگارش تاریخ نقش ریشه‌ای دارد. یک محقق دانا و پژوهشگر توانا و امین که بر آن
است تاریخ را دور از غرض‌ورزی، دروغ‌پردازی و نارواگویی به رشته نگارش بکشد هرگز هر
آنچه را که دید و شنید بازگو نمی‌کند؛ بلکه نخست آنچه را به عنوان سند، گزارش، روایت و
خاطره دریافت می‌کند با معیار خرد و اندیشه مورد ارزیابی قرار می‌دهد و تا به درستی آن
پی نبرد از آن بهره نمی‌گیرد. مثلاً اگر در کتاب یا گزارشی آمده بود که امام در زندان نسبت
به رژیم شاه اعلام وفاداری کرد، نخستین پرسشی که برای یک محقق و پژوهشگر مطرح
می‌شود این است که چرا رژیم شاه این وفاداری امام را به کلی پنهان داشت و دفن کرد؟
بی‌تردید اگر چنین سخنی از جانب امام مطرح شده بود دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه بایستی آن
را با بوق و کرنا به همه دنیا اعلام می‌کردند و تیتراژ نخست روزنامه‌های رسمی و نیمه رسمی
کشور قرار می‌گرفت! با این ارزیابی و بررسی خردمندانه درمی‌یافت که چنین گزارشی
نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. لیکن در نوشته‌ها و آورده‌های نویسنده/الف لام، تفکر، تأمل،
خرد و اندیشه جایی ندارد. او گزارش‌های ساواک را مانند «وحی منزل» از هر نادرستی و
دروغ و خطا مبرا می‌داند و بی‌چون و چرا از آن استفاده می‌کند.



۷. نویسنده محترم/الف لام افزون بر ناآگاهی، بی‌اطلاعی و عدم شناخت عمیق از شخصیت امام بر آن بوده است که درباره امام با سبک و سیاق لیبرال منشانه قلم بزند تا از دید غرب‌باوران و تسلیم‌طلبان در جرگه تندروان و خشونت‌طلبان (بخوانید آزادمردان و راست‌قامتان) قرار نگیرد؛ زیرا در آن صورت، کتاب او با انگ «علمی نبودن»! تحریم می‌شود و زیر تیغ سانسور می‌رود. او می‌داند اگر کتاب او به گونه‌ای قلم بخورد که مورد پسند لیبرال‌ها، سازش‌کارها و تسلیم‌طلب‌ها قرار بگیرد در محافل روشنفکر مآبان خودباخته و سازشکاران واداده جا باز می‌کند، کتابی برگزیده خوانده می‌شود و در صورت امکان کتاب سال می‌شود.

تاریک‌اندیشان غرب‌زده و تسلیم‌طلبان از خدا و خلق رمیده، از کتاب‌ها و نوشته‌هایی که تاریخ را با راستی و درستی بنگارد و خط و راه امام را نمایان سازد و درباره ویژگی‌های ناگفته و رمز و راز ناگشوده امام حکایت کند سخت بیمناک‌اند؛ چون به سیاست‌بازی، ذلت‌پذیری، سازش‌کاری و تسلیم‌طلبی خو گرفته‌اند و خط مقاومت، سازش‌ناپذیری، ایستادگی و تسلیم‌ناپذیری را مایه غروب زندگی ننگ‌بار خود می‌بینند. از این رو، با همه توان با خط و راه امام در ستیزند و در راه تحریف آن می‌کوشند. غافل از اینکه با فوت بی‌رمق سست‌عناصر نتوان نور خورشید را از میان برد و ماه را از نورفشانی باز داشت.

در راه ساختن چهره‌ای لیبرالی از امام

۸. از ویژگی‌های امام در موضع‌گیری‌ها و اظهارنظرها و نیز در نهضت و مبارزه علیه شاه و امریکا، قاطعیت و صراحت بود. امام آنچه را که باور داشت به دور از هر گونه مجامله و مسامحه بر زبان و قلم می‌آورد. با نگاهی کوتاه به آثار تاریخی و گرانمایه امام، مانند پیام تاریخی در سال ۱۳۲۳ که در کتابخانه وزیری یزد بایگانی است^۱ و کتاب کشف/سرار که در سال ۱۳۲۲ به رشته نگارش کشیده است تا اعلامیه‌ها و سخنرانی او در دوران نهضت و مبارزه، می‌بینیم که امام با صراحت و قاطعیت دیدگاه‌ها و باورهای خود را به قلم و زبان آورده است و با صراحت لهجه موضع‌گیری کرده است. در اظهارنظر نه از زورمداران پروا کرده و نه از مردم (مقدس‌مآب‌ها و روشنفکران غرب‌زده) تردیدی به خود راه داده است. لیکن لیبرال‌ها، تسلیم‌طلب‌ها، سازشکارها و آنهایی که چشم امید به غرب و شرق داشتند، در دوران ستمشاهی دیدگاه‌ها و خواسته‌های خود را با تردید و تزلزل و در کاریج

۱. در خصوص متن آن نامه تاریخی رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ج ۱۹، ص ۱۱۸-۱۱۶.

نویسنده/الف لام، پایه و شالوده کتاب خود را اسناد ساواک قرار داده و بر مبنای آن در راه شناخت و شناساندن امام قلم زده و به بررسی نشسته است و در واقع به شرح و تفسیر اسناد و گزارش های ساواک پرداخته است

ستایش، چرب زبانی و مجیز گویی باز گو می کردند و شجاعت و صراحت در زبان و قلمشان نبود. (البته در پی پیروزی انقلاب اسلامی در سایه آزادی و عدالت نظام اسلامی، می بینیم که شجاع شدند! و در موضع گیری علیه رهبران انقلاب و مقدسات اسلام، با گستاخی قلم می زنند و زبان می ریزند!) یکی از خدمات! نویسنده/الف لام این است که

در جای جای نوشته های خود تلاش کرده است چنین وانمود کند که امام نیز با سبک و سیاق لیبرال ها قلم می زده و سخن می گفته است؛ هم از مردم واهمه داشته و هم از دولت پروا می کرده است! آنجا که اصرار دارد این اندیشه را به خواننده بیاوراند که امام در اعلامیه خود فر از های «شاه دوستی یعنی غارتگری، شاه دوستی یعنی...» را به صورت استفهامی آورده است تا ادعای اینکه امام با قیام عشایر مخالف بوده است و... برای این است که از امام چهره های لیبرال بسازد. او امام را همانند لیبرال ها از مردم جدا وانمود کرده و انگار امام نگران آن بوده است که رژیم شاه با لواط شش گانه و تقسیم اراضی «...می خواهد در این اقدام ما را در برابر مردم قرار دهد...!»^۱ اولاً، او امام را بر نتافته بود که رگ خواب مردم را در دست داشت و می دانست و می توانست مردم را چگونه به راه حق و صراط حق هدایت کند که مادیت، ملک و منال و ثروت و مکنت آنان را فریب ندهد و گمراه نسازد. ثانیاً، امام در راه انجام تکلیف و مسئولیت هر گز به این مسئله نمی اندیشید که دید و دأب او مایه خشنودی و خرسندی مردم می شود و یا مردم را ضد او می شوراند. به امام گفتند بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نکنید، او در میان بسیاری از مردم محبوبیت دارد، پاسخ داد من وظیفه شرعی خود می دانم که او را از این مسئولیت عزل کنم حتی اگر فریاد... بر خمینی را با گوش خود از عموم مردم این مرز و بوم بشنوم (نزدیک به این مضامین). ثالثاً، امام در نامه سرنوشت ساز ۶/۱/۶۸ صریحاً اعلام می کند:

... من با خدای خود پیمان بسته ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم، اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی دارم... من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان بگذارم...^۲

۱. هدایت الله بهبودی، الف لام خمینی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۶، ص ۲۳۵.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۲-۳۳۱.

آیا می‌توان پنداشت که امام با این آزاداندیشی و قدرت روحی و آرامش درونی، دلوپس این باشد که «عبای من و شما را بگیرند»^۱ و یا از رویارویی با توطئه رژیم شاه ضد مصالح زنان نگران باشد که «یکی از هدف‌های هیئت حاکمه چه بسا رو در رو قرار دادن نیمی از جمعیت ایران (بانوان) با روحانیت است»!^۲ جناب نویسنده برای اینکه امام را یک عنصر لیبرال و محافظه کار بنمایاند، گزارش بی‌پایه و ساختگی را که ریشه در شایعه‌سازی‌های سال آغازین نهضت امام داشته، چنین استواری بخشیده است:

آیت‌الله خمینی... مراقب بود دست‌آویزی به حکومت ندهد. از او دعوت کردند ضمن شرکت در مجلس عقد فرزند یکی از علمای قم، خطبه پیوند دختر و پسر را بخواند، اما نپذیرفت و گفت دولت دنبال بهانه است مرا به دادگستری و محاکمه و زندان بکشد! آن زمان عقد در جایی غیر از محاضر ازدواج ممنوع بود!!^۳

اولاً، چنین قانونی که خطبه عقد باید حتماً در محاضر خوانده شود، دور از نظر است. آنچه برای آن نظام مطرح بود و اهمیت داشت، این بود که پیوند زناشویی میان طرفین در محاضر وارد دفتر شود و به ثبت برسد. آنها به خواندن خطبه باورمند نبودند تا برای محل خواندن آن قانونی بگذرانند. ثانیاً، در آن روز و روزگار بیشتر خطبه‌های عقد در قم و تهران و دیگر بلاد کشور از سوی علما و مقامات روحانی خوانده می‌شد و مردم به این موضوع اهمیت می‌دادند که علمای بزرگ به عنوان تبرک خطبه را بخوانند. ثالثاً، امام اگر در این مورد نگرانی داشت دستور می‌داد نخست عروس و داماد به محضر بروند و پیوند زناشویی را در دفتر وارد کنند و یا مانند غالب موارد محضر دار را به مراسم جشن عقد فراخوانند و پس از خوانده شدن خطبه به وسیله امام، در دفاتر ثبت شود.

شگفت‌آور است که جناب نویسنده ادعا می‌کند که:

رؤسای روحانی حوزه علمیه قم در تجزیه و تحلیل‌های مشترک خود به این نتیجه رسیده باشند که یکی از هدف‌های هیئت حاکمه چه بسا رو در رو قرار دادن نیمی از جمعیت ایران / بانوان با روحانیت است. از این رو، تصمیم گرفته شد مغایرت انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان در انجمن‌های ایالتی و ولایتی با اشاره به مفاد قانون اساسی بیان و از دادن مستمسک تبلیغی به

۱. الف لام، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۲۱۳.

۳. همان، ص ۲۷۸.

دست حاکمان خودداری گردد...^۱

آیا نویسنده/الف لام به راستی چهار سال روی اسناد و مدارک به بررسی و تحقیق نشسته و به اصطلاح اوراق و مدارک آن دوره را با تیزبینی و ریزبینی مورد ارزیابی قرار داده است یا تنها گزارش‌های ناپخته و ناشیانه پادوهای ساواک را دیده و خوانده و در جهت راست و درست جلوه دادن آن کوشیده است؟! ما برای اینکه برای جناب نویسنده روشن شود که علما و شخص امام از کنار فریب زنان زیر عنوان «حق رأی به زنان» با اشاره نگذشته و از دادن مستمسک تبلیغی به دست حاکمان پروایی نکرده و واهمه‌ای نداشته‌اند، بخشی از پیام امام را در این مورد می‌آوریم. امام در تلگرام به امیر اسدالله علم (شاغل مقام نخست‌وزیری) آورده است:

...ورود زن‌ها به مجلسین و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام [است] که تشخیص آن، به نص قانون اساسی، محول به علمای اعلام و مراجع فتواست و برای دیگران حق دخالت نیست و فقهای اسلام و مراجع مسلمین به حرمت آن فتوا داده و می‌دهند. در این صورت حق رأی دادن به زن‌ها و انتخاب آنها در همه مراحل، مخالف نص اصل دوم از متمم قانون اساسی است و نیز قانون مجلس شورا مصوب و موشح ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری از زن‌ها سلب کرده است. مراجعه کنید به مواد ۷ و ۹ قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ۱۵ و ۱۷ قانون انجمن بلدی (شهرداری). در این صورت، چنین حقی به آنها دادن تخلف از قانون است...^۲

دیگر علما و مراجع نیز در تلگرام به دولت و دربار به صراحت و قاطعیت از «ورود زنان به مجلس» اعلام استنکار کردند که می‌توان برای آگاهی به متن آورده‌ها و دیدگاه‌های آنان در این مورد، کتاب/اسناد/انقلاب/اسلامی را مورد بررسی و مطالعه قرار داد.^۳ نویسنده/الف لام نه تنها از امام شناخت ندارد بلکه ملت ایران را نیز به درستی نشناخته و بر این باور است که طرح فریبکارانه رژیم شاه زیر پوشش آزادی زنان، مورد حمایت عموم بانوان ایران و به قول او «نیمی از جمعیت ایران» بوده است و علما و روحانیان ناگزیر بودند با تزلزل و تردید و به شکل سربسته و مجامله با آن طرح، اعلام مخالفت کنند. غافل از اینکه زنان دین‌باور و مسلمان

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۸۰.

۳. اسناد انقلاب اسلامی، ج ۱.





ایران، با نامه‌ها و تلگرام‌های گوناگون خود به شاه و دولت، همراه با صدها امضا، مخالفت خود را با تصویبنامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعلام کردند و دست رد بر سینه نامحرم زدند و همین زنان غیرتمند و خداجو بودند که در روز ۱۵ خرداد ۴۲ در قم و تهران در راه دفاع از امام، ده‌ها کشته دادند. شاید او بر این باور بوده است که نیمی از جمعیت ایران همانا مشتی از زنان فریب‌خورده‌ای بودند که زیر نظر اشرف پهلوی «سازمان زنان امید فردا» را برپا کرده بودند و برای بی‌بندوباری، ناهنجاری و ساختارشکنی تلاش می‌کردند. از آنجا که سران جبهه ملی هم که به ظاهر از قانون اساسی حرف می‌زدند، مانند نویسنده/الف لام اندیشه می‌کردند، دیدیم که در پی تصویبنامه غیرقانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی و به اصطلاح «حق رأی به زنان»! بی‌درنگ به شکل پنهانی و «محرمانه» پیامی به «سازمان زنان» فرستادند و به دست آوردن این به اصطلاح آزادی را به آنها تبریک گفتند!

لیکن زنان آگاه، رشدیافته و باورمند ایران با نامه‌ها، تومارها و تلگرام‌ها از آزادی شاهانه که همان بی‌بندوباری غربی بود اظهار انزجار کردند. به عنوان نمونه بخشی از تلگرام استنکارآمیز زنان غیور و آگاه ایران ضد جریان به اصطلاح آزادی زنان در پی می‌آید:

... زنان مسلمان ایران افتخار دارند که در پرتو تعالیم مقدسه اسلامی از حقوق و مواهبی برخوردارند که زنان اروپایی هنوز به عشری از اعشاران نائل نگردیده‌اند و بنا به حکم محکم قرآن مجید و تعلیمات پیشوایان جلیل‌القدر روحانی، از هر عملی که خارج از حدود شرع مطهر اسلام و تقلید بیجا از جوامع اروپایی و غیرمسلمان باشد اظهار نفرت و انزجار می‌نمایند. هیاهوی چند زن بی‌کار و بی‌اطلاع از حقوق زن در اسلام دلیل خواست اکثریت زنان مسلمان ایران نیست....



پیشگاه اعلی حضرت هیات شایسته ای حاضر ملکات استعمار دارند که بر اثر باز
داشت حضرت ابوالفضل علی مرتضی در عالم تشیع اقامت شعش قلوب مرد و زن مسلمان
پراکنده دار گردیده و اضطراب غطیمی در تمام شوکت ملی رخ داده که جز با اذن معلم
هیچ خودیکن تسکین پذیر نیست زن مسلمان ایران را انتظار دارند که در برتو تعالیم
دین اسلام از حقوق و مواهبی برخوردارند که زن اروپایی هنوز بعضی از اعضا را
نل نکرده اند و بنا به حکم محکم قرآن مجید و تعلیمات پیشوایان جلیل القدر روحانی
در عملی که شان از حدود شرع مطهر اسلام و تقلید بیجا از جوامع اروپایی و غیر
مسلمان باشد اظهار نفرت و انتقاد لازم می آید و چون زن مسلمان و بی اطلاع از
حق زن در اسلام دلیل خواست اکثریت زن مسلمان ایران نیست استدعا دارد با صدور
بازن آید حضرت ابوالفضل و سایر رجال روحانی مقرر نمایند مراتب معروضه بدولت
ملاغ شود بان موسس بانو چنانچه بانو علم الهدی بانو امام بانو سوزش بانو حکیم
بانو طیب بانو محمد بانو وکیل بانو حکیم بانو کجیا بانو مرید دوشیزه
بانو علوی بانو ساکی بانو نظری بانو شوشی بانو کجیا بانو طاهری بانو
روح بانو پاسار بانو بیهی بانو جول بانو بهیما بانو ساکی بانو چیت بانو





شماره ۳۶۵ ب



وزارت فرهنگ و آموزش عالی

۱۳۷۱/۲

کتاب

شماره کتاب

تاریخ وصول

ادوشینه علم الهدی . بایانو موسویان دوشینه حکیم دوشینه ال طیب دوشینه موسوی زهرا
 ندادا دیان بایانو مدنیان دوشینه موسوی بایانو نورالدینی دوشینه سجادی بایانو حدادیان
 بایانو کجیانی زاده دوشینه کجیانی بایانو مرعشی بایانو طیبی بایانو سمعی دوشینه مرعشی بایانو
 شالکیان بایانو توکلی شوکت چغانی دوشینه حسینزاده بایانو پنا بایانو انکون بایانو قمر
 نغواتی حاجی بیگی مصطفی مصمت مجتهد زاده بایانو مصطفی بایانو اشقیان بایانو هاشمی
 دوشینه اشقیان بایانو افغان بایانو اشمن بایانو باصفا دوشینه افغان بایانو علم الهدی
 دوشینه علم الهدی بایانو جزایری معصومه امام بایانو زکری دوشینه شیخ الاسلام دوشینه
 شیخ الاسلام دوشینه حسنزاده بایانو حسنزاده دوشینه سراج بایانو اکبری بایانو
 بیخه بایانو اکبری بایانو دوشینه اکبری بایانو کلزاده بایانو تدین بایانو چیت سار بایانو
 آدین دوشینه اردو بایانو اردو بایانو اردو بایانو قبیلی بایانو سمیع بایانو قدکشان بایانو
 محارزاده دوشینه علم بایانو بون هلماس دوشینه هاشمی بایانو هاشمی دوشینه حکیم بایانو



۱۳۷۱-۲ هزار دهم ۲۰۰۰ ب چاپ بودجهری ۴۲/۲



جناب نویسنده/الف لام در راه ساختن چهره‌ای لیبرالیستی از امام گاهی گوشه‌ها و فرازهایی از گفته‌های امام را درز می‌گیرد و گاهی رسماً به تحریف تاریخ دست می‌زند. آن‌گاه که اظهارات امام در دیدار با وزیر کشور حسنعلی منصور را در دوران حصر بازگو می‌کند جمله‌ای از گفتار امام را درز می‌گیرد تا به چهره لیبرال منشانه‌ای که از امام ساخته است خدشه‌ای وارد نیاید. ما متن گفته‌های امام را در پی می‌آوریم:

... آمد گفت به من که خب آن دولت (امیراسدالله علم) با شما چه بود و چه بود و چه کرد... خب آن رفت. بحمدالله حالا یک دولتی (حسنعلی منصور) آمده است که این اشخاصش بسیاری‌شان پدرانشان روحانی بوده‌اند و... گفتم که آقا! نه ما دشمنی با آن دولت داشتیم و نه عقد اخوتی با شما خواندیم، ما به اعمالتان نگاه می‌کنیم، ما اینجا مراقبیم اگر اعمال شما تکرار اعمال آنهاست، همانطور که با او مخالف بودیم هستیم الی یوم القیامه و رویشان سیاه شد تا آخر شما هم آن جور خواهید شد...^۱

نویسنده/الف لام این گفتار امام را آورده لیکن این جمله را که «رویشان سیاه شد تا آخر» و بخشی از جمله پیش از آن را: «هستیم الی یوم القیامه» حذف کرده است؛ چون جمله «مخالف... هستیم الی یوم القیامه» نشان از سازش‌ناپذیری دارد و «رویشان سیاه شد تا آخر...» نیز از صراحت و قاطعیت یک نیروی انقلابی حکایت دارد و این ویژگی‌ها با روش لیبرالیستی همخوانی ندارد. لیبرال‌ها همواره با خائنان و حتی حرامیان دین و ملت و ناموس آماده سازش و کرنش و بند و بست هستند و در اظهار نظرها نیز راست‌گویی و با صراحت سخن گفتن را دور از خرد می‌پندارند! و بر این نظرند که یک سیاست‌مدار در برابر طرف باید با دورویی، نیرنگ‌بازی، فریب‌کاری که برخورد دیپلماسی خوانده می‌شود، سخن بگوید و راستی و درستی در کارش نباشد. به امام علی خرده می‌گیرند که وقتی در شورای تعیین خلیفه از او پرسیدند آیا اگر تو را به خلافت تعیین کنیم به روش شیخین عمل می‌کنید؟ چرا جواب داد که به شیوه رسول‌الله عمل می‌کنم؛ چه عیبی داشت که طبق خواست و نظر آنها پاسخ داده و آنها را فریب می‌داد!

نویسنده/الف لام در جای دیگر به رغم شواهد و مدارک آشکار مبنی بر اراده امام برای ادامه نهضت و مبارزه و اوج آن، به پیروی از گزارش‌های بی‌پایه و دلبخواهی پادوهای ساواک آورده است که:

به نظر می‌رسد یکی دو روز مانده به ۲۳ اردیبهشت (اول ماه محرم که

۱. صحیفه امام، همان، ص ۲۹۸.



مصادف با سالگرد ۱۵ خرداد بود) آیت‌الله به این نتیجه رسید که محافل و مجالس ماه محرم و صفر باید دور از تشنج و هیجان بر گزار شود. البته او پیش از این نیز تمایلی به حضور قهرآمیز مردم در راهپیمایی، تظاهرات و یا حمله به اماکن دولتی نداشت. آخرین جمله او در سخنرانی عصر عاشورای سال گذشته توصیه به حفظ آرامش بود!!^۱

جناب نویسنده با سفسطه و غلط‌اندازی و آوردن واژه «تشنج» و «حمله به اماکن دولتی» در کنار تظاهرات و راهپیمایی و به کار گرفتن نوعی بازی با کلمات تلاش می‌کند نظر خلاف واقع و تحریف‌گرانه خود را به خواننده بیاوراند! کیست نداند که امام با هر گونه تشنج، حمله به اماکن دولتی و کارهای خلاف موازین آرامش و امنیت مخالف بود، لیکن هیچ‌گاه حتی برای یک لحظه با تظاهرات و راهپیمایی‌های سیاسی و حضور در صحنه نه تنها مخالفت نمی‌کرد، بلکه بر این نظر بود که ضمن بهره‌گیری از راه حسینی و شور و شعور عاشورایی (آن هم در ایام عاشورا) و الهام از مکتب و مقصد حضرت امام حسین (سلام‌الله‌علیه) بایسته است عزاداران حماسه بیافرینند و مردم باید راهپیمایی و تظاهرات و اعلام انزجار از یزیدیان زمان را سرسختانه پی بگیرند. جناب نویسنده کاش در کنار غور در اسناد ساواک و شیفتگی در گزارشات ساواکی‌ها، به نوشته‌ها و دیدگاه‌های امام نیز گذری می‌کرد و می‌دید و می‌خواند که امام در اعلامیه‌هایی که در آن محرم و عاشورای حسینی که بنا به ادعای جناب نویسنده و طبق سیاست لیبرال‌منشانه باید خاموش و بی‌سر و صدا از آن بگذرد و نفس کسی در نیاید، چنین رهنمود می‌دهد:

...ما از جانب خدای تعالی مأمور حفظ ممالک اسلامی و استقلال آنها هستیم و ترک نصیحت و سکوت را... جرم می‌دانیم، گناه بزرگ می‌دانیم، استقبال از مرگ سیاه می‌دانیم. پیش‌وای بزرگ ما حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سکوت را در مقابل ستمکاری جایز نمی‌دانست و ما نیز جایز نمی‌دانیم... در این زمان سکوت در مقابل ستمکاری اعانت به ستمکاران است. وظایف اسلامی، وظیفه ما تنها نیست، وظیفه تمام طبقات است... وظیفه تمام ملت است...^۲

۹. به نظر می‌رسد که نویسنده محترم/الف لام بر تمامی مطالبی که در کتاب او آمده اشراف نداشته و بخش‌هایی از آورده‌های کتاب او را دیگران برای او نوشته‌اند و او حتی به آنچه

۱. الف لام، ص ۴۱۴.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۳۳۷.



دیگران برای او قلم زده‌اند، گذر نکرده و آن را مورد مطالعه قرار نداده است. همچنین گویا این نویسنده نه تنها از آنچه از کتاب *نهضت امام خمینی* در کتابش روایت شده، بی‌خبر بوده بلکه در دوران زندگی خود نام این کتاب را نیز نشنیده! و آوازه آن به گوش او نخورده! و از آن بهره‌ای نگرفته است! یا خدای نخواستہ به فراموشی دچار شده است؛ زیرا در گفت‌وگو با روزنامه *خراسان* آورده است:

... ذکر این نکته ضروری است که پیش از نگارش این کتاب [الف لام] تقریباً در باره حضرت امام زندگینامه به معنای واقعی کلمه نداشتیم، غیر از کاری که آقای محمد حسن رجبی انجام داده بود و شما هم از آن نام بردید و همین‌طور نوشته‌ای از آقای سید حمید روحانی زیارتی با عنوان *زندگینامه پیشو* که پیش از انقلاب در نجف منتشر شد، تقریباً کار دیگری در این زمینه انجام نشده بود...^۱

بگذریم از اینکه در درازای چهل سال گذشته پیرامون زندگی امام کتاب‌های بی‌شماری انتشار یافته است که برخی از آنها مانند *الف لام* آکنده از خطا و اشتباه و تحریف است که آوردن نام آن کتاب‌ها از مجال این فرگرد بیرون است، باید دانست که کتاب *زندگینامه پیشو* را مرحوم شیخ حسن کروی تنظیم کرده بود که در سال‌های آغازین دهه پنجاه در نجف منتشر شد و چون جز اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های امام مطلبی در بر نداشت دگر بار چاپ نشد و در محافل علمی و انتشاراتی نیز از آن کمتر سخنی به میان آمد. اکنون مایه شگفتی است که نویسنده محترم *الف لام* چگونه نام کتاب *زندگینامه پیشو* را که نزدیک نیم قرن از انتشار آن گذشته و تقریباً از کتاب‌های فراموش شده است، به یاد دارد لیکن نام کتاب *نهضت امام خمینی* را که همزمان با اوج انقلاب اسلامی و در آستانه پیروزی آن، بارها تجدید چاپ شده و تاکنون دفتر نخست آن نوزده بار به چاپ رسیده و در *الف لام* نیز به آن استناد شده است، اصولاً نشنیده یا از یاد برده است؟! و اصولاً نسبت دادن *زندگینامه پیشو* به اینجانب روی چه اندیشه و انگیزه‌ای صورت گرفته، به تأمل بیشتری نیاز دارد.

تحریف و تخریب

نویسنده *الف لام* چنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، در جای جای کتاب یادشده هر گاه که از دیدار یکی از مقامات دولتی با امام گزارشی آورده، کوشیده است آن دیدار را ابهام‌آمیز، شک‌برانگیز و همراه با نقطه‌های تاریک بنمایاند و امام را زیر سؤال ببرد. به این

۱. *خراسان*، ۱۳۹۷/۶/۶، ص ۱۲.



آورده‌های او در الف لام دقیق بنگرید:

... عمادالدین سزاوار سنا تاور مجلس سنا پنج‌شنبه روزی / ۲۸ آذر به دیدن آیت‌الله خمینی آمد. به احتمال زیاد محمدرضا پهلوی او را فرستاده بود، یک ساعت و نیم آنجا بود، چه گفت و چه شنید روشن نیست...^۱ در همان روزها پاکروان به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد. ردی از این دیدار در میان سندها نیست. مأمور ویژه‌ای که این رخدادها را مستقیم یا غیر مستقیم گزارش می‌کرد، غایب بود یا غیبش کرده بودند...^۲ [!]

جواد صدر، وزیر کشور، در یک ماهه اخیر دو یا سه بار با آیت‌الله خمینی ملاقات کرده بود، آخرین آن، روز هفدهم فروردین دو روز پس از بازگشت آقای خمینی به قم بود. او ساعت هفت بعد از ظهر به قم آمد. پس از دیدار با آقایان خمینی، گلپایگانی و شریعتمداری ساعت ۲۳:۳۰ به تهران بازگشته بود. صدر چه پیامی با خود آورده روشن نیست. شاید آمده بود مراسم و عظوفت خاص شاهنشاه را به مقامات روحانی ابلاغ کند...^۳

باید دانست که امام وزیر کشور را در جمع عموم زائران و مجاورانی که برای دیدن او در بیت اجتماع کرده بودند به حضور پذیرفت؛ وزیر کشور دیدار خصوصی با امام نداشت تا پیامی با خود آورد و به او برساند. نویسنده الف لام ندانسته است که برای زیر سؤال بردن امام در کجاها باید جمله‌های سؤال‌برانگیز را به کار برد! او اگر پیرامون دیدار وزیر کشور با امام در قم واریسی و کنجکاو می‌کرد، درمی‌یافت که دیدار او با امام در جمع صدها نفر از مردمی بوده است که گرداگرد امام حلقه زده بودند و در این گونه موارد دیگر جای شبهه‌افکنی نیست.

نویسنده الف لام از به کار بردن جمله‌های دوپهلوی، مرموز و سؤال‌برانگیز درباره امام در جای جای کتاب که نمونه‌هایی از آن در بالا و در بخش گذشته آمد بسنده نکرده و گاهی دایره شبهه‌افکنی را گسترش داده است؛ به این فراز از آورده معنادار او که در بالا آمد یک بار دیگر گذر می‌کنیم:

در همان روزها پاکروان به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد، ردی از این دیدار در میان سندها نیست. مأمور ویژه‌ای که این رخدادها را مستقیم یا غیر مستقیم گزارش می‌کرد، غایب بود یا غیبش کرده بودند... [!!!!]

۱. الف لام، ص ۳۶۸.

۲. همان، ص ۳۷۷.

۳. همان، ص ۳۹۴.

نویسنده الف لام در راه ساختن
چهره‌ای لیبرالیستی از امام گاهی
گوشه‌ها و فرازهایی از گفته‌های
امام را درز می‌گیرد و گاهی رسماً به
تحریف تاریخ دست می‌زند

باید دید نویسنده الف لام چه اندیشه و
نقشه‌ای در سر دارد و درباره امام چه
می‌خواهد بگوید؟ منظور او از اینکه «غیبش
کرده بودند» چیست؟ اینکه «در همان روزها
با کروان به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد»،

کدام روزها است؟! برای این ادعا که پاکروان «به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد» چرا مأخذی
نیاورده است؟ اصولاً مقامات دولتی مانند پاکروان یا وزیر کشور که در زندان به دیدار امام
یا دیگر زندانیان می‌رفتند، مگر گزارشگر و مأمور ویژه با خود می‌بردند؟ در کدام گزارش
آمده است که وقتی یکی از مقامات به دیدار زندانی رفته مأموری او را همراهی می‌کرده و
گفت و شنود طرفین را یادداشت کرده باشد؟! آنچه در پرونده‌های ساواک از گفت‌وگوی
برخی مقامات با زندانیان آمده است گزارش خود آن مقامات پس از دیدار با زندانی است. او
در پایان این ادعای نابجا که «همان روزها پاکروان به ملاقات آیت‌الله خمینی آمد» اظهاراتی
از امام در دیدار با پاکروان آورده و به مجله پاسد/اسلام ارجاع داده است که اگر چنین
گزارشی در آن مجله آمده باشد خطا و نادرست است. آنچه را که نویسنده از زبان پاکروان
آورده است متن سخنرانی امام در جمع دانشجویان دانشگاه تهران در روز ۲۱ فروردین
۴۳ است. کیست که نداند امام در زندان از روز ورود تا روزی که حبس او به حصر بدل
شد و تا روزی که رسماً آزاد شد و به قم بازگشت، با مقاماتی که به دیدار او می‌آمدند وارد
بحث نمی‌شد و به گفت‌وگو نمی‌نشست و گاهی جمله کوتاه‌افغانی بر زبان می‌آورد؟! لیکن
نویسنده الف لام بر آن است که از آنچه در دوران زندان امام گذشته، از گاهی کوه بسازد.
آیا این گونه ادعاهای شبهه‌افکنانه و جمله‌های جهت‌دار برای خواننده نسبت به امام ذهنیت
منفی پدید نمی‌آورد؟

این نگارنده هرگز بر آن نیست که نویسنده الف لام را به عناد و غرض‌ورزی نسبت به امام
متهم کند لیکن نمی‌تواند در برابر آورده‌ها و نوشته‌های شبهه‌انگیز و شک‌برانگیز او بی‌تفاوت
بگذرد. نویسنده الف لام از یک سو متن گفت‌وگوی پاکروان با امام و پاسخ امام را از اسناد
ساواک به صورت کامل می‌آورد:

... پاکروان به پادگان عشرت[آباد] و به دیدن آیت‌الله خمینی آمد، آمد
تا خبر انتقال او و آقایان محلاتی و قمی را از زندان به خانه‌ای در شهر بدهد...
جملاتی هم در لزوم پرهیز از ورود به سیاست گفت. گفت که سیاست
چیزی جز دروغ، خدعه و فریب، نیرنگ و خلاصه پدرسوختگی نیست. شما

این سیاست را برای ما بگذارید و بروید، دخالتی در آن نکنید، آقای خمینی موقعیت را مناسب پاسخگویی دقیق ندید، وارد گفت و گو نشد و نگفت که این تعریف تان از سیاست نادرست است «اسلام تمامش سیاست است»، فقط به گفتن این جمله اکتفا کرد که «ما از اول [هم] وارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم».^۱

لیکن از سوی دیگر سه صفحه بعد آنچه را که در اینجا آورده نادیده می گیرد و می نویسد: آنچه در اطلاعیه دولت از تفاهم میان حکومت و علمای آزادشده آمد و فرمایش ۱۳ مرداد در سرمقاله روزنامه/اطلاعات با تفصیل به آن پرداخته شد به دلیل در دست نبودن گفت و گوهای پاکروان با آقایان (امام، محلاتی و قمی) در واپسین روز حبس قابل بررسی و بازنمایی نیست، نه می توان آن را یک سره دروغ خواند، نه آن را بسان مدعیان آن سرمقاله تأیید کرد... دست کم مشی و مرام آیت الله خمینی می گوید بعید است او قولی که حکایت از دخالت نکردن در امور سیاسی باشد داده باشد...^۲

آیا این گونه ضد و نقیض گویی آقای نویسنده از سر در گمی و فراموشکاری و در نیافتن واقعیت ها حکایت نمی کند؟ آیا او نتوانسته بفهمد که منظور از «تفاهم» در اطلاعیه ساواک، همان یک جمله ای است که امام آن را بر زبان آورد: «ما از اول وارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم»؟! این آورده جناب نویسنده که «بعید است او قولی که حکایت از دخالت نکردن در امور سیاسی باشد داده باشد»، آیا به معنای آن نیست که او کلام صریح امام را که فقط گفتند: «ما از اول وارد این سیاست که شما می گوئید نبوده ایم»، مورد تردید قرار می دهد؟

قلم زدن پیرامون رویدادها و جریان های تاریخی و مردانی که تاریخ را ساخته اند، به ویژه اگر دارای ابعاد پیچیده و ویژگی های گوناگون و ناشناخته باشند، بدون مهارت و ورزیدگی در تاریخ و شناخت ژرف و ریشه ای از مردان تاریخ، مایه گمراهی، بیراهه پویی، وارونه نویسی و گمراه کردن دیگران و خدشه دار کردن چهره بزرگان می شود. نویسنده ای که به علت بی اطلاعی از ویژگی های امام هر «رطب و یابسی» را که غرض ورزان و خودفروختگان ساواک به او نسبت داده اند، بدون چون و چرا و تردید و تأمل، رونویسی و دوباره نویسی می کند مانند عناصر بی خبر از علم پزشکی است که به دارو و درمان این و آن می پردازند؛ شماری را کور

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۴۸-۳۴۷.

به نظر می‌رسد که نویسنده محترم *الف لام* بر تمامی مطالبی که در کتاب او آمده اشراف نداشته و بخش‌هایی از آورده‌های کتاب او را دیگران برای او نوشته‌اند و او حتی به آنچه دیگران برای او قلم زده‌اند، گذر نکرده و آن را مورد مطالعه قرار نداده است!

و برخی را نیز گور می‌کنند. کسانی که چند صبحی امام را از نزدیک دیده باشند درمی‌یابند که یکی از ویژگی‌های امام راستی و صداقت است و امام حتی با دشمن نیز با راستی و درستی برخورد می‌کرد و دورویی و دوگانگی نداشت. آن‌گاه که به دست یاران نایار ناگزیر شد جام زهر سر بکشد و آتش بس را پذیرفت، مردم ایران سراسیمه به سوی جبهه‌ها شتافتند و سراسر جبهه از مردم وفادار به امام آکنده

شد. فرماندهان جنگ و جبهه به امام پیشنهاد دادند که فرصت برای یک حمله برق‌آسا به خاک عراق و تصرف بخشی از سرزمین عراق مناسب است تا بخشی از خاک عراق را تصرف کنیم و آن‌گاه که بر سر میز مذاکره می‌نشینیم دست خالی نباشیم! امام پاسخ داد اکنون که آتش بس را پذیرفتیم هرگز خلاف آن عمل نمی‌کنیم. در زندگی امام رفتار، کردار و گفتاری بر پایه فریب طرف مقابل یا تاکتیک فرصت طلبانه هیچ‌گاه دیده نشد. امام آنچه را که بر زبان می‌آورد بر پایه باور مندی بود نه خدای نخواستہ از روی فریب کاری و تاکتیک‌های دور از اخلاق اسلامی و انسانی که برخی در شرایط بحرانی از آن بهره می‌گیرند.

نارواگویی نابخردانه

آزمندی و اهتمام نویسنده *الف لام* برای پر رمز و راز نشان دادن دیدارهای امام با مقامات رژیم شاه، او را در مواردی به ضد و نقیض گویی کشانده است. در دو صفحه پیش خواندیم که جناب نویسنده از یک سو متن اظهارات پاکروان در محضر امام و پاسخ او را بیان کرد و به دنبال آن مدعی شد که آنچه میان آنان گذشته روشن نیست که خود از کم حافظگی او نشان دارد! او در مورد دیگر به دنبال آوردن گزارش ساواک مبنی بر دیدار سناتور عمادالدین سزاوار با امام در دوران حصر، نخست می‌نویسد که «به احتمال زیاد محمدرضا پهلوی او را فرستاده بود»^۱ و بی‌درنگ این جمله ابهام‌آمیز و شک‌برانگیز را بر آن افزوده است که «یک ساعت و نیم آنجا بود، چه گفت و چه شنید؟ روشن نیست. چه پیامی داشت؟ زبان اسناد خاموش است»! لیکن پس از چند سطر می‌بینیم که آن اسناد خاموش چنین زبان باز می‌کند: «... سزاوار در ابتدای دیدار از شاه تمجید کرد، او را پادشاهی فهمیده، فعال و خوش نیت خواند، فرمانروایی که باید دوستش داشت و از تقویت او دریغ نکرد...» (جناب





نویسنده این بخش از اظهارات سزاوار را با قطع یقین بازگو کرده است، بدون آن که منبعی ذکر کند.) آن گاه چنین ادامه داده است:

... شاید سناتور از فرستاده شدن لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به مجلس شورای ملی هم گفته باشد. این لایحه در هفدهم آذر با تغییراتی که در آن داده شده بود، برای تصویب به مجلس شورای ملی داده شده بود... آقای خمینی یک روز بعد فشرده‌ای از این دیدار را به سید نورالدین باز گفت. سید نورالدین هندی آن روز به دیدن برادر آمده بود. به آن فرستاده گفتم اگر روزی قرار تغییر رژیم در کشور باشد چون آن را به ضرر جامعه می‌دانم صد در صد با آن مخالفت می‌کنم. من اگر روزی صحبتی کرده‌ام، روی اصول شرعیه بوده و الا هیچ موقعی مدعی نبوده و نیستم. مثلاً موقعی که می‌دیدم در بعضی لوايح اسم قرآن را به جای خود صریحاً ذکر نمی‌کنند و در اثر همین بی‌توجهی چه بسا ممکن که موضوع باتورات و انجیل و غیره مشتبّه شود صدای من در می‌آمد ولی در حال حاضر که لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی رعایت اصول و تأمین نظر شرع شده و در واقع با این عمل دو اختلاف ما حل گردیده، من دیگر چه حرفی دارم بزعم اضافه کردم اگر باز اختلافی باشد صرفاً در همین زمینه‌هاست.^۱ (جناب نویسنده روی آنچه به امام نسبت داده، تکیه کرده است.)

نویسنده الف لام در فراز بالا با آنچه از زبان امام آورده، به امام چند نسبت ناروا داده است: وفاداری به شاه، اظهار پیشیمانی از آنچه ضد رژیم شاه انجام داده است (توبه‌نامه)، نادیده گرفتن مبارزه امام «با انقلاب سفید شاه»، مواد شش‌گانه، استعمار و رژیم صهیونیستی که از اصولی‌ترین اهداف قیام امام بوده است؛ نیز محدود کردن اختلاف بر سر تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که نمی‌توان گفت بدون پیش‌زمینه و برنامه‌ریزی همه‌جانبه انجام شده است.

بی‌تردید عناصر هوشمند و بی‌غرضی که از امام ابتدایی‌ترین شناخت را داشته باشند، درمی‌یابند که آنچه در بالا از زبان امام آورده شده است نمی‌تواند سخن امام باشد. لحن و متن و محتوا با سبک و سیاق کلام امام هیچ گونه همخوانی ندارد و سازنده یا سازندگان بافته بالا، سواد درستی هم نداشته‌اند و نتوانسته‌اند بافته‌ای به ظاهر عالمانه سرهم‌بندی کنند که دم خروس (موضوع باتورات و انجیل و غیره مشتبّه شود) از آن بیرون نزنند؛ و نکته درخور توجه

اینکه یک پژوهشگر دانا و محقق توانا با خواندن و شنیدن آنچه در بالا به امام نسبت داده‌اند، حتی اگر هیچ شناختی از امام نداشته باشد، بی‌درنگ چند پرسش برای او مطرح می‌شود.

نویسنده/الف لام و پرسش‌های بی‌پاسخ

۱. چرا این گزارش که (بنابر ادعا) در گفت‌وگوی عمادالدین سزاوار با امام مطرح شده است، در اسناد دیدار و گفت‌و شنود آن دو نیامده و تنها «فشرده‌ای از آن» در دیدار سید نورالدین هندی با امام بازگو شده است؟! آیا در دیدار سناتور سزاوار با امام نیز «مأمور ویژه غایب بوده یا غیبش کرده بودند»؟! آن مأمور ویژه‌ای که در گفت‌وگوی امام و سید نورالدین حضور داشته و گفته‌های امام را طابق النعل بالنعل گزارش کرده، در دیدار سزاوار با امام در کجا به سر می‌برده است؟!

۲. سناتور سزاوار که بنابر ادعای نویسنده/الف لام «به احتمال زیاد محمدرضا پهلوی او را فرستاده بود» آیا خلاصه گفتار امام را که در آن - بنابر ادعای نویسنده - هم وفاداری به نظام سلطنتی، هم پشیمانی از نهضت اسلامی و هم پایان اختلاف با رژیم در آن نهفته است، به «عرض ملوکانه» نرسانده است؟ یا اینکه شاه از کنار آن بی‌تفاوت گذشته است!!

۳. سخنرانی امام در روز عاشورای ۸۳ (۱۳ خرداد ۴۲) ضد شاه و خاندان پهلوی، ضربه سنگین و سهمگینی بر پایه‌های رژیم شاه وارد کرد. به گفته برخی از صاحب‌نظران و ناظران سیاسی، شمارش معکوس برای سقوط شاه از آن تاریخ آغاز شد؛ از این رو، همه دستگاه‌های امنیتی، اطلاعاتی و تبلیغاتی شاه پیوسته در تلاش و تکیا بودند که کلامی از موافقت امام با رژیم شاه به دست آورند و روی آن جار و جنجال تبلیغاتی به راه اندازند، تا بتوانند افکار ملت ایران را که در پی سخنان عاشورای امام ضد شاه و کشتار فجیع ۱۵ خرداد به شدت به خشم و خروش آمده بود، تا پایه‌ای آرام سازند و از انزجار مردم نسبت به شخص شاه بکاهند؛ بنابراین چگونه می‌توان باور کرد که امام اعلام کرده باشد «اگر روزی قرار تغییر رژیم در کشور باشد... صد در صد با آن مخالفت می‌کنم» لیکن رژیم شاه از کنار آن بی‌سر و صدا و بی‌تفاوت گذشته باشد؟! نه در آرشیو بایگانی و نه در روزنامه‌های رسمی و غیر رسمی از آن یادی نکنند؟!

۴. رژیم شاه و دستگاه جاسوسی و به اصطلاح امنیتی آن، سراپا گوش بودند کلمه‌ای از دهان امام بگیرند تا از آن به نفع رژیمشان بهره‌برداری کنند؛ چنان که می‌دانیم یک جمله امام را که «ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم» چگونه در بوق و کرنا دمیدند و روی آن مانور دادند و حتی برای برخی از امام‌شناسان! که امروز دنبال آن‌اند امام





نویسنده/الف لام نزدیک به پنج سال در اسناد ساواک غور کرده تا مقام علمی، عرفانی، معنوی، اخلاقی و سیر و سلوک امام را به دست آورد! و امام را که جامع صفات ملکوتی و ویژگی‌های انسانی است، با استناد به گزارش‌های ساواک به نسل امروز و نسل‌های آینده بشناساند!!

را به جامعه بشناسانند! به یادگار گذاشتند که روی آن به تحقیق عمیق بپردازند و به عنوان یک «معمای لاینحل» روی آن معرکه بگیرند که «نه می‌توان آن را یکسره دروغ خواند و نه می‌شود آن را... تأیید کرد»!! با وجود این، باید دید مقامات ساواک و دیگر کارشناسان رژیم از یک چنین موضوع با اهمیتی که می‌توانست تیر خلاص نهضت امام به شمار آید گذاشتند و

گذشتند و پس از گذشت بیش از نیم قرن نویسنده‌ای که دنبال سخن نو، سند نو و مدارک جدید در کتاب خود می‌باشد و کاری هم به درستی و نادرستی آن ندارد، برای شناساندن امام! از آن بهره‌برداری کند!

۵. گزارشی که در کتاب/الف لام، مبنی بر مخالفت صد در صد امام با تغییر رژیم سلطنتی آمده است، به نظر می‌رسد که از گزارش پس‌مانده رژیم شاه نباشد. این گزارش در پرونده امام و نیز در پرونده سناتور سزاور و در پرونده سید نورالدین هندی، دیده نمی‌شود. باید دید نویسنده/الف لام آن را از چه منبع فوق‌سری! که به آن دسترسی دارد، آورده است.

این نگارنده از زمان‌های دور نگران دستبرد به پرونده امام بود. از این رو، آن گاه که در سال ۱۳۶۱ مسئولیت مرکز اسناد ساواک را بر عهده گرفت، بی‌درنگ همه پرونده‌های امام را در چند نسخه تکثیر کرد، یک دوره آن را به برادر فقید حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (رحمه‌الله علیه) تحویل داد (در آن هنگام هنوز مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام تشکیل نشده بود) و دوره دیگر آن را در مرکز اسناد انقلاب اسلامی بایگانی کرد. اکنون که همه اسناد امام که از سوی مؤسسه یادشده انتشار یافته است می‌بینیم که چنین سندی در آن نیامده است و در پرونده‌های امام نیز چنین سندی یافت نمی‌شود. انتظار می‌رود که مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در این مورد پاسخ‌گو باشد.

۶. اگر امام در دیدار با برادرش (آقا سید نورالدین) چنین گفت و گویی کرده باشد، حتماً نظرشان را با دیگر بستگان و نزدیکان مانند آقای پسندیده و آقا سید مصطفی (اگر او خود در جلسه دیدار سناتور سزاور با امام حضور نداشته) در میان می‌گذاشت؛ در این صورت بی‌تردید این نظریه امام در وفاداری به رژیم شاه و... در آن روز پنهان نمی‌ماند و زبان به زبان پخش می‌شد و بازتاب پیدا می‌کرد. به ویژه اینکه در میان بستگان نزدیک امام نیز کسانی بودند که دنبال صلح و صفا! میان روحانیت و رژیم شاه بودند و تلاش می‌کردند که به

اصطلاح دل‌ها را به هم نزدیک کنند! با وجود این، می‌بینیم که در درازای بیش از پنجاه سال گذشته چنین سخنی نه از سوی دشمن، نه دوست شنیده نشد و چنان که گفته شد بزرگ‌ترین گواه بر دروغ بودن این گزارش این است که اگر چنین اظهار نظری از سوی امام مطرح شده بود دستگاه ساواک و کارگزاران رژیم شاه آن را در رسانه‌ها و روزنامه‌ها به صورت گسترده بازتاب می‌دادند و به دنیا اعلام می‌کردند. و این نظریه امام مانند توپ در ایران صدا می‌کرد و همه برنامه‌ها و طرح‌های امام را به هم می‌ریخت، تاج و تخت شاه را استواری می‌بخشید و همه رشته‌ها را پنبه می‌کرد. باور کردن چنین بافته‌های بی‌پایه و دور از خرد، انسان را به یاد داستان گنجشک و صیاد می‌اندازد که شرح آن در شماره گذشته فصلنامه پانزده خرداد، آمد.^۱ لیکن چه توان کرد که کج‌اندیشی، بیراهه‌پویی و وابستگی باندی و جناحی، خرد و اندیشه را از کار می‌اندازد و از آن سو ساده‌اندیشی، خوش‌باوری و اعتماد نادرست و ناشیانه به هر کس و ناکس سبب آن است که انسان به کار نابجایی دست بزند که ضرر و زیان آن جبران‌ناپذیر باشد.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. صدق الله العلي العظيم.^۲



۱. پانزده خرداد، ش ۵۶، ص ۱۲۷-۱۲۶.

۲. قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. «بگو: آیا به شما خبر دهیم زیانکارترین مردمان کیستند؟ کسانی که کوشش آنان در زندگی این جهان هدر رفت و می‌پندارند که کار نیک می‌کنند.»

نخستین جرقه انقلاب در دهه پنجاه و نقدی بر تحلیل یرواند آبراهامیان

سهراب مقدمی شهیدانی
حسن محمدی زنجانی

چکیده

یرواند آبراهامیان در کتاب *ایران بین دو انقلاب*، برخلاف روایت مشهور، مدعی است نقطه آغاز انقلاب به قیام ۱۹ دی قم باز نمی‌گردد بلکه نخستین جرقه آن، به جلسه‌های شب شعر و ناآرامی‌های پس از آن در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، باز می‌گردد. در نوشتار حاضر، با تکیه بر مستندات تاریخی، این ادعا مورد بررسی علمی قرار گرفته و ضمن وارد کردن نقدهای ده‌گانه، عدم همخوانی مدعای مزبور با شواهد تاریخی اثبات می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، علل پیروزی انقلاب، نقد متون انقلاب اسلامی

مقدمه

یکی از بخش‌های چالش‌برانگیز در مبارزات نهضت امام خمینی، روایت زمینه‌های نضج‌گیری انقلاب اسلامی در نیمه دوم دهه پنجاه است. در این مورد تاکنون تحلیل‌های





مختلفی ارایه شده که بعضی از آنها در تنافی مستقیم با روایت رسمی، و مستندات معتبر تاریخی بوده است. کتاب *ایران بین دو انقلاب* نوشته پرواند آبراهامیان نیز نقطه عطف مبارزات انقلابی مردم ایران را از منظری مخالف با روایت رسمی، ترسیم کرده و به نظر می‌رسد دست به تحریفی آشکار زده است. این نگاه به مرور در برخی آثار منتشر شده در داخل ایران نیز اثر گذاشته و به عنوان نمونه عمادالدین باقی، در مدخل «امام خمینی» در *دایره‌المعارف تشیع*، نقطه عطف مبارزات در دهه پنجاه را به فضای باز سیاسی و اصلاحات شاهانه باز گردانده و چنین می‌نویسد:

در دی ماه سال ۱۳۵۵ به دلیل مجموعه‌ای از شرایط جهانی و داخلی فشارهایی برای اجرای اصلاحات و فضای باز سیاسی اعمال شد و شاه علی‌رغم میل خویش می‌کوشید و انمود کند که شخصاً تصمیم گرفته است به مردم آزادی داده شود. متعاقب آن، جلسات شب‌های شعر و سخنرانی‌های انتقادی و نامه‌نویسی‌های روشنفکران مخالف شاه آغاز شد و مراسم بزرگداشت جلال آل‌احمد و مصدق به تظاهرات سیاسی مبدل شد. اول آبان ۱۳۵۶ ش حاج آقا مصطفی فرزندان امام خمینی به طرز مشکوکی در نجف درگذشت...^۱

همان گونه که می‌خوانید، نویسنده نقطه عطف حوادث منتهی به پیروزی و در حقیقت آغاز تحولات شتاب‌زای انقلاب اسلامی را «ایجاد فضای باز سیاسی» و «جلسات شعر خوانی» و «انتقادهای روشنفکری»، برمی‌شمارد!^۲ گرچه نویسنده با مهارت تمام، تصریحی به مرجع مطلب مذکور نمی‌کند اما با مطالعه آثار برخی از انقلاب‌پژوهان مخالف نهضت امام، ردیابی تأثیرپذیری وی از آثار مخالفان انقلاب اسلامی چندان دشوار نیست!^۳

تحلیل عملکرد و سهم جریان‌های فعال در فرآیند تحولات مربوط به انقلاب اسلامی، همواره با چالش‌های جدی همراه بوده و جریان‌های مختلف با بزرگ‌نمایی و ارایه روایت‌های غیر واقعی در پی مصادره بزرگ‌ترین انقلاب قرن بوده‌اند تا بدان پایه که برخی از همین احزاب و جریان‌ها خود را از معماران اصلی انقلاب دانسته و تلاش کرده‌اند روحانیت و حتی

۱. احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، *دایره‌المعارف تشیع*، تهران، شهید سعید محبی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲. اینکه یک نویسنده در داخل ایران و آن هم در مدخل مربوط به بنیان‌گذار انقلاب اسلامی، با رویکردی کاملاً انفعالی و مقلدانه به باز نشر دیدگاه یک نویسنده غرب‌گرا - آن هم بدون درج منبع! - پرداخته، مایه تعجب و تأسف است. البته ناگفته پیداست که عمادالدین باقی به واسطه حضور در ایران و به اقتضای شرایط پیرامونی، به صورت روشن و صریح، به مانند آبراهامیان سخن نگفته اما با ادبیاتی غیر مستقیم همان معنا را القا کرده است.

۳. مدخل «امام خمینی» نوشته آقای عمادالدین باقی، در اثری مستقل به نام *نقدی بر مدخل امام خمینی در دایره‌المعارف تشیع* توسط بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر شده است.



شخص امام خمینی را در حاشیه روایت کنند و در نتیجه، روایتی کاریکاتوری از تاریخ انقلاب اسلامی به دست داده‌اند.^۱ همین مسئله، بررسی نقش احزاب و جریان‌های مختلف در همراهی با انقلاب اسلامی را با دشواری جدی مواجه کرده است.

نمونه‌ای از این روایت‌های کاریکاتوری و غیر واقعی در تحلیل وقایع مربوط به انقلاب اسلامی، در کتاب *ایران بین دو انقلاب* به چشم می‌خورد که به رغم اهمیت مسئله، چندان مورد توجه تاریخ‌پژوهان قرار نگرفته است.

اگر چه پیش از این نیز برخی پژوهشگران ایرانی به تحریف آبراهامیان درباره نخستین جرعه انقلاب، وقوف یافته و تا حدودی به نقد اجمالی آن پرداخته‌اند^۲ اما طبعاً به دلیل اهمیت مسئله و تالی فاسدهای فراوان آن، نیاز به نقد تفصیلی وجود دارد. به همین دلیل به منظور باز کاوی علمی و بررسی تاریخی مدعای جناب آقای پرواند آبراهامیان، در این اثر برای نخستین بار به نقد مدعای وی خواهیم پرداخت.

مدعای آبراهامیان در مورد نخستین جرعه انقلاب

پرواند آبراهامیان از نویسندگانی است که سال‌ها از ایران دور بوده و تمام تحقیقاتش تنها از دریچه برخی منابع گزینش شده و سازمان یافته (و تقریباً تماماً چپ) روایت شده است؛ او در این کتاب تلاش دارد جرعه اولیه و اصلی انقلاب ایران را محافل شعری کمونیستی معرفی کند! آبراهامیان در این زمینه چنین می‌نویسد:

بعدها روزنامه‌نگاران جرعه انقلاب را انتشار مقاله توهین آمیز در *اطلاعات* و اعتراض مردم قم به آن مقاله اعلام کردند. اما در واقع نقطه آغاز انقلاب، پیچیده‌تر بود و نخستین جرعه آن را می‌توان جلسه‌های شب شعر

۱. روایت‌های کاریکاتوری و ناصحیح در مورد زمینه زبانه کشیدن دوباره آتش انقلاب، در مقاله‌ای تفصیلی مورد بررسی قرار گرفته است. رک: سهراب مقدمی شهیدانی، «قیام ۱۵ خرداد؛ تبلور اجتماعی ظرفیت‌های مردمی روحانیت و افول تحلیل‌های حزبی»، *پانزده خرداد*، دوره سوم، س ۱۳، ش ۴۷، بهار ۱۳۹۵، ص ۴۷۵-۴۷۲.

۲. به عنوان نمونه حجت‌الاسلام رهدار در مقاله تفصیلی خود در سال ۸۳، چنین نوشته است: «حقیقت این است که اگر بخواهیم بهانه جرعه نخستین تظاهرات خیابانی مداوم و همه گیر را معرفی کنیم، انصاف حکم می‌کند که مقاله توهین آمیز روزنامه *اطلاعات*، ضد روحانیان و شخص حضرت امام (قدس سره) در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ را ذکر کنیم.» ناگفته نماند که دکتر رهدار در نقد این بخش از کتاب *ایران بین دو انقلاب*، برخی از پیش فرض‌های نادرست نویسنده را پذیرفته است. از جمله برگزاری شب‌های شعر در آبان‌ماه ۱۳۵۶ و حمله ساواک به این مراسم که در مقاله حاضر به نادرستی آنها اشاره خواهد شد.

رک: احمد رهدار، «گزارش و نقد کتاب *ایران بین دو انقلاب* نوشته پرواند آبراهامیان»، *آموزه*، ش ۴، تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۶۴-۱۶۵.



و ناآرامی‌های پس از آن در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) دانست.^۱

در موضوع نامه‌نگاری روشنفکران در دهه پنجاه نیز آبراهامیان به دنبال القای چنین معنایی است؛^۲ حال آن که در منابع معتبر تاریخی، ارتحال آیت‌الله سید مصطفی خمینی و علنی شدن نام امام در سراسر کشور و تلاش رژیم برای تخریب وجهه امام خمینی با نگارش نامه موهن در روزنامه/اطلاعات و قیام ۱۹ دی قم و در پی آن شکل‌گیری چهل‌م‌های زنجره‌ای، به عنوان جرقه اصلی انقلاب اسلامی در نیمه دوم دهه پنجاه معرفی شده است.^۳

یکی از مسائل تاریخی مهم در زمینه انقلاب اسلامی، بحث درباره مقاطع تاریخی مؤثر در روند انقلاب اسلامی است. گذشته از حوادثی مثل ۱۵ خرداد و تبعید امام خمینی در دهه چهل که ریشه انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند، شناسایی مقاطع تعیین‌کننده در دهه پنجاه و سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی بسیار مهم است؛ زیرا نقاط عطف و برجسته هر واقعه، مشخص‌کننده ماهیت آن واقعه خواهند بود. اولین جرقه انقلابی در سال ۱۳۵۶، یکی از مقاطعی است که درباره آن اختلاف دیدگاه‌هایی به چشم می‌خورد. عمده نویسندگان جریان انقلاب اسلامی، جرقه انقلاب را در قیام ۱۹ دی مردم قم می‌جویند اما یرواند آبراهامیان - آن گونه که پیش‌تر بخشی از مدعای او از نظر گذشت - در کتاب *ایران بین دو انقلاب*، جرقه اولیه انقلاب را حوادث آبان‌ماه دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف) می‌داند.^۴

آبراهامیان درباره جلسات شب‌های شعر و اشعار و شاعران حاضر چندان اطلاعاتی ارایه نمی‌دهد اما چنین ادعا می‌کند که مخالفان رژیم پهلوی تا اواخر آبان ۱۳۵۶، مبارزاتشان در حد بیانیه و تشکیل گروه‌های جدید بوده و اقدام حادی نداشتند؛ اما:

در اواخر آبان‌ماه به خیابان‌ها ریختند و مرحله جدیدی از روند انقلاب را آغاز کردند. نقطه عطف این مرحله ۲۸ آبان ۵۶ بود. در این روز پس از برگزاری نُه جلسه شب شعر آرام کانون نویسندگان^۵ در باشگاه انجمن

۱. یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، ۱۳۹۲، ص ۶۲۴. در صفحه ۶۲۳ از همین کتاب شرحی از درگیری دانشجویان شرکت‌کننده در شب‌های شعر ارایه شده است.

۲. برای اطلاع از اعلامیه‌ها و نامه‌های روشنفکران در سال ۵۶، رک: یرواند آبراهامیان، همان، ص ۶۲۲-۶۱۸.

۳. به عنوان نمونه، رک: مجیدرضا اقدسی، *انقلاب اسلامی ایران از دی ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۸۱-۵۳.

۴. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۶۲۴.

۵. کانون نویسندگان که متولی شب‌های شعر در دانشگاه آریامهر (شریف) بوده است، ابتدا توسط جلال آل‌احمد، به‌آذین و دیگران در اردیبهشت سال ۱۳۴۷ به وجود آمد. این کانون ترکیبی از نیروهای توده‌ای، سلطنت‌طلب و شاعران مخالف رژیم بودند. پس از مرگ آل‌احمد، طیف توده‌ای و چپ توانستند بر کانون غلبه کنند. (رک: محمد قبادی، «کانون نویسندگان ایران»، *مطالعات تاریخی*، بهار ۱۳۸۳، ش ۲، ص ۲۴۲)

ایران و آلمان و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، پلیس کوشید تا جلسه دهم را که حدود ۱۰۰۰۰ دانشجو-ظرفیت کامل محل برگزاری مراسم- در آن شرکت داشتند، بر هم بزنند. به دنبال این اقدام، ناگهان جمعیتی خشمگین از دانشگاه بیرون ریختند و شعارهای ضد رژیم سر دادند. در ده روز بعدی نیز، تهران شاهد تظاهرات بیشتر دانشجویی و بسته شدن دانشگاه‌های اصلی شهر در اعتراض به خون‌ریزی ۲۸ آبان بود.^۱



بنابراین در مدعای آبراهامیان اولاً به خشونت کشیده شدن شب‌های شعر در ۲۸ آبان ۱۳۵۶، جرقه حوادث انقلاب ایران به شمار آمده و ثانیاً حوادث بعدی انقلاب متأثر از این درگیری تلقی شده است.

نقد‌های ده‌گانه بر مدعای نویسنده/ایران بین دو انقلاب

درباره ادعای آقای آبراهامیان پیرامون نقش جلسات شب شعر روشنفکری در آغاز جرقه انقلاب، تأملات و انتقادات جدی وجود دارد که در ادامه به تفصیل بدان پرداخته خواهد شد. مطالب مندرج در کتاب/ایران بین دو انقلاب در گرداب یک نقیصه کلی گرفتار آمده و آن، عدم اتکای نویسنده به مستندات معتبر تاریخی است. در ادامه با اتکا به برخی شواهد معتبر، به نقد گزاره‌های ادعایی آقای آبراهامیان پرداخته می‌شود.

۱. آبراهامیان زمان برگزاری شب‌های شعر در دانشگاه آریامهر (شریف) را آبان‌ماه عنوان می‌کند؛ حال آن که بر اساس برخی گزارشات معتبر و مستندات موجود، مراسم مذکور از ۱۸ مهر تا ۲۷ مهر ۱۳۵۶ برگزار شده بود. برای اطلاع از تاریخ و محتوای اشعار و سخنرانی‌های

۱. پروانه آبراهامیان، همان، ص ۶۲۳.



ارایه شده در این ده شب، کتاب ده شب^۱ منبع نسبتاً کاملی است. ضمناً اسناد و روزنامه های رسمی نیز همین تاریخ را تأیید می کند.

۲. تأکید آبراهامیان بر نقش تعیین کننده شب های شعر در تحولات بعدی انقلاب و تلقی وی از این واقعه به عنوان جرعه انقلاب، با فرض بر گزاری این مراسم در اواخر آبان ماه بوده است اما برگزاری مراسم شب های شعر در حدود یک ماه پیش از ناآرامی های مورد ادعا، ناقض ادعای نویسنده خواهد بود!! اشتباه آبراهامیان درباره زمان برگزاری شب های شعر، وی را به تحلیلی غلط درباره انتخاب جرعه انقلاب اسلامی کشانده است.

۳. اشتباه تاریخی دیگر نویسنده به تعداد شرکت کنندگان در مراسم بازمی گردد. آبراهامیان جمعیت حاضر در مراسم شب شعر را حدود ۱۰ هزار دانشجوی می داند حال آن که بر اساس گزارش های رسمی ساواک، جمعیت حاضر بیش از ۵ هزار نفر نبوده اند. از غلو نویسنده درباره تعداد شرکت کنندگان می توان به علاقه وی به بزرگ نمایی این محفل ادبی چپ گرا پی برد.

۴. شکل گیری تظاهرات گسترده در ۲۸ آبان که به درگیری با پلیس کشیده شد، محل تأمل جدی بوده. گزارش خاصی از تظاهرات گسترده در دانشگاه آریامهر (شریف) برای ۲۸ آبان یافت نشد. از طرفی در روز ۲۸ آبان، این دانشگاه تهران بود که اوضاع آشفته ای داشت نه دانشگاه آریامهر (شریف).^۲ حتی خانم ماندانا زندیان نویسنده کتاب *بازخوانی ده شب: شب های شعر گوته می گوید: «ده شب شعر گوته»*، در نهایت بدون دخالت ساواک به انجام رسید.^۳

وجود چنین تصریحاتی، مدعای نویسنده کتاب *ایران بین دو انقلاب* را با تردید جدی مواجه می کند! خصوصاً که او به دلیل تمایلات شدید چپ گرایانه خود، به صورت کاملاً گزینش گرانه، تحولات مربوط به دانشگاه تهران را به کلی نادیده گرفته و در عوض، با بیانی غلوآمیز - آن هم با تکیه بر پایه های خلاف واقع - به القای مدعای خویش دست زده است.

۱. این اثر به کوشش ناصر مؤذن گردآوری و توسط مؤسسه انتشارات امیرکبیر منتشر شده است.

۲. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج ۱، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳ و بخش فارسی رادیو عدن به نقل از سروش، ص ۳۹.



تحریف حقایق تاریخی و بزرگ‌نمایی محافل همسوی نویسنده، اعتبار سایر ادعاهای او را نیز زیر سؤال می‌برد. در ادامه نمونه‌های بیشتری از تحریف را مشاهده خواهید کرد.
۵. آبراهامیان ریشه تظاهرات‌های دانشگاه آریامهر (شریف) را در جلسات شب‌های شعر جست‌وجو می‌کند و می‌گوید:

در ده روز بعدی نیز تهران شاهد تظاهرات بیشتر دانشجویی و بسته شدن دانشگاه‌های اصلی شهر در اعتراض به خون‌ریزی ۲۸ آبان بود.^۱
حال آن که بر اساس برخی گزارشات موجود، اساساً تجمعات دانشجویی در این مقطع، در اعتراض به سفر شاه به امریکا بوده و ربطی به برگزاری شب‌های شعر نداشته است! مسئله‌ای که جناب آقای آبراهامیان از کنار آن چشم‌پسته عبور کرده است! اما جای خوش وقتی است که در این موضوعات اسناد و گزارشات تاریخی کافی وجود دارد و کشف حقایق را آسان می‌نماید. به عنوان نمونه خبرگزاری آلمان در ۲۵ آبان ۵۶، درباره وقایع دانشگاه آریامهر (شریف) می‌گوید:

در پی ناآرامی‌های روز گذشته دانشجویان، پلیس تهران تدابیر امنیتی بیشتری در اطراف دو دانشگاه بزرگ پایتخت به کار بست. گفته می‌شود که این تظاهرات برای هم‌دردی با تظاهر کنندگان دانشجو در امریکا انجام شده است. مرکز این تظاهرات دانشگاه تهران و دانشگاه آریامهر (شریف) بوده است. حدود هزار نفر از دانشجویان دانشگاه آریامهر (شریف) دست به تظاهرات زدند.^۲

همچنین روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۶ آبان ۵۶ می‌نویسد:

هم‌زمانی تظاهرات تهران و واشنگتن توجه محافل سیاسی را جلب کرده است.

همچنین بخش فارسی رادیو لندن در ۲۴ آبان گزارش داد که:

مسافرت شاه به امریکا در حالی صورت می‌گیرد که صدای اعتراض‌ها در ایران شدیدتر شده است. گزارش‌های رسیده حاکی از آن است که تظاهر کنندگان هنگامی که شاه ایران برای مذاکره با کارتر به کاخ سفید می‌رفت فریاد می‌زدند مرگ بر شاه.^۳

۱. یرواند آبراهامیان، همان، ص ۶۲۳.

۲. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران: خبرها و رویدادهای روزانه محرمانه و غیرمحرمانه مرداد ۱۳۵۶ - فروردین ۱۳۵۸، تهران، سروش، ۱۳۶۹، ص ۳۸.

۳. همان، ص ۳۷.



گاردین نیز در ۲۴ آبان، اعتصاب‌های دانشگاه تهران را مرتبط با سفر شاه به امریکا قلمداد کرده است.^۱

با وجود این باید از نویسندگان کتاب *ایران بین دو انقلاب* پرسید که ایشان چگونه تظاهرات‌های دانشجویی در واشنگتن را متأثر از شب‌های شعر قلمداد می‌کند؟! برخی دیگر از گزارشات موجود به تظاهرات‌های اواخر آبان‌ماه ۱۳۵۶ در دانشگاه آریامهر (شریف) اشاره داشته و ریشه آنها را مسائلی غیر از تحریک و تهییج شاعران می‌دانند. ساواک برای ۲۴ و ۲۵ آبان، گزارش تظاهرات دانشجویان را ارایه کرده و می‌گوید:

تظاهرات مورد بحث بین مردم، تولید شایعاتی به شرح زیر نموده است. عده‌ای می‌گویند که علت اصلی تظاهرات، اعتراض به گران‌فروشی بوده و تعدادی معتقدند که چون دولت، دزدهای بزرگ، نظیر علیزاده و دار و دسته او را تبرئه نموده این تظاهرات به خاطر آن صورت گرفته است و پاره‌ای اظهار می‌دارند تظاهرات مذکور جهت آزادی طالقانی و منتظری و بازگشت خمینی به وطن بوده است.^۲

همچنین در یکی از اسناد لانه جاسوسی آمده است:

مخالفت دانشجویی در ایران بیشتر جنبه تشریفاتی داشته و در رابطه با مسائل محلی و آموزشی صورت می‌گیرد!^۳

گرچه در این گزارش، اعتراضات دانشجویی دست کم گرفته شده‌اند اما واقعیت آن است که اعتراضات دانشجویی - به خودی خود - ظرفیت تبدیل شدن به جرقه انقلاب را نداشتند. به طور خاص، گرچه تکواژه‌های مبارزاتی نیز از مجامع روشنفکری و محافل ادبی، شنیده شده،^۴ اما اعضای کانون نویسندگان فاقد اعتقاد و روحیه انقلابی بودند.

با مراجعه به اسناد، مشخص می‌شود که برای تظاهرات‌های دانشجویی در مقطع آبان‌ماه، هر ریشه‌ای محتمل است جز ادعای تحریک آنان در شب‌های شعر کانون نویسندگان!

۶. با توجه به این که شب‌های شعر کانون نویسندگان در دانشگاه آریامهر (شریف) در مهرماه برگزار شده و شب پایانی آن ۲۷ مهرماه بوده است، می‌توان وقایع انقلابی در این روز را بررسی کرد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که اتفاقاً ۲۷ مهر ۵۶، دانشگاه صنعتی آریامهر

۱. همان، ص ۳۶.

۲. *انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک*، همان، ص ۱۲۳.

۳. *از ظهور تا سقوط*، مجموعه اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. به عنوان نمونه در سوم آبان ۵۷، باقر مؤمنی عضو کانون نویسندگان در جمع دانشجویان دانشگاه تهران درباره اهمیت جایگزینی سازمان‌های انقلابی به جای رژیم موجود سخن گفته و حمله به طبقات بوجود آورنده استبداد را مهم دانست. رک: میرزا باقر علیان‌نژاد، *روزشمار انقلاب اسلامی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۲، ج ۱۳، ص ۲۶۰.

(شریف) یکی از روزهای آرام پاییزی را گذرانده است!^۱

۷. آبراهامیان به دنبال نسبت دادن جرقه‌های انقلاب به کانون چپ‌گرای نویسندگان است و شب‌های شعر این کانون را نقطه عطف در روند تحولات انقلابی می‌شمارد. برای بررسی صحت ادعای آبراهامیان ضروری است تا مواضع سیاسی کانون نویسندگان و جهت‌گیری حاکم بر شب‌های شعر در دانشگاه آریامهر (شریف) بررسی شود.



اعضای کانون نویسندگان

بر اساس ادعای آبراهامیان، انتظار مواجهه با محفلی انقلابی و خروشان و ستیزه‌جو علیه رژیم پهلوی می‌رود؛ اما این کانون صرفاً حرکتی صنفی و نه اجتماعی، آن هم در محدوده «قانون اساسی» بود و اعتقادی به براندازی رژیم شاهنشاهی نداشت. تنها فعالیت رسمی کانون نویسندگان انتشار بیانیه‌هایی در اعتراض به سانسور و درخواست‌هایی برای حقوق صنفی خودشان بود و به دلیل غیر مذهبی و غیر مردمی بودن‌شان، فاقد هر نوع اثرگذاری جدی در میان مردم بودند.

نویسنده کتاب *بازخوانی ده شب: شب‌های شعرگونه* از اصرار دبیران کانون نویسندگان بر موضع نگرفتن علیه رژیم در شب‌های شعر گونه خبر داده است.

با توجه به ممانعت مسئولین شب‌های شعر گونه از هر نوع سخن سیاسی و تنش‌زا، آیا ممکن است که اقدامی انقلابی توسط این محفل رخ دهد؟ آیا این محفل که اساساً مخالف

۱. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران: خبرها و رویدادهای روزانه محرمانه و غیر محرمانه مرداد ۱۳۵۶ - فروردین ۱۳۵۸، همان، ص ۳۹. این در حالی است که به عکس، اوضاع دانشگاه تهران در این ایام بسیار وخیم بوده و طی حمله پلیس به دانشگاه تهران در ۲۹ آبان، ۳۰ نفر زخمی شدند که حال چند تن از آنان وخیم اعلام شد. نتیجه آن که اگر هم قرار است ناآرامی‌های دانشجویی مدنظر قرار گیرد، قطعاً دانشگاه آریامهر (شریف)، موضوع بحث نیست و نویسنده به اصطلاح ضرب المثل «بر گور خالی فاتحه خوانده است»!

حرکت انقلابی بود، می‌تواند جرقه انقلاب به شمار بیاید؟!

ساواک در یکی از گزارش‌های خود از این جلسات که گزارش‌ش هنوز مکالمه دو تن از افراد مؤثر کانون است، می‌نویسد:

شخصی به نام آرام ضمن تماس با نام‌برده بالا [سیاوش کسرایی] اظهار داشت... این شب شعر واقعاً مستهجن می‌باشد. اصولاً بعضی از شعرا مست بودند و تعدادی از آنها پشت میکروفون افتادند و واقعاً افتضاح به بار آوردند.^۱

تا خرداد ماه سال ۱۳۵۶ از سوی کانون نویسندگان اقدام خاصی مشاهده نمی‌شود تا این که جمع پنج نفره‌ای از اعضای کانون، صرفاً در اعتراض به سانسور کتاب و روزنامه، نامه سرگشاده‌ای خطاب به امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر منتشر کرده و بدین وسیله اعلام موجودیت کردند. امضاءکنندگان بیانیه جمعی از چپ‌گرایان و عناصر غیر مذهبی بودند.^۲



شب‌های شعر گوته

با این وضعیت، می‌توان از جناب آبراهامیان - که برگزاری شب‌های شعر را آغازگر خیزش انقلابی می‌داند - پرسید چگونه است که کانون نویسندگان می‌تواند ملتی را به خیزش وادارد اما خود این مجموعه و اعضایش هیچ نقش مؤثری در روند انقلاب ایفا نکند؟ پس از برگزاری شب‌های شاعران و نویسندگان، فعالیت‌های عمده کانون محدود به صدور اعلامیه، بیانیه و اظهار نظر در مورد مسائل روز بود که البته رنگ و بوی انقلاب - به معنای براندازی رژیم پهلوی و تأسیس حکومتی جدید - از آن استشمام نمی‌شود!

۱. سند ساواک، ۲۰/۱۴۶۹۹ هـ - ۱۱ - ۳۶/۷/۲۶ [۱۳۵۶ ش].

۲. محمد قبادی، همان، ص ۲۴۲.



از آن گذشته، اختلافات درونی آزاردهنده‌ای بین اعضای کانون حاکم بود که آنها را حتی در اداره تشکیلات کوچک خودشان نیز ناتوان کرده بود، چه رسد که بخواهند آغازگر تحولات گسترده سیاسی یا اجتماعی باشند! ساواک در یکی از گزارشات خود به اختلافات داخلی کانون اشاره کرده و می‌نویسد:

افراد مؤثر و به اصطلاح سرکردگان کانون مرتباً جلساتی جهت بحث و مشورت تشکیل می‌دهند؛ لیکن تاکنون نتیجه مثبتی عاید آنان نشده بلکه اختلافات را تشدید و علنی‌تر ساخته است. احتمال بروز چند دستگی در بین اعضای کانون و جبهه‌گیری‌های آینده دسته‌جات مختلف زیاد است.^۱

در سال ۱۳۵۷، برخی اعتراضات سیاسی توسط بعضی از اعضای کانون انجام شد اما هیئت دبیران در این حرکت‌های سیاسی نقشی نداشته و واکنش خاصی در برابر وقایع انقلابی انجام نمی‌دادند. در بررسی اسناد تاریخی، موارد محدودی از اقدامات انقلابی برخی از اعضای کانون نویسندگان مشاهده می‌شود. از جمله در ۳۰ آبان ۱۳۵۶ که «هما ناطق» و «نعمت‌الله میرزازاده» در مقابل دانشگاه آریامهر (شریف) دستگیر شده و پس از چند ساعت آزاد می‌شوند!^۲

بنابراین کانون نویسندگان، برخلاف ترسیم آبراهامیان، نه قانونی انقلابی، بلکه محفلی برای چپ‌گرایی بود که در اغلب اظهارنظرهای رسمی، به دنبال پیگیری مطالبات و منافع صنفی خود بودند. اختلافات درونی در کانون، غیر مذهبی بودن اعضا و نداشتن پایگاه مردمی، مانع از هر نوع اثرگذاری جدی اعلامیه‌های آنان در میان مردم می‌شد و این گروه در سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی، تنها می‌کوشید با پیگیری مطالبات صنفی، ابراز وجود نماید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای کانون نویسندگان با حمایت از منافقین و تجزیه‌طلبان در مسیر خیانت قرار گرفت. بعدها در حالی که مردم درگیر جنگ با عراق بعثی بودند، کانونی‌ها - که حالا دیگر شجاع شده بودند - بیانه‌های آتشینی در محکومیت آنچه سانسور و سرکوب آزادی بیان و قلم می‌نامیدند، صادر کرده و بهانه‌هایی برای حمله تبلیغاتی غرب علیه ایران به وجود می‌آوردند.

۸. معیار آبراهامیان برای شناسایی جرعه انقلاب چیست؟ از عبارات نویسنده در توصیف شب‌های شعر چنین فهمیده می‌شود که معیار نویسنده برای جرعه بودن یک واقعه، نقش آن

۱. سند ساواک، ۱۷۶۳۴/۲۰-۱۱-۲۳/۱۱/۳۶ [۱۳۵۶ ش].

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۵۰.



واقعه در ایجاد تظاهرات‌های همه‌گیر و مداوم در جامعه است.

بر اساس چنین معیاری می‌توان شهادت آقا مصطفی و قیام ۱۹ دی را از نخستین جرقه‌های انقلاب اسلامی در آبان سال ۵۶ دانست.^۱ چرا که با این دو واقعه مهم، انقلاب به مرحله بسیج اجتماعی و تظاهرات‌های فراگیر وارد شده است. اگر بر فرض محال بخواهیم این دو اتفاق اثرگذار را نادیده بگیریم، باز هم مدعای آبراهامیان قابل دفاع نیست؛ چه این که مدت‌ها پیش از شب‌های شعر، در دانشگاه تهران ناآرامی‌های ممتدی وجود داشت که بی‌ارتباط با حلقه شعر بود. در یکی از اسناد ساواک درباره دانشگاه تهران آمده است:

از آغاز سال تحصیلی جاری به علت اشتباهات فراوان مدیریت دانشگاه، امسال حوادث بی‌شماری را ناظر بوده و خواهیم بود... در حال حاضر یکی از مراکز اصلی سر و صداها دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است که از آنجا به جاهای دیگر و حتی به دانشگاه‌های دیگر سرایت می‌کند.^۲

آبراهامیان می‌کوشد تا تظاهرات مختلف دانشگاه آریامهر (شریف) را مبدأ تحولات بعدی بنامد؛ غافل از آن که حدود دو ماه پیش از مقطع مورد ادعا (۲۸ آبان)، دانشگاه تهران در اعتصاب به سر می‌برد و تظاهرات پی در پی دانشجویان دانشگاه تهران حتی صدای شاه را هم در آورد. شاه در اعتراض به اغتشاشات مستمر در دانشگاه تهران، دانشجویان تظاهرات‌کننده را افراطی و خائن نامید.^۳ دانشجویان دانشگاه تهران و شهرستان‌ها در ۱۲ مهر ماه ۵۷، در پاسخ به فراخوان عمومی روحانیون مبارز ایران دست به اعتصاب زدند.^۴ همچنین گاردین درباره اعتراضات دانشگاه تهران، در ۲۵ مهر ماه نوشت: «دانشجویان تهران یک هفته است که در اغتشاش و ناآرامی به سر می‌برند».^۵

ناآرامی‌های دانشگاه تهران به صورت مستمر ادامه داشته به طوری که در گزارش بخش

۱. البته اختلاف اساسی با نویسندگان غرب‌گرا مانند آبراهامیان، نادیده گرفتن خط ممتد مبارزات اسلامی مردم ایران در طول سال‌های پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ تا قیام خونین ۱۹ دی قم است. اغلب این گروه از نویسندگان، این برهه مهم تاریخی که هسته‌های مقاومت مردمی چونان آتش زیر خاکستر در حال پیدایش است، نادیده می‌گیرند و در نتیجه انقلاب اسلامی را از سال ۵۶ تحلیل می‌کنند که طبعاً در این نگاه، نقطه آغاز بسیار پراهمیت است و لذا با نسبت دادن جرقه انقلاب به جریان‌های خنثی یا التقاتلی و انحرافی، به دنبال وارونه‌نمایی در تحلیل نهضت عظیم اسلامی مردم ایران هستند.

۲. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۹۸.

۳. تقویم تاریخ انقلاب اسلامی ایران: خبرها و رویدادهای روزانه محرمانه و غیرمحرمانه مرداد ۱۳۵۶ - فروردین ۱۳۵۸، همان، ص ۳۰.

۴. همان، ص ۳۱؛ همچنین رک: فرزندان اسلام و قرآن، تهران، بنیاد شهید، بی‌تا.

۵. همان، ص ۳۰.



فارسی صدای ملی در ۳۰ مهر می نویسد: «وضع دانشگاه‌ها همچنان متشنج است.»^۱ آبراهامیان نه تنها از وقایع دانشگاه تهران غفلت می کند بلکه تظاهرات‌های مستمر و دامنه دار پس از شهادت آقا مصطفی را نیز کم رنگ جلوه می دهد. او از شهادت آقا مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ که به تظاهرات‌های عظیمی در اقصی نقاط کشور کشیده شد، سخنی به میان نمی آورد. در پی شهادت آقا مصطفی، موجی در کشور ایجاد شد که نه تنها قابل قیاس با تظاهرات دانشگاه آریامهر (شریف) و حتی وقایع دانشگاه تهران نبود بلکه باید ادعا کرد که تظاهرات دانشگاه شریف را باید تحت تأثیر آن دانست. بعد از انتشار خبر شهادت آیت الله سید مصطفی خمینی، سلسله مجالسی به منظور مراسم بزرگداشت ایشان در اقصی نقاط ایران برگزار گردید که اکثریت این مراسمات، واجد چند ویژگی ممتاز بودند:

این سلسله مراسم‌ها با محوریت علمای طراز اول در قم و سایر بلاد برگزار گردید و این مسئله هم بر وزانت محافل می افزود، و هم کار مأمورین امنیتی را در بر خورد با چنین مراسم‌هایی دشوار می ساخت و هم طیفی از روحانیون و مذهب‌یون دور از میدان سیاست را عملاً وارد گود می کرد.^۲

به رغم ایجاد یک پویش عمومی به منظور برگزاری مراسم‌های ختم توسط طیف‌های مختلف - اعم از مبارز و غیر مبارز - در رأس کار گزاران اجرایی و برگزار کنندگان مجالس عزاداری و ختم، روحانیون و سایر نیروهای انقلابی قرار داشتند. آنها با استفاده بهینه از موقعیت موجود، تلاش کردند از این واقعه بیشترین استفاده را در پیشبرد نهضت امام خمینی داشته باشند. گزارش‌های ساواک نیز در این مسئله نشان از «انجام مخالفان رژیم و برنامه‌ریزی آنها برای حداکثر استفاده از فرصت پیش آمده در کنار عزاداری است.»^۳ این مراسمات به صورت خودجوش و سراسری برگزار می شد و نخستین تجربه عملیات میدانی فراگیر در به صحنه کشاندن عموم مردم در میدان بود. تجربه‌ای که بعداً در کوران وقایع آتی، به بسیج عمومی توده‌های مردمی انجامید و مشروعیت سیاسی رژیم شاه را از بین برد و زمینه ساز سقوط رژیم گردید.

۱. همان.

۲. به عنوان نمونه، نخستین مجلس ختم بلافاصله بعد از انتشار خبر شهادت آقا سید مصطفی توسط آیت الله العظمی گلپایگانی برگزار شد و این مسئله نشان داد که طیفی از روحانیت طراز اول که تا پیش از این واقعه، آشکارا در میدان مبارزه حضور نداشتند، اکنون به شدت فعال شده‌اند؛ فعالیتی که گرچه به ظاهر، یک اقدام سیاسی محسوب نمی شد اما در نهایت به تقویت نهضت امام خمینی و مخالفت علنی با اقدامات رژیم انجامید.

۳. سجاد راعی گلوچه، بازتاب‌ها و پیامدهای رحلت اسرار آمیز آیت الله مصطفی خمینی به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۹۱، ص ۵۸.

در اکثریت قریب به اتفاق این مراسم‌ها، نام امام خمینی علناً و با عظمت یاد می‌شد و به دنبال آن مردم یکپارچه صلوات می‌فرستادند. بدین وسیله ممنوعیت ذکر علنی نام امام شکسته شد و این مسئله در افزایش شناخت عموم مردم نسبت به امام خمینی و تثبیت بیش از پیش جایگاه رهبری ایشان، بسیار مؤثر بود.

از جمله ویژگی‌های مجالس یادشده، اتحاد یکپارچه مخالفان رژیم و برگزاری مجالس ختم متنوع از سوی طیف‌های مختلف فکری و سیاسی، به صورت جداگانه یا مشترک با نیروهای مذهبی و روحانیان انقلابی است.^۱ در این جهت، فعال شدن نیروهای ملی-مذهبی بسیار قابل توجه است که یک نمونه از آن، حضور فروهر و برخی دیگر از همفکران او در مجلس ختم آقا مصطفی در مسجد اعظم قم است. همچنین برگزاری مجلس ختم آقا مصطفی در لبنان توسط شهید چمران و آقا سید موسی صدر، حرکت قابل تقدیر دیگری است که به بسیاری از سوء تفاهم‌ها و اختلاف‌ها بین نیروهای مستقر در لبنان و نیروهای فعال در نهضت امام خمینی پایان داد.^۲ پخش اعلامیه با ماهیت سیاسی و اعتراضی، در کنار اطلاع‌رسانی سایر مجالس ختم در شهرهای مختلف-یا همان شهر برگزاری مراسم-یکی از کارویژه‌های مهم این مجالس بود.

هم‌افزایی مبارزاتی-سیاسی و مشاهده حضور یکپارچه و پر شمار مردم در مجالس ختم آقا سید مصطفی، برای نخستین بار خفقان پلیسی رژیم را شکست و نهضت را از غربت در محدوده نخبگانی بیرون آورد و عموم مردم را درگیر نمود. با وجود این، می‌توان شهادت آقا سید مصطفی و وقایع بعد از آن را، اصلی‌ترین عامل زمینه‌ساز در جهت پیدایش «انقلاب اجتماعی» و «بسج توده‌ها» در جهت «تغییرات بنیادین» و «تغییر رژیم» تلقی کرد. بازخوانی اسناد تاریخی، ابعاد فراگیر واقعه شهادت آقا مصطفی خمینی را به دست خواهد داد.^۳

۹. جالب آن که کارگزاران امریکایی و انگلیسی نیز در گزارشات و خاطرات خود، برخلاف مدعای آقای آبراهامیان، جرعه نخست انقلاب اسلامی را واقعه خونین ۱۹ دی ۵۶ بر شمرده‌اند.

سفیر انگلیس در ایران می‌نویسد: «من حادثه ۹ ژانویه ۱۹۷۸ [۱۹ دی ۱۳۵۶ در قم] را

۱. همان.

۲. شهید مصطفی چمران گزارش مکتوبی از جزئیات این مجلس ختم نگاشته است. این یادداشت مربوط به نوامبر ۱۹۷۷ میلادی است، و در کتاب خدا بود و دیگر هیچ نبود، صفحات ۱۴۷-۱۴۲ چاپ شده است. رک: مصطفی چمران، خدا بود و دیگر هیچ نبود، مهدی چمران (گردآوری)، تهران، بنیاد شهید چمران، ۱۳۹۶.

۳. برای اطلاع تفصیلی در این باب رک: سهراب مقدمی شهیدانی و محمد خاکپور نصراله آبادی، «صاعقه سخنوری در غروب سپیده گشا»، پانزده خرداد، ش ۵۳، پاییز ۱۳۹۶، ص ۲۷۶-۲۴۷.



آغاز ماجرا می‌دانم.^۱

سولیوان نیز در یکی از گزارشات خود به وزارت خارجه امریکا در تاریخ ۱۱ خرداد ۵۷، با اشاره به مقاله روزنامه/اطلاعات علیه امام خمینی در ۱۷ دی ۵۶^۲ و تظاهرات‌های مردم در قم، می‌نویسد:

خشونت در قم که نزدیک به یک، دو جین کشته به بار آورد، آتش سرایت‌کننده‌ای از مخالفت دینی را بر پا ساخت که خود را طی ماه‌های بعد در وقایع کوچک مختلفی در سراسر کشور به طور منظم نشان داد.^۳ با وجود این، مدعای آبراهامیان، نه تنها در اسناد ساواک و گزارشات رسمی رژیم شاه رد می‌شود، در روایت غربی‌ها نیز کوچک‌ترین نشانه‌ای برای اثبات آن وجود ندارد و عجیب است که وی در مسئله‌ای به این درجه از وضوح، خدشه وارد کرده است.

۱۰. کم‌رنگ جلوه دادن بخش اصلی مبارزان انقلاب یعنی نیروهای مذهبی، یکی از عادت‌های آبراهامیان است. وی جریان‌ها و وقایع غیر مذهبی را برجسته کرده و در هر واقعه‌ای اسامی تک‌تک روشنفکران مرتبط با آن واقعه را نام می‌برد؛^۴ اما درباره وقایع مذهبی و رهبران مؤثر آن سکوت می‌کند. وی که یک کشته در تظاهرات آخرین شب شعر را برجسته می‌کند، درباره تظاهرات یزد یا تبریز سکوت کرده و اسامی افراد مؤثر یا سخنرانان مراسم‌ها را نمی‌برد.^۵

به طور خلاصه آبراهامیان به دلیل علقه فکری با کانون نویسندگان به دنبال پیدا کردن نقشی برای این محفل رنگ و رو رفته، منزوی، بی‌تحرك و از هم پاشیده در یکی از بزرگ‌ترین و اصیل‌ترین جنبش‌های مردمی در تاریخ معاصر است؛ بنابراین محفل شب‌های شعر چنین کانونی را برجسته کرده و آن را جرقه تحولات انقلابی می‌نامد. وی برای توجیه نظر خویش ناچار به تحریف تاریخ شب‌های شعر و غلو در آمار شرکت‌کنندگان در این مراسم می‌شود. آبراهامیان، شاعران و نویسندگان مزبور را که فاقد هر نوع ستیزه‌جویی انقلابی با رژیم بوده‌اند، مبدأ تحولات انقلابی تلقی کرده و سایر اعتراضات انقلابی و مستمر در زمان

۱. آنتونی پارسونز، *غرور و سقوط (ایران ۱۳۵۷-۱۳۵۲)*، ترجمه سید محمدصادق حسینی عسکرانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۵.

۲. *اطلاعات*، ۱۷/۱۰/۱۳۵۶، ش ۱۵۵۰۶.

۳. *اسناد لانه جاسوسی*، شماره ۱۲، دخالت‌های امریکا در ایران (۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، بی‌تا، ص ۱۳۴.

۴. به عنوان مثال در موارد متعددی اسامی بازرگان، سنجابی، متین‌دفتری، نزیه، فروهر، لاهیجی، صدیقی، مقدم‌مراغه‌ای و حاج معینیان و... را برجسته می‌کند و اصرار دارد که کم‌ترین وقایع مربوط به ایشان را پوشش دهد. رک: پروانه آبراهامیان، همان، ص ۶۳۶-۶۲۷.

۵. همان، ص ۶۲۶.



شهادت آقا مصطفی خمینی و تظاهرات‌های دانشگاه تهران را نادیده می‌انگارد. وی همچنین اصرار دارد که تظاهرات پس از آبان‌ماه را متأثر از تظاهرات مورد ادعای خویش در دانشگاه آریامهر (شریف) بداند؛ اما بر اساس اسناد موجود، انگیزه بسیاری از ناآرامی‌های دانشجویی مثل تظاهرات ۲۴ آبان در دانشگاه تهران یا تظاهرات دانشجویان در ۳۰ آبان ۱۳۵۶، ابتدا شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و موجی که پس از این شهادت ایران را فرا گرفت، سفر شاه به آمریکا و سفر انور سادات به اسرائیل بوده است.^۱

۱. ه. موحّد، *رفرم تا انقلاب*، بی‌جا، سروش، بی‌تا، ص ۴۱.



۱۳۳

دوره سوم ■ سال شانزدهم ■ شماره ۵۷ ■ پاییز ۹۷

مناسبت‌ها



ظرفیت‌های بی‌نظیر یک تبعیدی

جستارهایی پیرامون فراز آخر زندگی آیت‌الله شهید سیدمصطفی خمینی

دکتر سید حمید روحانی

این مقاله قصه و افسانه نیست. روایتی تحلیلی و مستند از فراز پایانی زندگی حکیم و فقیهی وارسته و انقلابی است که هویت و اصالت او در پس عظمت انقلاب اسلامی و شخصیت امام خمینی نهفته است. کمتر کسانی اندازه واقعی و منزلت اصلی او را در به ثمر رسیدن انقلاب کبیر اسلامی دریافته‌اند. و کمتر کسانی هستند که اشتیاقش به استقلال و آزادی و آزادی را مبنای فهم شخصیت پیچیده، دشمن‌ستیز، جریان‌شناس، باهوش، قاطع و در عین حال صمیمی و مهربان و متکی به خود او را درک کرده باشند. نویسنده این مقاله با همه تلاش‌های گرانقدری که برای رمزگشایی از زندگی درس‌آموز این شهید بزرگ به خرج داده است، خود معترف است که مجملی بیش، از شخصیت او عرضه نکرده است. جامعه ما و حتی محققانی که در فهم شخصیت این شهید سعید، شکیبایی به خرج دادند، از بی‌عدالتی‌هایی که نه تنها بر سیدمصطفی بلکه بر پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی و رهبر انقلاب اسلامی، خمینی کبیر روا داشته‌اند عمیقاً آگاه نیستند.

جلد پنجم مجموعه نهضت/امام خمینی که به همت تاریخ‌نگار انقلاب اسلامی سید حمید



روحانی تدوین شده است، با هدف توصیف خطوط اساسی شخصیت، تفکرات، اقدامات و منزلت سیاسی و شأن علمی و اخلاقی به شهید سید مصطفی خمینی اختصاص یافته و با عنوان شهید ثانی/ از سلاله/ امام خمینی در دست انتشار می‌باشد. این مقاله برگرفته از فراز پایانی زندگی آیت‌الله سید مصطفی خمینی و تلاش‌های او در تبعید، برای به ثمر نشستن نهضت امام خمینی است. از نویسنده محترم که اجازه گزینش این مقاله را به فصلنامه داده‌اند سپاسگزاریم و امیدواریم انتشار کامل جلد پنجم که مربوط به این شخصیت عزیز است در معرفی بخش دیگری از زوایای ناگفته فرآیند نهضت امام خمینی مؤثر باشد.

فصلنامه پانزده خرداد

مقدمه

«خون بر شمشیر پیروز است»... این حقیقتی است که در تاریخ بارها مورد آزمون قرار گرفته و به اثبات رسیده است. با نگاهی گذرا به تاریخ، با چشمان دل می‌توان دید که خون مظلومان و بیگناهان پایه‌های قدرت و سلطنت قایلیان، نمرودیان، فرعونیان، سفیانیان، یزیدیان، امویان و عباسیان را در هم شکسته و کاخ‌های خون‌پایه شاهان ستمگر و بیدادگر را با خاک یکسان ساخته است.

آن روز که یزیدیان فاجعه خونین عاشورا را پدید آوردند و حضرت امام حسین (ع) و یاران او را به خاک و خون کشیدند، هیچ گاه باور نمی‌کردند که خون به ناحق ریخته آن شهیدان، دودمان اموی را به آتش بکشد و از آنان در تاریخ نشانی جز ننگ باقی نماند اما راه حسین و مکتب عاشورا جاویدان شود و در شام مرکز تخت و سلطنت یزید، مرقدی منسوب به دختر سه‌ساله آن حضرت شکوه و جلال ویژه‌ای یابد و پیروزی خون را بر شمشیر به نمایش بگذارد. حاکمان عباسی که امامان معصوم و یاران مظلوم آن بزرگواران را یکی پس از دیگری ناجوانمر دانه به شهادت رساندند، بر این باور بودند که با این جنایت، مقام و سلطنت را برای همیشه از آن خود ساخته و حیات جاودان یافته‌اند!! لیکن می‌بینیم که امروز از هارون و مأمون و دیگر جنایتکاران عباسی جز روسیاهی و بی‌آبرویی نامی نمانده است اما مقام والای حضرت رضا (ع) در طوس ابدی و همیشگی است و پیروزی خون را بر شمشیر فریاد می‌کند.

چنانکه انقراض دودمان‌های پادشاهی در ایران از دوران باستان تا رژیم بی‌ریشه پهلوی، فریادگر پیروزی خون بر شمشیر و چیرگی حق بر باطل است. رضاخان و محمدرضا با یک دنیا روسیاهی و ننگ ابدی نابود شدند، لیکن مدرس‌ها، مردان همیشه‌زننده تاریخ‌اند و راه و

آن روز که یزیدیان فاجعه خونین عاشورا را پدید آوردند و حضرت امام حسین (ع) و یاران او را به خاک و خون کشیدند، هیچ گاه باور نمی کردند که خون به ناحق ریخته آن شهیدان، دودمان اموی را به آتش بکشد و از آنان در تاریخ نشانی جز ننگ باقی نماند اما راه حسین و مکتب عاشورا جاویدان شود

نامشان بر تارک تاریخ می درخشد و برای هر نسلی، در هر عصری پیام‌های پندآمیز و عبرت انگیز دارند. آن روز که دستگاه مخوف ساواک به فرمان شاه آیت الله مجاهد حاج سیدمصطفی خمینی را به شهادت رسانید، بر این باور بود که با این جنایت رژیم شاهنشاهی را از خطر خمینی دیگر برای آینده آسوده خاطر ساخته و امام را با یک مصیبت دردناک روبه رو کرده و از مبارزه بی‌امان بر ضد رژیم شاه باز داشته است!! آن جنایت پیشگان خون آشام هیچگاه گمان نمی کردند که خون آن عالم مجاهد، توفانی

کاخ برانداز در ایران پدید آورد، نهضت را فراگیر سازد و انقلاب اسلامی را به همراه داشته باشد. واقعیت این است که رژیم شاه و اصولاً همه زورمداران و کاخ‌نشینان از تاریخ غافل‌اند و از سرگذشت گذشتگان هیچ گاه نمی‌توانند عبرت بگیرند؛ زیرا که عبرت‌پذیری از تاریخ، از آن دانشمندانی است که از عقل و خرد سالم بر خوردار باشند، لیکن آن فرومایگانی که از شهوت مقام و قدرت کر و کور شده‌اند راهی برای خردورزی و اندیشیدن ندارند، نه از گذشته درس می‌گیرند و نه به آینده می‌توانند بیندیشند و کبر و نخوت و خودخواهی آنان را به قلدری، خودکامگی و زورمداری می‌کشاند و زمینه سقوط آنان را به دست خودشان هموار می‌سازد و این سرنوشت همه طاغوتیان و قلدرمآبانی است که بر سر نیزه تکیه می‌کنند و بر این باورند که با قدرت سر نیزه می‌توانند مقام و سلطنت و تاج و تخت را برای همیشه از آن خود سازند و سنت خداوند را به سود خویش تغییر دهند! غافل از اینکه سنت خداوندی تغییرناپذیر است و سر نیزه و شمشیر نمی‌تواند خون بیگناهان را از جوش و خروش فرو نشاند و انتقام مظلومان را از ستمگران و سفاکان روزگار باز نستاند.

اکنون در آستانه چهل و یکمین سالروز شهادت حاج سیدمصطفی خمینی قرار داریم؛ ابرمردی که شهادت او خون تازه‌ای در کالبد نهضت اسلامی ایران جاری ساخت، خفقان حاکم را در هم شکست، شب و سیاهی و تیرگی و ظلمت را پایان بخشید و خورشید زندگی‌ساز انقلاب اسلامی را فروزان ساخت و در میان ملت نستوه و فداکار ایران نور پاشید و خروشی رعده‌آسا و توفان‌زا پدید آورد و بیش از شانزده ماه از شهادت او نگذشته بود که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و نظام کثیف شاهنشاهی برای همیشه به زباله‌دان تاریخ رفت. حاج سیدمصطفی افزون بر کسب معنویت در مکتب امام، از دیدگاه‌ها، تحلیل‌ها و گفتمان



انقراض دودمان‌های پادشاهی
در ایران از دوران باستان تا رژیم
بی‌ریشه پهلوی، فریادگر پیروزی
خون بر شمشیر و چیرگی حق بر
باطل است

سیاسی امام نیز بهره‌های فراوانی برد. حضور در نشست‌ها و گفت‌وگوهای امام با رجال روحانی و شخصیت‌های سیاسی، او را از نظر فکری و سیاسی کاملاً رشد و توانایی بخشید؛ روش معنوی و سیاسی امام را گام به گام دنبال می‌کرد و آن را به درستی به

کار می‌بست و از حوادث و جریان‌های پشت پرده که به امام می‌رسید، نیز آگاهی می‌یافت و در متن مسائل سری و محرمانه کشور قرار می‌گرفت.

از سوی دیگر، حضور حاج سیدمصطفی در میان حوزه و در سطح جامعه آن روز که آبدستن حوادث گوناگون بود، در ساختار فکری او تأثیر بسزایی داشت. حاج سیدمصطفی بیش از هفده سال نداشت که به سلک روحانیت در آمد و به عنوان یکی از طلاب فاضل، دروس حوزوی و علوم انسانی را دنبال کرد و در کنار تحصیل، آن چه در سطح حوزه و جامعه می‌گذشت را نیز زیر نظر داشت و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌داد.

متن حاضر فرازی از دوره پایانی زندگی این شخصیت عزیز در دوران تبعید است که امیدواریم به شناخت دقیق و عمیق منزلت آن شهید در انقلاب اسلامی کمک کند.

تبعید بی‌بازگشت

روز سه‌شنبه ۱۳ مهر ماه ۱۳۴۴ (۹ جمادی‌الثانی ۱۳۸۸) هواپیمای حامل امام و سیدمصطفی در فرودگاه بغداد به زمین نشست. یکی از مقامات ساواک گزارش داده است: ... امروز صبح به وسیله سرویس به اینجانب اطلاع رسیده که آقای خمینی و فرزندش در ساعت ۷:۵۰ مورخ ۱۵ اکتبر ۶۵ استانبول را ترک کردند.

امام و سیدمصطفی پس از پیاده شدن از هواپیما رهسپار کاظمین شدند. سیدمصطفی روایت می‌کرد که امام در فرودگاه بغداد سر کرایه تاکسی چانه می‌زد و سوار نمی‌شد. به شوخی گفتم تا مأموران عراقی سر نرسیده‌اند و ما را دستگیر نکرده‌اند بیایید برویم و امام را وادار کردم که سوار تاکسی شوند. ساعتی بعد در مسافرخانه جمالی در کاظمین اتاقی گرفتند و به استراحت پرداختند. امام پس از درنگی کوتاه روانه حرم مطهر شد. سیدمصطفی کوشید تلفنی با شیخ نصرالله خلخالی در نجف ارتباط بگیرد لیکن او را نیافت. با بیت سیدابوالقاسم خوبی ارتباط برقرار کرد و ورود خود و امام را به پیشکار منزل که در آن ساعت تنها در آنجا بود، خبر داد. صاحب مسافرخانه جمالی به نام عبدالامیر جمالی که تا آن لحظه امام



و سید مصطفی را نشناخته بود، از گفت و گوی تلفنی سید مصطفی با نجف دریافت که این میهمانان تازه وارد چه کسانی هستند؛ از این رو، بی درنگ مقدم آنان را گرمی داشت و منزل دربستی در دسترس آنها قرار داد.

سید مصطفی در روز جمعه ۲۳ مهر ماه ۱۳۴۴ همراه امام وارد نجف شد و در برخی از دید و بازدیدها با امام بود لیکن پس از پایان این مراسم، راه خویش را در پیش گرفت؛ راه تحصیل و تهذیب؛ راه پژوهش و تحقیق و خودآموزی؛ راه برنامه ریزی برای سامان

بخشیدن به نیروهای مبارز برون مرزی و راهنمایی آنها از نظر فکری و اخلاقی و باز داشتن آنان از فرو غلتیدن در وادی گمراهی و کز راه الحاد و انحراف و تباهی و پیشگیری از اینکه نیروهای مبارز و مسلمان ناآزموده آلت دست شبکه های جاسوسی قرار بگیرند و به جای خدمت به دین و میهن برای دشمنان اسلام و ملت ایران پادویی کنند و آب به آسیاب دشمن بریزند. (در جای خود درباره این رسالت سید مصطفی به بررسی خواهیم نشست).

سید مصطفی برخلاف روش بیشتر آقا زاده ها و آیت الله زاده ها که تلاش می کنند از جایگاه پدر برای خود اعتبار به دست آورند و در بیت پدر جولان می دهند و فرمان فرمایی می کنند، خود را به کلی از بیت امام دور نگاه داشت و از آن گونه روش های آقا زادگی که به از خود باختگی و ضعف نفس اشاره دارد، دوری گزید.

مصطفی در دوران زندگی عارفانه و زاهدانه خویش به این نکته باریکتر ز مورسید که از آفت ها و آسیب های شکننده و نکبت بار برای پیشوایان روحانی و عالمان دینی، جولان دادن آقا زاده ها و آیت الله زاده ها در بیت آنها است که تلاش می کنند با نام و مقام پدر خویش، جاه و مقام و اقتداری به دست آورند و فرمان فرمایی کنند و بساط بریز و پپاش راه بیندازند و زندگی اشرافی و سلطنتی برای خود تدارک ببینند، برای خود ریاست و برای پدر فضاحت، سرشکستگی و بی آبرویی به بار آورند و حریم مرجعیت و روحانیت را آلوده کنند.

سید مصطفی از دورانی که خود را شناخت این واقعیت را به درستی دریافت که امام حرکت با همراهان و با دبدبه و کبکبه را دور از شأن یک عالم اسلامی که از فضایل اخلاقی و صفات خدایی برخوردار است، می داند و هرگز و هیچگاه رخصت نمی دهد که در رفت و آمدها مشتی



ولنگار و بی‌کار به نام «اطرافی» او را همراهی کنند. این روش و منش امام به سیدمصطفی آموخت که در بیت امام جای آقازاده و آقازادگی نیست؛ جای فروتنی و کرنش در برابر بندگان محروم خدا و گرامی داشتن قدوم مراجعه کنندگانی است که با امید و آرزو به بیت رهبر و مرجع خویش گام می‌گذارند و آنجا را پناهگاه خود می‌دانند.

سیدمصطفی در نجف با بیرونی امام هیچگونه ارتباطی نداشت و دخالتی نمی‌کرد. مانند دیگر روحانیان، روزانه به بیرون می‌آمد، ساعتی می‌نشست، با دوستان و دیدار کنندگان گپ‌و‌گفت و گاهی بحث علمی داشت، لیکن از اینکه چه کسانی به دیدار امام می‌روند و چه کسانی نباید و نشاید با امام در اندرون دیدار کنند کاری نداشت و نظری نمی‌داد؛ چون به درستی می‌دانست که امام بهتر از دیگری و دیگران می‌داند و آگاهی دارد که با چه کسانی نباید دیدار و گفت‌وگوی خصوصی داشته باشد و آنان را به نزد خود نپذیرد. امام ایرانیانی را که در کشورهای دیگر می‌زیستند آن‌گاه که به عنوان دانشجو یا تاجر و کاسب درخواست دیدار داشتند با رویی باز می‌پذیرفتند و به آنان رهنمود می‌دادند، لیکن آن‌گاه که شماری به بیت امام آمدند و برای او پیام فرستادند که چند تن از اعضای جبهه ملی می‌خواهند با شما دیدار کنند از پذیرفتن آنها خودداری کرد. تیمور بختیار، سید موسی اصفهانی، محمود پناهیان و از این دست عناصر مرموز و به اصطلاح «مجهول‌الهویه» هرگز به دیدار ویژه و خصوصی با امام دست نیافتند و نتوانستند از جایگاه امام بهره‌ناروا بگیرند.

البته سیدمصطفی درباره کسانی که به بیت امام در نجف رفت و آمد داشتند و اگر در بیرونی سخن نامناسبی مطرح می‌کردند و یا حتی حضورشان در بیرون دور از شأن بیت امام شمرده می‌شد، امام را در جریان قرار می‌داد. اصولاً سیدمصطفی در این رفت و آمد کوتاه‌مدت به بیرونی، آنچه را که می‌دید و می‌شنید به امام گزارش می‌داد لیکن شخصاً دخالتی نمی‌کرد.

یکی از جریان‌هایی که مایه رنج سیدمصطفی بود برخی از کسانی بودند که بیرونی را اداره می‌کردند و مسئول پذیرایی میهمانانی بودند که به بیت می‌آمدند. سیدمصطفی بر این نظر بود که این کسان از آداب و اخلاق برخورد با میهمانان و مراجعه کنندگان بی‌بهره‌اند و آداب معاشرت را بلد نیستند. او معتقد بود نوع نشست و برخاست آنها دور از آداب و اخلاق اجتماعی است؛ لذا در این باره کاستی‌ها و نادرستی‌ها را به امام یادآوری می‌کرد، لیکن امام این کاستی را در برابر ایمان، اخلاص، تعبد و پاکی روح آنها که بیرونی را اداره می‌کردند، ناچیز می‌دید. در آن دیار غربت امام چه کسانی را می‌توانست در بیت بیاورد که اطمینان یابد نفوذناپذیر و استوارند؟ چه بسا کسانی به ظاهر شیرین‌زبان، خوش‌برخورد، مؤدب به آداب

سید مصطفی بر خلاف روش بیشتر آقازاده‌ها و آیت‌الله‌زاده‌ها که تلاش می‌کنند از جایگاه پدر برای خود اعتبار به دست آورند و در بیت پدر جولان می‌دهند و فرمان‌فرمایی می‌کنند، خود را به کلی از بیت امام دور نگاه داشت و از آن گونه روش‌های آقازادگی که به از خود باختگی و ضعف نفس اشاره دارد، دوری گزید

و کاردان باشند لیکن کاستی‌هایی داشته باشند که دشمن بتواند از آن بهره‌ناروا گیرد، در آنان نفوذ کند و در کنار امام جاسوسانی بگمارد! امام تا روزی که در نجف می‌زیست آن پاکبختگان دلسوز و وفادار را که به راستی دلباخته و فدایی امام بودند از مسئولیت بیرونی کنار نگذاشت و سید مصطفی نیز پیوسته از نابلدی و ناکارایی آنها در برخورد با مراجعه‌کنندگان به بیت ناخشنود بود لیکن تغییری نمی‌توانست صورت دهد.

سید مصطفی پس از استواری در نجف، در درس‌های یکایک علما و بزرگان آن حوزه مدتی حضور یافت و با شیوه تدریس و تحقیق و بررسی آنها از نزدیک آشنا شد و دریافت که حوزه نجف مطلب نو و تازه‌ای ندارد که برای او در خور بهره‌گیری باشد و از دروس آن حوزه بی‌نیاز بود لیکن محصلان آن حوزه به علم و دانش او نیازی مبرم داشتند و با اصرار و پافشاری آنها سید مصطفی به تدریس فقه پرداخت و نوآوری‌های ژرف و ظریفی در مسائل علمی و فقهی مطرح کرد و به شاگردان خود آموخت. سید مصطفی در علوم اسلامی هرگز دنباله‌رو و پیرو نبود. او آنچه را می‌شنید با تیزبینی و ریزبینی ژرفی مورد بررسی قرار می‌داد و چه بسا در مواردی با دلایل منطقی آن را رد می‌کرد. از این رو، در مسائل علوم حوزوی (فقه و اصول) در موارد زیادی با مبانی امام اختلاف نظر داشت و دیدگاه‌های امام را رد می‌کرد.

سید مصطفی تنها آیت‌الله‌زاده‌ای بود که در سنین جوانی (۳۵ سال) در حوزه نجف درس خارج می‌گفت و این کلاس درس او بیش از ده سال تداوم داشت و نکته‌های نو و در خور توجهی در بحث او دیده می‌شد. گزارشگر ساواک نیز در گزارشی پس از بررسی جایگاه والای امام در نجف، درباره حوزه درس سید مصطفی چنین نظر داده است:

... سید مصطفی خمینی هم در نجف درس خارج را شروع کرده و شاگردانی دورش جمع کرده، به آنها پول می‌دهد و ادعای آیت‌اللهی و مرجعیت دارد....



خمینی‌ها

شماره ۵۷

درجه فوریت

مزارش خبر

۱ - از ۳۱۲	۷ - منبع
۲ - از ۳۱۲	۸ - منشأ
۳ - شماره گزارش	۹ - تاریخ وقوع
۴ - تاریخ گزارش	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
۵ - پیوست	۱۱ - تاریخ رسیدن خبر برهمه‌ملاحظات محل
۶ - گیرندگان خبر	۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع: موقعیت خمینی در عراق / عطف / پیرو

با مطالعات و مشاهداتی که در نجف اشرف در مورد وضع و موقعیت خمینی بعمل آمد، چگونگی هرج و مرجع خمینی در نجف اشرف بسیار آبرومندانه شده و روز بروز بهتر می‌شود. در میان فضلا و علمای نجف اشرف بطور بسیار آبرومندانه‌ای برای خود جا باز کرده است و موقعیت خوبی بدست آورده. در حال حاضر یکماه در میان بگمه طلاب حوزه علمیه نجف، کربلا، کاظمین و سامرا، شهریه می‌پردازد و همه ماهه بطور مرتب بطلاب شاگرد خود و اربابش حقوق می‌دهد. فرزندش سید مصطفی خمینی هم در نجف درس خارج را شروع کرده و شاگردانی در درس جمع کرده و آنها پول می‌دهد و ادعای آیت‌الهی و مرجعیت دارد. شیخ نصرالله خلخالی، مقیم نجف اشرف که از تجار بزرگ آنجا است و بین علما و طلاب معروفیت و نفوذی دارد از خمینی شدیدا حمایت می‌نماید و همواره فعالیت می‌نماید که طلاب به نماز و درس خمینی شرکت نمایند و طلاب را شغلا بدرون نماز خمینی میبرد و در بزرگ جلوه دادن خمینی کوشش زیادی بعمل آورده و توانسته است در این مدت کوتاه حوزه علمیه را متوجه خمینی نماید. نظریه منبع خبر - چنانچه وضع به همین نحو ادامه یابد و خمینی در نجف بماند و در آنجا به نزدیکی موقعیت بسیاری مناسقی بدست خواهد آورد و اینک توقف خمینی در نجف آرزوی قلبی وی بوده و ونحو مطلوبی از این موقعیت بهره برداری میکند چنانچه یکی در تفرات مراجع حاضر در نجف که پیرو شده اند (مانند حکیم و شاهرودی) فوت نمایند مسلما مرجع تقلید مطلق خبر باهد شد با طرز تکی که در او است عقیده مردم بوی و اطرافیان سود چود و مغرب که در او را گرفته اند بدیهی است. کلاهی بوجود خواهد آورد. نظریه رهبرمصلیات - باتوجه بموقعیتی که خمینی برای خود دست و پا کرده چنانچه وضع به همین نحو پیش رود نظریه منبع خبر مورد تأیید میباشد. مقرر فرمایند چگونگی رایان سازمان ابلاغ نمایند. ق

اصل در بزرگترین مراکز
در بزرگترین مراکز
مستنداتی که موجود است

مهر خدای محترم
شماره ۵۷

۹۸۰۱۱

سید مصطفی تنها آیت الله زاده‌ای بود که در سنین جوانی (۳۵ سال) در حوزه نجف درس خارج می‌گفت و این کلاس درس او بیش از ده سال تداوم داشت و نکته‌های نو و در خور توجهی در بحث او دیده می‌شد

البته برخلاف آورده این گزارشگر، سید مصطفی به شاگردان حوزه درس خود نه هیچگاه پول می‌داد و نه پولی داشت تا بتواند به کسی کمک کند و خود با زندگی طلبگی می‌ساخت و با سختی می‌گذراند. افزون بر این، از سید مصطفی رفتار و روشی که نشان‌دهنده چنین ادعایی باشد، هرگز دیده نمی‌شد. مانند یک طلبه با دیگران حتی با شاگردان نشست و

برخواست می‌کرد و کوچکترین رفتاری و کرداری که از خود بر تربینی و شائبه مرجعیت نشان داشته باشد، از او سر نمی‌زد. ادعای اینکه سید مصطفی ادعای آیت اللهی و مرجعیت دارد، ریشه در دغدغه درونی مقامات و پادوهای ساواک داشت که از وجود سید مصطفی برای آینده خود احساس خطر می‌کردند.

سید مصطفی در نجف به رغم اینکه هیچگونه زمینه‌ای برای مبارزه با رژیم شاه نداشت، هیچگاه از رسالت مقدس مبارزه با ظلم و ظلمه و استواری نهضت اسلامی باز نماند و صرفاً به درس و بحث و دیگر امور حوزوی (زیارت و عبادت خشک و صوری) سرگرم نشد. مردم ستم‌دیده کشورش را از یاد نبرد. جو حاکم بر نجف که سیاست و پرداختن به مسائل سیاسی را دون شأن روحانیت و مرجعیت می‌پنداشتند، در او کارگر نشد و نتوانست او را به سستی، بی‌تفاوتی و آسوده‌طلبی بکشاند. او یک سلسله برنامه‌هایی را در راه تداوم مبارزه از تبعیدگاه و انگیختن ایرانیان برون‌مرزی به خشم و خیزش و خروش بر ضد شاه به کار بست که برخی از آنها در پی می‌آید.

در این بخش اهم فعالیت‌های وی در تحکیم نهضت امام خمینی در دوران تبعید، مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱. سامان‌دهی و راهنمایی

در پی تبعید امام به نجف اشرف در سال ۱۳۴۴ ش برخی از جوانان روحانی از روی فشار و اجبار و یا برای دلبستگی به امام به عراق روی آوردند و در حوزه نجف جای گزیدند. نیز برخی از مبارزان باورمند به اسلام برای آموزش چریکی در پادگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین آهنگ عراق کردند و دیگر زمینه بازگشت به ایران را نیافتند و در عراق، سوریه و لبنان ماندگار شدند. این نیروها از چند جهت در خطر بودند: از جهت گروه‌های سیاسی اروپانشین مانند: حزب توده، کمونیست‌ها، مائوئیست‌ها،



مصدقی‌ها (جبهه ملی - نهضت آزادی) و برخی از عناصر مرموزی که در انجمن اسلامی دانشجویان فارسی‌زبان در اروپا، آمریکا و کانادا نفوذ داشتند.

از جهت برخی از مهره‌های سوخته و فرسوده شبکه‌های جاسوسی که در آسیای غربی پرسه می‌زدند و به هر قدرتی که به آنها بها دهد سر می‌سپردند.

از جهت جریان مرموزی که زیر نام «مجاهد» و با عنوان «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» بازیگر صحنه شده بودند.

این گروه‌ها و جریان‌ها در گام نخست تلاش داشتند که به نوعی در امام نفوذ کنند و از امام در راه نقشه‌ها و نیرنگ‌ها و اعراض و امیال باندی و حزبی خود بهره‌برداری ناروا کنند و آن گاه که دریافتند امام نفوذناپذیر است و جریان‌ها و گروه‌های ناباب و مرموز را نزد او راهی و جایی نیست، بر آن شدند در میان جوانان روحانی که به ناحق و دور از واقعیت «اطرافی» امام خوانده می‌شدند، رخنه و نفوذ کنند و عناصر ساده‌اندیش و ضعیف‌النفس را بیابند و در خدمت گیرند و از راه آنها و به کمک آنها بتوانند از امام بهره‌ناروا بگیرند و حرف‌ها و اندیشه‌های خود را به وسیله این ساده‌اندیشان خودباخته به امام دیکته کنند و از این راه و نیروی معنوی و مردمی امام را به کار گیرند.

سیدمصطفی خمینی به رغم این که به درستی می‌دانست و باورمند بود به این که چند روحانی جوان ناآزموده هیچگاه و هرگز نمی‌توانند در راه و اندیشه و مرام و مکتب امام، کوچک‌ترین تأثیر و تردیدی پدید آورند، از این که جوانان روحانی از روی ناپختگی، ساده‌لوحی و ناآگاهی، آلت دست این و آن شوند، سخت رنج می‌برد و با همه توان تلاش می‌کرد که از لغزش و فریب این جوانان پیشگیری کند و آنان را از بیراهه‌پویی باز دارد. این هشداردهی و بازدارندگی سیدمصطفی نسبت به جوانان روحانی از چشم گروه‌ها، جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی برون‌مرزی پنهان و پوشیده نمی‌ماند و آنان را نسبت به او سخت خشمگین و آشفته و آزرده می‌ساخت و به جوسازی و سمپاشی بر ضد او و او می‌داشت و توطئه‌ها و ترفندهایی برای زیر سؤال بردن و ترور سفید آن مجاهد راستین به کار گرفته می‌شد و هر دولت و دسته و گروه و جریانی به شیوه و شگردی با او دشمنی و خصومت می‌ورزیدند.

از حزب بعث عراق که سخت دنبال تسلط بر حوزه نجف به ویژه بیت امام بودند و برای فریب ما می‌گفتند: «ما می‌خواهیم به شما مساعدت کنیم تا در دیار غربت با پنیر و صمون^۱ نگذرانید!» تا پادوهای ساواک که از روز ورود امام به نجف، دنبال آن بودند که مهره‌ای

۱. صمون، نوعی نان ماشینی در عراق مانند نان سفید ساندویچی در ایران است که بیشتر قوت‌نادران و تهیدستان می‌باشد.



در کنار امام بگمارند و برای برآورده کردن این آرزوی دیرینه به آب و آتش می‌زدند. نیز جاسوسان دو طرفه کا. گ. ب (سرویس جاسوسی شوروی سابق) و سازمان سیا (سرویس جاسوس امریکا) و... مانند محمود پناهیان شتربانی و مهره ورشکسته، فاسد و بی‌آبرویی مانند موسی اصفهانی، نیز عناصر لیبرال و غرب پرستی مانند بنی‌صدر، قطب‌زاده، ابراهیم یزدی و صادق طباطبایی که به‌ظاهر از امام دم می‌زدند لیکن از تز استعماری «اسلام منهای روحانیت» پیروی می‌کردند، تا مهره‌های فریب‌کار و بازیگر «سازمان مجاهدین خلق» و گروه‌های مارکسیستی، مائوئیستی و... همگی سیدمصطفی را خار راه خود می‌دیدند و نسبت به او دشمنی می‌ورزیدند و بر ضد او جوسازی می‌کردند. لیکن او بی‌اعتنا به این جوسازی‌ها و نیرنگ‌بازی‌ها، رسالت مقدس خود را در راه رویارویی با فریب‌کاران، حيله‌گران و نابکاران به درستی دنبال می‌کرد. جوسازی و هوچی‌بازی بر ضد سیدمصطفی تا آن پایه بود که روزی امام به سیداحمد گفته بود: «مصطفی خیلی مظلوم است.»

یادآوری این نکته در این بخش بایسته است که به رغم تلاش شبانه‌روزی سیدمصطفی، برخی از جوانان روحانی از لغزش و خطا و افتادن در دام شیادان بی‌آبرو و رسواایمن نماندند. آقای سیدمحمود دعایی پس از آن که در برهه‌ای نسبت به قطب‌زاده و صادق طباطبایی سمپاتی داشت، سرانجام رسماً به «سازمان مجاهدین خلق» پیوست و در خدمت آنان قرار گرفت. مأموریت اصلی او واداشتن امام به پشتیبانی از آن سازمان بود. لیکن در این مأموریت به هر حيله‌ای چنگ زد شکست خورد و نتوانست امام را بفریبد. شیخ حسن کربوبی نیز در واپسین سال زیست امام در عراق به ساواک سرسپرد و در خدمت رژیم شاه قرار گرفت اما او نیز در مأموریت خود که آگاهی و اطلاع از برنامه‌ها و اهداف امام بود، ناکام ماند.

۲. فراخوانی به آموزش پارتیزانی

برنامه دیگری که سیدمصطفی در نجف به شدت روی آن پای می‌فشرد و به آن اهمیت می‌داد انگیختن جوانان روحانی - که به امام و به آن شهید نزدیک بودند - به فراگیری آموزش‌های چریکی و نظامی طبق دستور قرآنی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»^۱ بود. او خود نیز آموزش‌های نظامی را فرا گرفته بود. آقای شیخ حسن مهاجر (یزدی‌زاده) با برقراری ارتباط با بعضی‌ها دوره کامل چریکی را با انواع سلاح‌ها آموزش دیده و به سیدمصطفی در درون منزل آموخته بود و همراه با او برای تمرین تیراندازی بارها به بیابان‌های دوروبر شهر نجف رفته بودند. سیدمصطفی به طلاب مبارز بارها یادآوری می‌کرد که برای مبارزه مسلحانه

۱. قرآن کریم، انفال، آیه ۶۰.

سیدمصطفی در دورانی که در نجف به سر می‌برد از بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از مقام و جایگاه مرجعیت و روحانیت، سخت در رنج بود و به سهم خویش تلاش می‌کرد از سوءاستفاده آن رژیم از مقامات روحانی جلوگیری کند

آماده شوید و آموزش چریکی را کامل کنید. او مانند بسیاری از مبارزان باورمند به اسلام و امام بر این نظر بود که بدون دست بردن به سلاح و جنگ مسلحانه نمی‌توان به پیروزی رسید و رژیم شاه را از قدرت پایین کشید. نگارنده بنا به سفارش او در سفر به سوریه و لبنان به پادگان‌های افتتاح رفت و آموزش ساخت سلاح‌های گوناگون - مانند ساختن

نارنجک بمب دستی - و تیراندازی با سلاح‌هایی مانند کلاشینکف، ژ ۳، یوزی، مسلسل، نیز استفاده از موشک را فرا گرفت و از دست یاسر عرفات یک قبضه یوزی که بنا به گفته او دلاور مردان فلسطینی در درگیری تن به تن با صهیونیست‌ها آن را به غنیمت گرفته بودند هدیه گرفت. این اندیشه و برنامه سیدمصطفی درباره حرکت مسلحانه و فراخوانی مبارزان به آموزش چریکی و پارتیزانی از دید مقامات ساواکی پوشیده و پنهان نمی‌ماند و آنان را بیش از پیش از خطر سیدمصطفی برای رژیم شاه نگران و اندیشناک می‌کرد.

۳. تلاش در راه بازداشتن علما و روحانیان ایران و عراق از ارتباط با رژیم شاه

سیدمصطفی در دورانی که در نجف به سر می‌برد از بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از مقام و جایگاه مرجعیت و روحانیت، سخت در رنج بود و به سهم خویش تلاش می‌کرد از سوءاستفاده آن رژیم از مقامات روحانی جلوگیری کند و با هشدار به بزرگان دینی در نجف و پند و اندرز به عناصر روحانی که در ایران دانسته یا ندانسته به رژیم شاه گرایش پیدا می‌کردند، حرمت و مصلحت روحانیت را پاس بدارد و دست تبهکار و آلوده زورمداران حاکم بر ایران و عراق و دیگر کشورها را از حریم روحانیت کوتاه کند. آن‌گاه که روزنامه‌های وابسته به دربار گزارش دادند که:

... حضرت آیت‌الله حکیم در ملاقات با دکتر عالیخانی، وزیر اقتصاد اظهار داشتند که امیدوارم تاجگذاری شاهنشاه برای اعلیحضرت و عموم مسلمین مبارک باشد... [!!]

سیدمصطفی بی‌درنگ با آقای حکیم دیدار کرد و از این گونه بهره‌گیری ناروای رژیم شاه از مقام ایشان اظهار تأسف نمود. آقای حکیم در این دیدار با سیدمصطفی، این گزارش روزنامه‌های ایران را تکذیب کرده بود. لیکن در پاسخ به پرسش سیدمصطفی که چرا



برنامه دیگری که سیدمصطفی در نجف به شدت روی آن پای می‌فشرد و به آن اهمیت می‌داد انگیزش جوانان روحانی - که به امام و به آن شهید نزدیک بودند - به فراگیری آموزش‌های چریکی و نظامی طبق دستور قرآنی بود

این دروغ و نسبت ناروا را رسماً تکذیب نمی‌کنند، اظهار داشته بود: «... ما اینجا ننشسته‌ایم که ببینیم روزنامه‌های ایران دروغ‌هایی را گزارش می‌کنند تا آن را تکذیب کنیم!!»

سیدمصطفی از ارتباط مرحوم سید موسی صدر با رژیم ایران و مارونی‌های فالانژ لبنان سخت آزرده و رنجیده بود و آن‌گاه که شنیده بود مادر شاه (ملکه مادر) شبی را در منزل آقای موسی صدر در بیروت

گذرانده است و او در سفر به ایران به دیدار شاه رفته است و مرآوده نزدیکی با دولتمردان ایرانی دارد و نقش مخربی در اتحاد شیعه و سنی لبنان ایفا می‌کند و نیز از زیستن چریک‌های فلسطینی در جنوب لبنان، ناخرسند است و آنان را میهمانان ناخوانده می‌داند، نگران شد و این گونه رفتارها و موضع‌گیری‌ها را به زیان عالمان شیعه در میان آزادی‌خواهان منطقه و بدنامی آنان می‌دانست و در هر سفری به لبنان با آقای موسی صدر در این گونه امور به گفت‌وگو می‌نشست و می‌کوشید که او را از این موضع‌گیری‌ها باز دارد و از او می‌خواست که در لبنان و منطقه شامات مایه آبرو و اعتبار عالمان شیعه باشد و توده‌های ستم‌دیده و زیر فشار زورمداران را به سوی خود بکشاند و به مصداق «و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً» یار و یاور بی‌پناهان و دشمن‌آشتی‌ناپذیر زورمداران و مستکبران باشد و این فرمان علوی با مرآوده و نشست و برخاست با مارونی‌ها، فالانژها و ستمگران و سرمایه‌داران لبنانی و ایرانی همخوانی ندارد. این خرده‌گیری و انتقاد سیدمصطفی نسبت به آقا موسی تا پایان عمر آن شهید ادامه داشت.^۱

سیدمصطفی در دیار غربت و در حوزه نجف آن‌چه را که در ایران می‌گذشت زیر نظر داشت و آن‌گاه که می‌دید یک روحانی، گوینده مذهبی، منبری، پیشنماز یا یک پیشوای دینی از سوی رژیم شاه و پادوهای ساواک فریب خورده و به سوی آن رژیم گرایش یافته و در خطر گمراهی و بیراهه‌پویی قرار دارد، اگر در او صلاحیت آگاهی، بیداری و هدایت می‌دید، بی‌درنگ اقدام می‌کرد تا او را از لغزش، کرنش و سازش باز دارد و از افتادن در گنداب وابستگی، سرسپردگی و تباهی و روسیاهی‌های رهایی‌بخشد. او آن‌گاه که خبردار شد

۱. تحریف‌گران تاریخ اختلاف میان سیدمصطفی و آقا موسی صدر را بر سر عدم پشتیبانی آن مرحوم از مرجعیت امام و انمود کرده‌اند؛ در صورتی که سیدمصطفی با برخورداری از معرفت و معنویت والای ملکوتی و دوری‌گزینی از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی هیچگاه به مرجعیت امام اندیشه نمی‌کرد و در راه استواری آن هرگز گامی برنداشت و تلاشی نکرد.

سید مرتضی برقی واعظ، به رژیم نزدیک شده و در برخی از مراسم مربوط به دستگاه دولت منبر رفته است و چه بسا در آینده او را بر آن دارند که از مدیحه‌سرایان و مجیزگویان رژیم شاه قرار بگیرد و تا سر در گنداب وابستگی به دولت و دربار فرو غلتد، در پاسخ نامه‌ای که آقای برقی به او نوشته بود، فرصت را غنیمت شمرد و نکته‌هایی را به او هشدار داد. بخشی از نامه او در پی می‌آید:

... بسیار موضوعی که عرض می‌شود موجب تأسف من است. بنا نیست شما طوری رفتار کنید که باعث دل‌سردی جماعتی و گفت‌وگو در اطراف وضع آقای خمینی شود. از طرفی شرکت در جلسه مربوط به عنوان کشاورزان و از یک طرف که بسیار با اهمیت است شرکت در جلسات آستانه مقدسه که به دست پلید آن روسیاه دنیا و آخرت اداره می‌شود.

برادر عزیز! مگر چند روز از عمر من و شما مانده است... بحمد و... شما را ملت به بهترین وجه اداره می‌کرد [شما] زندگی و چیزی هم که ندارید...^۱ یادآوری این نکته بایسته است که مرتضی برقی از منبری‌هایی بود که در دورانی با مقامات دولتی رژیم شاه بی‌ارتباط نبود و حتی در سال ۱۳۳۹ به عنوان نماینده روحانیت قم به دربار رفت و به مناسبت «تولد ولیعهد» به شاه تبریک گفت و قرآنی به او هدیه داد که با واکنش تند و منفی حوزه قم روبرو شد و اعلامیه‌ای از جانب حوزه، البته با امضای دانشجویان قمی دانشگاه تهران زیر عنوان «جامعه روحانیت قم نماینده ندارد» پخش گردید و در آن با صراحت اعلام شد:

... شخص مرتضی برقی که اخیراً او را نماینده روحانیان قم معرفی کرده‌اند هیچگونه بستگی با جامعه روحانیت ندارد و در مراجعت از مرکز مورد توییح مراجع بزرگ روحانی قرار گرفته و از طرف محصلین حوزه علمیه تنبیه می‌شود...^۲

چنانکه در دفتر نخست‌نهضت/امام، آمده است در پی رفتن سید مرتضی برقی به دربار، امام او را نزد خود فرا خواند و به این کار ناروای او اعتراض کرد و به پند و اندرز او پرداخت. نامبرده که از سخنان هشدار دهنده امام پند گرفته و از کردار زشت خویش پشیمان شده بود، نزد امام به گریه افتاد و اظهار ندامت کرد.^۳

۱. متن اسناد و نامه‌ها در ادامه مقاله خواهد آمد.

۲. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، چ نوزدهم، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۳.

سید مصطفی - چنان که اشاره شد - از نجف اشرف اوضاع ایران به ویژه روحانیت را زیر نظر داشت و از برخی روابط و برخوردها و نشست و برخاست‌های روحانیان با برخی مقامات به درستی آگاهی می‌یافت و در برابر آن بی‌تفاوت نمی‌ماند. ساواک نیز در گزارشی از پی‌جویی سید مصطفی از شخصی به نام آقای مستجابی درباره گرایش شماری

از روحانیان اصفهان به دستگاه‌های دولتی چنین گزارش داده است:

حاج آقا مصطفی خمینی پسر آقای خمینی طی نامه‌ای به آقای مستجابی سر دفتر ۱۶۸ اصفهان یادآور شده که خاطر آقای خمینی از اینکه شنیده‌اند عده‌ای از روحانیون اصفهان وابسته به دستگاه‌های دولتی در اصفهان به نام دین موسسه‌ای باز کرده و از حقوق امام زمان جهت این کار استفاده می‌نمایند ناراحت شده، مصطفی خمینی از نامبرده خواسته است که تحقیق کند این موضوع حقیقت دارد یا خیر؟...

سید مصطفی از ارتباط مرحوم سید موسی صدر با رژیم ایران و مارونی‌های فالانژ لبنان سخت آزرده ورنجیده بود و آن‌گاه که شنیده بود مادر شاه (ملکه مادر) شبی را در منزل آقای موسی صدر در بیروت گذرانده است و او در سفر به ایران به دیدار شاه رفته است و مرآورده نزدیکی با دولتمردان ایرانی دارد نگران شد





صفحه شماره از صفحه
 نسخه شماره از نسخه
 ۱- به: ۴۱۳
 ۲- از: ۱۰۸
 ۳- منشأ: مهر بر روی
 ۴- منبع: ۶۵
 ۵- تاریخ وقوع: ۱۳۰۱
 ۶- تاریخ رسیدن خبر به منبع: ۱۳۰۸
 ۷- تاریخ رسیدن خبر به دفتر عملیات معمل: ۱۳۰۹

۸- شماره گزارش: ۳۹۴
 ۹- تاریخ گزارش: ۱۳۰۹/۵/۴
 ۱۰- پیوست:
 ۱۱- ملاحظات حفاظتی:
 ۱۲- گیرندگان خبر:

موضوع:
 علف / پیرو:

حاج آقا مصطفی فقیه پیرامای فقیه طحنا، از آن مجتبی سر دفتر ۱۳۰۸ روضه یار آورده اند
 خط آن فقیه از ایندیشیه اندیشه از روحان اصفهان و البته در کتب درسی در اصفهان
 بنام دین دس از آن زاده در بقران نام از آن جهت است استفاده شده اند و در اصفهان
 فقیه از این برده بوده است که فقیه کند از این روضه حقیقت دارد یا خیر؟ الف
 نظیر رهبر عتبات: روضه یار اصفهان فقیه از موسسه احمدی در نامه ای که برای خودی زنده نیز خوانی
 شده است در آن از این خبر که مصطفی فقیه برای تبحر فقهی در زنده به پیرامای آورده اند
 نظیر رئیس سواد: با آنکه این سید بطور علنی محسوس و معلوم در این سواد است اما فقیه بنامیده خود در
 و بعضی از طرفه انشائی نظنون شده و اعتقاد به آن نیز فقیه بی گناه است

در تفسیر این سند

ملیقه ۱۳۰۹/۵/۴ حفاظتی

۳۰۹



ساواک قم در پی یک سلسله نقشه‌ها و ترفندهایی که در راه آسیب رسانیدن به حوزه قم دنبال می‌کرد، مانند در دست گرفتن تولیت حرم حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) و کنار زدن ابوالفضل تولیت که با رژیم شاه سر ناسازگاری داشت و برای نفوذ در میان روحانیت قم، مرتضی برقی را فریب داد و از او بهره‌ناروا گرفت. او در برخی از مراسم دولتی به منبر می‌رفت و گام به گام به ذلت و زبونی و تباهی کشیده می‌شد. سیدمصطفی با آگاهی به پیشینه خراب او با لحنی محبت‌آمیز، سازنده و بیدار کننده به پند و اندرز او پرداخته و هشدارهایی به او داده است:

... معلوم شد که شما آهسته آهسته مشغول به بعضی از مشاغل گذشته شده‌اید. قربانت! خیلی شما را دوست دارم. نمی‌دانید که به شما چه مقدار علاقه دارم و این علاقه است که مرا وادار می‌کند که گستاخانه چیز بنویسم. عزیزم و بزرگوارم! شما ارشاد کنید مردم را تا خدا جزای خیر و خوب عطا کند...

شیوه خرده‌گیری و انتقاد سیدمصطفی به کردار و رفتار یک شخص که به بیراهه‌پویی کشیده شده که بخشی از آن بالا آمده است، از اخلاق اسلامی و خوی و خصلت عارفانه و خاضعانه نویسنده آن نشان دارد. شیوه سازنده‌ای که می‌تواند برای هر نسلی در هر عصری آموزنده باشد و راه انتقاد و خرده‌گیری از عناصر فریب‌خورده و خودباخته را به درستی می‌آموزد. این شیوه، کسانی را که به لغزش و خطا دچار شده‌اند به راه می‌آورد و از لجبازی، سرسختی، یک‌دندگی و سماجت باز می‌دارد. اجرای دواصل امر به معروف و نهی از منکر با این شیوه همخوانی و کارایی دارد و می‌تواند جامعه را از گمراهی و تباهی برهاند و آرامش و آسایش و همزیستی مسالمت‌آمیز را به ارمغان آورد.

ساواک قم درباره این نامه سیدمصطفی به برقی چنین توضیح داده است:

طبق تحقیقات معموله تاکنون جلسه‌ای توسط کشاورزان در قم تشکیل نگردیده و منظور مصطفی خمینی این بوده که چون در یکی از مراسمی که از طرف دستگاه برگزار شده بود و کشاورزان نیز در آن شرکت داشتند برقی در آن جا به منبر رفته و به نفع دستگاه سخنرانی کرده و به همین جهت مصطفی او را از شرکت در این گونه مراسم منع و خاطر نشان کرده که شرکت در این قبیل مجالس باعث دل‌سردی مردم و گفت‌وگو درباره وضع خمینی خواهد بود...



جمهوری اسلامی ایران



از ساواک قم
شماره ۴۹۴/۴
تاریخ ۷/۲/۴۳
پیوست
به مدیریت کل اداره سوم ۳۱۶

در باره : مصطفی خمینی

عطف به ۳۱۶/۸۸۳۳ - ۴۶/۱۲/۲۶

طبق تحقیقات معموله تاکنون جلسه ای توسط کشاورزان در قم تشکیل نگردید و منظور مصطفی خمینی این بوده که چون در یکی از مراسمی که از طرف دستگاه برگزار شده بود و کشاورزان نیز در آن شرکت داشتند برقص در آنجا بمنبر رفته و بنفع دستگاه سخنرانی کرده و بهمین جهت مصطفی او را از شرکت در اینگونه مراسم منع و خاطر نشان کرده که شرکت در این قبیل مجالس باعث دلسردی مردم و گفتگو در باره وضع خمینی خواهد بود % ق

دوره سوم ۳۱۶/۸۸۳۳ - ۴۶/۱۲/۲۶
به بخش ۵۷ - ۱۳۵۱
راست گردید

رئیس ساواک قسم
مهران

اینگون زود
۴۷/۲/۲۹

۳۱۶
بایگانی شود

۴. جریان شناسی و نفوذناپذیری

زماداران برون مرزی و درون مرزی (طاغوتیان) در درازای تاریخ پیوسته در اندیشه رخنه و نفوذ در میان پیشوایان دینی و رهبران مردمی بوده‌اند و با به راه انداختن جریان‌ها، چهره‌ها و سازمان‌های به ظاهر فریور و بهمنش تلاش کرده‌اند، حرکت‌های خدایی و نهضت‌های مردمی را به بیراهه بکشاند و رهبران را از راه رستگاری و استواری باز بدارند و آسمندان خود فروخته را به عنوان «خواص» و خودی در میان

سید مصطفی پیش از هر عالم دینی و پیشوای روحانی به انحراف دکتر علی شریعتی پی برد و اندیشه‌های او را برای اسلام راستین و جامعه اسلامی زیانبار می‌دید و برنامه‌های او را جریانی هدایت شده از سوی رژیم شاه و دستگاه مخوف جاسوسی - امنیتی آن رژیم در راه اختلاف افکنی میان ملت ایران - به ویژه حوزه و دانشگاه می‌دانست

توده‌های مردمی و مردان نامی و رجال روحانی و سیاسی جای دهند و به آنان آراستگی بخشند و بدین گونه سر رشته فعالیت‌های ضد استعماری و ضد استبدادی را از چنگ مردم و رهبران مردمی بیرون آورند و با یک سلسله ترندها و نیرنگ‌ها حرکت‌های رهایی بخش و آزادی خواهانه را اگر بتوانند در هم بشکنند و از میان ببرند و رهبران آن حرکت‌ها را نیز به سازش و کرنش در برابر طاغوتیان وادارند و یا دست کم به خاموشی و بی تفاوتی بکشاند. در این میان آنچه می‌تواند خطر رخنه و نفوذ را ریشه کن سازد و یا کاهش دهد بصیرت، آگاهی، رشد سیاسی، جریان شناسی و نفوذناپذیری است، که البته آسان به دست نمی‌آید. با نگاهی گذرا به تاریخ می‌بینیم که ابر قدرت‌ها و گماشتگان آنان در کشورهای گوناگون آنگاه که از ابر مردان فرو هییده و از خود رسته احساس خطر می‌کردند، بی‌درنگ مهره‌های ورزیده و کار آزموده را به عنوان «مرید» و «اطرافی» در کنارشان می‌گماردند و این گماشتگان نیرنگ باز به گونه‌ای در دل آن پیشوایان جا باز می‌کردند و آنان را نسبت به خود باورمند می‌ساختند که در واقع آن مردان برجسته و رهبران وارسته، پیرو، دنباله‌رو و ارادتمند این گماشتگان فریب کار قرار می‌گرفتند و رأی نظر آنان را «وحي الهی» می‌پنداشتند و بدین گونه از رسالت و مسئولیت دینی و ملی خود به طور کلی باز می‌ماندند.

اکنون نیز این شگرد شیطانی و ترند استعماری به شدت دنبال می‌شود و چه بسا مردانی کار آزموده و سازنده به دست نفوذی‌های ناباب و دور و بری‌های خوش رنگ و آب به طور عینی از کار باز می‌مانند، فلج می‌شوند و یا به بیراهه می‌روند و نا آگانه در خدمت دشمن قرار می‌گیرند. از برجسته‌ترین ویژگی‌های امام این بود که جریان شناس بود و نفوذناپذیر. عناصری را که با ناخالصی و با نیرنگ‌های شیطانی به نزد او می‌آمدند، به درستی شناسایی می‌کرد و به اغراض ناروا و بدخواهانه آنان پی می‌برد و دست رد بر سینه نامحرمان می‌زد و مهم‌تر آنکه هیچکس را



سیدمصطفی روی خصلت جریان‌شناسی در پی جار و جنجالی که پس از انتشار کتاب شهید جاوید در حوزه‌های علمی و محافل مذهبی به راه افتاد، موضعی هوشمندانه برگزید و در برابر آن از هر گونه مناقشه دوری گزید

به طور دربست باور نداشت. نه نورچشمی‌ها، نه دور و بری‌ها و نه شاگردانی که «حاصل عمر» او به شمار می‌رفتند، برای امام مطلق نبودند و صاحب‌نظران بی‌عیب و خطا شمرده نمی‌شدند و آنچه را نزدیکان و هواداران، گزارش می‌کردند، می‌گفتند و می‌نوشتند، امام

بدون بررسی، کنجکاوی و پرس و جوی همه‌جانبه نمی‌پذیرفت و روی آن اقدامی نمی‌کردند. شهید سیدمصطفی خمینی نیز از این ویژگی‌های به طور کامل رسا و ریشه‌ای برخوردار بود. با یک دیدار و گفت‌وگو به سرشت زشت طرف پی می‌برد و از کید و کین او آگاهی می‌یافت، او را از خود می‌راند و دیگران را نیز از خطر او بر حذر می‌داشت. سیدمصطفی افزون بر جریان‌شناسی و خط‌شناسی، خط‌شکن بود. با عنصری که درونی ناپاک و برون تابناک داشتند با قاطعیت و دور از رودربایستی برخورد می‌کرد، از آنان دوری می‌گزید، در برابر آنان هیچگاه نرمش، کرنش و شکیبایی از خود نشان نمی‌داد. لیکن در برابر آن دسته از بیراهه‌پویان و فریب‌خوردگان که ناآگاهانه به کژراهه کشیده شده بودند و راه را از چاه به درستی باز نمی‌شناختند و امید هدایت و بازگشت آنان را داشت، موضع بیدارکننده و هشداردهنده می‌گرفت و با پنددهی و خرده‌گیری، تلاش می‌کرد آنان را به راه آورد و از گمراهی و روسپاهی برهاند.

سیدمصطفی به رغم اینکه از هواداران سرسخت حرکت مسلحانه بود و مبارزان روحانی در نجف را به فراگیری و آموزش چریکی و نظامی بر می‌انگیخت، نسبت به گروهی که زیر نام «مجاهدین خلق»! به صحنه آمدند (۱۳۴۹) از آغاز موضع منفی داشت و هیچگاه آنان را باور نکرد و با آنان هرگز به گفت‌وگو ننشست و به شدت از آنان دوری می‌گزید.

سیدمصطفی پیش از هر عالم دینی و پیشوای روحانی به انحراف دکتر علی شریعتی پی برد و اندیشه‌های او را برای اسلام راستین و جامعه اسلامی زیانبار می‌دید و برنامه‌های او را جریانی هدایت‌شده از سوی رژیم شاه و دستگاه مخوف جاسوسی - امنیتی آن رژیم در راه اختلاف‌افکنی میان ملت ایران - به ویژه حوزه و دانشگاه می‌دانست. او بر این باور بود که شریعتی دانسته یا ندانسته بر آن است که آن پیوندی را که به دنبال آغاز نهضت امام میان تحصیلکرده‌های دانشگاه و حوزه پدید آمده است، از هم بگسلد و بار دیگر روحانیان و دانشگاهیان را رویاروی یکدیگر قرار دهد. از این رو، هر گونه موضع‌گیری در رد یا تأیید شریعتی را ناروا و در راستای توطئه و ترند ساواک می‌دانست و از آن دوری می‌گزید.



سیدمصطفی روی خصلت جریان‌شناسی در پی جار و جنجالی که پس از انتشار کتاب شهید جاوید در حوزه‌های علمی و محافل مذهبی به راه افتاد، موضعی هوشمندانه برگزید و در برابر آن از هر گونه مناقشه دوری گزید. او بر این باور بود که آن هیاهوها جریان ساخته و پرداخته دستگاه جاسوسی فتنه‌ساز رژیم شاه (ساواک) است تا آتش اختلاف را میان حوزه‌های علمی و مقامات روحانی و توده‌های مذهبی شعله‌ور سازد و نهضت امام را به چالش بکشد.

موضع سیدمصطفی در برابر قطب‌زاده نیز به راستی آگاهانه، اندیشمندانه و بر پایه جریان‌شناسی و نفوذناپذیری بود. صادق قطب‌زاده در سال ۱۳۴۹ برای نخستین بار به نجف سفر کرد و شبی را در منزل سیدمصطفی گذراند به امید اینکه بتواند او را از نظر فکری و بینش سیاسی با خود همراه کند و از راه او دیدگاه‌ها، نقشه‌ها و برنامه‌های لیبرال‌منشانه و غرب‌گرایانه خود را درباره امام به اجرا در آورد و از جایگاه امام در راه اغراض و امیال لیبرالیستی نهضت آزادی بهره‌ناروا بگیرد لیکن سیدمصطفی در همان نخستین دیدار به سرشت زشت و فریب‌کارانه نامبرده آگاهی یافت و برای همیشه او را از خود راند و خطر او را به دوستان یادآور شد.

دیدگاه سیدمصطفی درباره صادق طباطبایی نیز ژرف‌نگرانه و واقع‌بینانه بود، او را دنبال‌روی ملی-مذهبی‌های غرب‌پرست و آلت دست قطب‌زاده و نوچه او می‌دانست و او را در گفتار و کردار صادق نمی‌دید.

این جریان‌شناسی و نفوذناپذیری سیدمصطفی برای برخی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و مهره‌های مرموزی که در اندیشه رخنه و نفوذ در بیت امام و در میان نزدیکان او بودند، سخت آزاردهنده و نگران‌کننده بود و آن شهید را سدی در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های خود در بیت امام در نجف می‌دیدند. از او دلی‌پرکین و چرکین داشتند، پیوسته بر ضد او جوسازی و شایعه‌پراکنی می‌کردند و اینجا و آنجا رواج می‌دادند: «حاج آقا مصطفی مبارز نیست!» با مبارزین میانه‌خوشی نداشت! یا شایع می‌کردند که تنها هدف او این است که امام به مرجعیت مطلق و بی‌رقیب برسد و دیگر مراجع را پشت سر بگذارد و چون در اندیشه مرجعیت امام است تلاش دارد که مبارزان و سیاستمداران را از دور و بر امام دور کند!!

۵. پیام‌های سازنده

انسان‌های وارسته و مردان از خودرسته، هیچگاه بر آن نیستند که کارهای نیک و مفید خود را بازگو کنند و به دیگران بنمایانند، بلکه برعکس به پنهان داشتن آن می‌کوشند و از اینکه نیکوکاری‌هایشان آشکار شود و مورد ستایش قرار گیرد رنج می‌برند. امام آن‌گاه که کتاب کشف/سرار را به رشته نگارش کشید، از آوردن نام خود بر روی آن کتاب خودداری

ورزید و تا سالیان درازی کمتر کسی از نویسنده آن خبر داشت و حتی برخی بر این باور بودند که آن کتاب را علامه طباطبایی نوشته‌اند. به یاد دارم آن گاه که دفتر نخست کتاب نهضت امام خمینی آماده چاپ شد (۱۳۵۶) و بر آن بودم که برای چاپ آن رهسپار لبنان شوم با سید مصطفی دیدار کردم و بخش کوتاهی از آنچه را در کتاب درباره او نوشته بودم به او نمایاندم و درخواست کردم که بخش‌های عمده‌ای از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خود و خاطراتی که در آن مورد به یاد دارد، بازگو کنند تا در کتاب بیاورم. او نه تنها از زندگی سیاسی خود هیچگونه اطلاعی به من نداد بلکه خواست که آنچه را درباره او در کتاب آورده‌ام حذف شود و نامی از او در کتاب نیاید و این نکته را یاد آور شد که در برابر فداکاری‌ها و جانفشانی‌های مردم ایران ضد رژیم شاه، فعالیت‌های او بی‌ارزش‌تر از آن است که به قلم آورده شود و این رباعی را زمزمه کرد:

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم

شهید سید مصطفی در نجف هیچگاه از تلاش‌ها و برنامه‌های سیاسی و مبارزاتی خود با همراهان سخنی به میان نمی‌آورد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که دیگران باور داشتند که او جز درس و بحث و دعا و زیارت کاری ندارد و در امور سیاسی جز راهنمایی‌ها و رهنمودهای گاه و بی‌گاه به همراهان و مبارزان برون‌مرزی که با او ارتباط دارند، کار دیگری انجام نمی‌دهد؛ لیکن اکنون که به نوشته‌ها و یادداشت‌های او دست یافته و به بررسی او نشستیم می‌بینیم نامه‌ها و پیام‌های انقلابی و سازنده‌ای از گوشه نجف برای مبارزان درون‌مرزی و برون‌مرزی می‌داده و در حد توان خویش به مبارزه و نهضت اسلامی ایران توانایی و استواری می‌بخشیده است.

پیرامون پیام‌ها و نامه‌های سید مصطفی از تبعیدگاه او در نجف نکته‌هایی در خور یادآوری است:

الف. پیام‌هایی که خطاب به عموم است و در واقع اعلامیه‌هایی است که از جانب آن شهید صادر شده است. اما اینکه چرا به چاپ نرسیده و انتشار نیافته است، شاید گیرنده پیام - به هر علت - از انتشار آن خودداری کرده است. و شاید سید مصطفی بر این نظر بوده که آن پیام را شماری از خواص بخوانند و آگاهی یابند و نخواستند که در دوران حیات امام قلمی بزند و گامی بردارد. موضع سید مصطفی در برابر امام، مانند موضع امام در برابر آیت‌الله بروجردی بود. امام در دوران ریاست و زعامت آقای بروجردی بر اصل باورمندی به ولایت فقیه، هیچگاه به خود رخصت نداد که در امور سیاسی، اجتماعی و حوزوی بدون نظر آن مرجع

دیدگاه سیدمصطفی درباره
صادق طباطبایی ژرف‌نگرانه و
واقع‌بینانه بود، او را دنبال‌روی
ملی - مذهبی‌های غرب‌پرست
و آلت دست قطب‌زاده و نوچه
او می‌دانست و او را در گفتار و
کردار صادق نمی‌دید

بزرگ قدمی بردارد و قلمی بزند. شهید سید مصطفی
نیز هیچگاه برخلاف نظر امام حرکتی نکرد و کاری
صورت نداد و اصولاً با وجود امام برای خود تکلیفی و
مسئولیتی در سطح عموم باور نداشت.
ب. برخی از پیام‌ها و نامه‌ها، هشدار به مبارزان
روحانی و پیروان امام، پیرامون نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی

بوده است که رژیم شاه در سر داشته و بر آن بوده است با یک سلسله برنامه‌های خانمانسوز،
ایران را هر چه بیشتر به تباهی بکشاند و به استقلال ایران آسیب سنگینی برساند و اسلام را
از رسمیت بپندارد. او در نامه‌های خود از هم‌زمان روحانی با فروتنی و زاری می‌خواسته
است در برابر خطرهایی که اسلام و ایران را تهدید می‌کند آرام ننشینند، بی‌تفاوت ننمایند و
از رسالت رویارویی با ستمگران و زورمداران باز نمانند.

پ. برخی از این نامه‌ها و پیام‌ها برای پایان دادن به اختلاف‌ها و کشمکش‌های دوستان
و هم‌زمان بوده است. آن شهید آن گاه که خبردار می‌شد میان برادران روحانی نقاری
پدید آمده است، سخت آزرده و آشفته می‌شد و با نامه‌ها و پیام‌های پندآمیز، الفت‌انگیز و
محبت‌آمیز کوشش می‌کرد به آن ناهنجاری‌های زیانبار پایان بخشد و صفا و صداقت و
برادری را میان هم‌زمان و همراهان حاکم کند.

ت. نامه‌های هشداردهنده، بازدارنده و بیدارکننده به عناصر روحانی که فریب و سوسه‌های
شیطانی مأموران ساواک را خورده بودند و در خطر سقوط در دام دستگاه جاسوسی رژیم
شاه قرار داشتند. سید مصطفی بی‌درنگ دست به کار می‌شد و با فرستادن نامه‌هایی که در
بردارنده پند و اندرز بود تلاش می‌کرد فریب‌خوردگان را از فروغلتیدن در گنداب وابستگی
و سرسپردگی به ساواک برهاند و هشیار سازد.

ث. نامه به دوستان سیدمصطفی از رأفت و محبت و وفا و صفای ژرف و شدید روحی و
درونی برخوردار بود.

او این ویژگی را از امام به ارث برده بود. در دورانی که در نجف به سر می‌برد، هیچگاه از
یاد دوستان دیرینه و صمیمی خود دور نمی‌ماند، در هر فرصتی از آنها یاد می‌کرد و به یاد
آنان سخن می‌گفت و خاطرات تلخ و شیرینی را که با آنها داشت بازگو می‌کرد و تا آنجا که
راه داشت بار و بدل کردن نامه پیوند برادری با آنان را استواری می‌بخشید. ساواک به
رغم کنترل سنگین و سانسور شدید که روی نامه‌ها و پیام‌های سیدمصطفی داشت هیچگاه
نتوانست نامه‌پراکنی میان او و دوستان دیرینه او را قطع کند و پیوند میان آنان را بگسلد. از

کسانی که به طور پیوسته با سیدمصطفی نامه رد و بدل می کردند آقای نجفی مرعشی بودند؛ ایشان با آنکه از مراجع تر از اول به شمار می رفتند، همیشه از راه نامه، دوستی، وفاداری و پیوند عاطفی خود را نسبت به سیدمصطفی نشان می دادند. ایشان آن گونه که با سیدمصطفی در ارتباط بودند، با امام ارتباط نداشتند.



ج. بخش دیگر از نامه‌های سیدمصطفی، نامه‌هایی بود که میان او و خانواده نزدیک و عزیزان او در ایران رد و بدل می شد. در این نامه‌ها ژرفای عشق و علاقه او نسبت به بستگان و فامیل به درستی نمایان است و اوج وفا، صفا و صمیمیت او را می‌رساند.

برخی از نامه‌های سیدمصطفی چنانکه پیش‌تر آورده شد، جنبه اعلامیه دارد و خواننده را بر می‌انگیزاند و آگاهی می‌بخشد. پرسشی که درباره این گونه نامه‌ها و در واقع اعلامیه‌ها مطرح است این است که چرا این اعلامیه‌ها و یا نامه‌های او به وسیله گیرندگان، چاپ نشده و در دسترس همگان قرار نگرفته است؟ به نظر می‌رسد علت اصلی بخش نشدن این نامه‌ها و یا اعلامیه‌ها امتناع سیدمصطفی از وارد شدن به صحنه مبارزه به صورت آشکار بود. او بر این نظر بود که بنابر اصل ولایت فقیه نباید و نشاید پیشاپیش امام حرکت کند بلکه بایستی بنابر رأی و نظر امام پای بند باشد و رهنمودهای امام را به کار ببندد، نه از امام پیشی بگیرد و نه از امام دوری گزیند. افزون بر این، او تزی را باور داشت و بر پایه آن نیز موضع‌گیری می‌کرد و بنابر پایه آن تر راه می‌رفت. او بر این باور بود روحانیان باید از نظر علمی دست کم در مقام مرجعیت باشند تا نظر و سخن آنان تأثیر گذار باشد و مردم را به پیروی از آنان وادارد. او با مطالعه روی تاریخ و سرگذشت گذشتگان به طور عینی به این نکته رسیده بود که چه بسا روحانیان دلسوز و نستوه به رغم داشتن اندیشه‌های والا و سرنوشت‌ساز به علت اینکه در جایگاه مرجعیت نبودند، نتوانستند اهداف برجسته خود را

جریان‌شناسی و نفوذناپذیری سید مصطفی برای برخی از سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و مهره‌های مرموزی که در اندیشه رخنه و نفوذ در بیت امام و در میان نزدیکان او بودند، سخت آزاردهنده و نگران‌کننده بود و آن شهید را سدی در برابر نقشه‌ها و دسیسه‌های خود در بیت امام در نجف می‌دیدند. از او دلی پر کین و چرکین داشتند

پیاده کنند و در آزادی، رستگاری و خوشبختی و سعادت را به روی توده‌های ستمدیده و مظلوم، بگشایند و کشورهای اسلامی را به استقلال و آزادی برسانند. سید جمال‌الدین اسدآبادی از ابر مردان نابغه و بی‌مانند عصر خویش به شمار می‌رفت. بیش از نیم قرن از مردم زمان خویش پیش بود. لیکن چون از نظر علمی در جایگاه مرجعیت و ولایت قرار

نداشت، نتوانست رسالت خویش را به پایان ببرد. شهید سید حسن مدرس، سید ابوالقاسم کاشانی، نواب صفوی و ... از بزرگ اندیشمندان و متفکرانی بودند که به علت نداشتن مقام علمی والا و جایگاه مرجعیت نتوانستند آن گونه که باید و شاید مردم را با خود همراه کنند و با یک سخنرانی و یا مصاحبه جامعه را تکان دهند و به خشم و خروش وادارند.

سید مصطفی با این آزمون تاریخی بر آن نظر بود که نباید و نباید نشاید نسنجیده به کاری دست بزنند که برد بایسته نداشته باشد و براینند گرانمایه‌ای به بار نیاورد. از این رو، هرگز نمی‌خواست پیام‌های او به عنوان اعلامیه انتشار یابد. افزون بر این، گیرندگان نامه او کسانی بودند که اصولاً به مبارزه و صدور اعلامیه آن گونه که باید و شاید باورمند نبودند و ناآگاهانه آب به آسیاب دشمن می‌ریختند و موضع انحرافی می‌گرفتند که به زیان مبارزان راه خدا و مجاهدان فی سبیل الله بود. از این رو، شگفت‌آور نیست که نامه سید مصطفی را چاپ و پخش نکردند و حتی از نگهداری آن نیز خودداری ورزیدند. اگر سیاسی و انقلابی اندیشه می‌کردند دست کم برای روز مبادا آن را در جایی پنهان می‌کردند و از میان نمی‌بردند. سید مصطفی وظیفه خویش می‌دانست که با روشنگری و آگاهی‌بخشی، آنان را از وارد آوردن خنجر بر قلب نهضت و پشت ملت باز دارد تا اگر در صف مبارزان و مجاهدان اسلامی قرار ندارند، دست کم با آن رویارویی نکنند و در صف دشمنان نایستند و چوب لای چرخ نهضت اسلامی نگذارند.

نامه‌ای که در پی می‌آید تاریخ درستی ندارد و روشن نیست در چه سالی و خطاب به چه کسی نوشته شده است لیکن از محتوای نامه به دست می‌آید که در سال‌های ۵۰ یا ۵۱ نگارش یافته است که در آن سال، رژیم شاه با به راه انداختن جشن‌های دو هزار و پانصدساله پادشاهی، ایران را به تباهی و رشکستگی کشانید تا آنجا که شماری از مردم، از گرسنگی جان سپردند.



شهید سیدمصطفی در نجف هیچگاه از تلاش‌ها و برنامه‌های سیاسی و مبارزاتی خود با همراهان سخنی به میان نمی‌آورد و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که دیگران باور داشتند که او جز درس و بحث و دعا و زیارت کاری ندارد و در امور سیاسی جز راهنمایی‌ها و رهنمودهای گاه و بی‌گاه به همراهان و مبارزان برون‌مرزی که با او ارتباط دارند، کار دیگری انجام نمی‌دهد

سیدمصطفی در این نامه نکته‌هایی را یادآور شده و روی دردهای علاج‌ناپذیر مردم انگشت گذاشته است. او در این نامه با بازگو کردن قحطی، گرسنگی و فقر بسیاری از مردم ایران، تلاش کرده است آن بی‌خبرانی را که با آسودگی خاطر آرمیده بودند و به آسانی آلت دست قرار گرفته و انگيخته می‌شدند و هر روز با دستاویزی جار و جنجال به راه می‌انداختند و به اختلاف دامن می‌زدند، هوشیار سازد و از خواب غفلت بیدار کند تا چشم‌های خود را باز کنند و دریابند که در کشور چه می‌گذرد و ملت ایران در

چه اوضاع نکبت‌بار و اسف‌انگیزی به سر می‌برند و چگونه با ناداری، بی‌دارویی، تهی‌دستی و مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می‌کنند. او می‌نویسد:

... برادر عزیز! در این نادانی‌ها که من و دوستان و حوزه‌ها به سر می‌بریم و در همین حال که وضع فجیع فارس و دیگر شهرهای ایران با این نابسامانی‌ها رو به رو هستند، در حوزه‌های راقی... سر قضایای زد و خورد می‌کنند... این در خور انتظار هم نیست که یک جمعیت فاضل و روشن‌منش گول سازمان امنیت را بخورند و با خود مشغول شوند و نگذارند صدای بیچاره‌ها و گرسنه‌ها و قضایای جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه قحطی و صدها قضیه دیگر به گوش مردم مرکز برسد....

سیدمصطفی به‌رغم دوری از ایران و زندگی در غربت و در آن روزگاری که ارتباط ایران و عراق قطع بود و هیچ ایرانی راه به عراق نداشت، این نکته باریک‌تر ز مو را دریافته بود که رژیم شاه برای اینکه آگاهان امت و پیشوایان دینی ملت را از هزینه‌های سنگین جشن‌های شاهانه و از گرسنگی و فقر و بیچارگی مردم غافل سازد، به کشمکش‌ها و بگومگوهای ساختگی، بیهوده و نابخردانه بر سر کتاب شهید جاوید، سرگرم کرده است و از مسئولیت و رسالت دفاع از تهی‌دستان، ستم‌دیدگان و بی‌پناهان بازداشته است. او در پیام خود با صراحت آورده است: «آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگر می‌توانست این هیاهو را به پا کند...؟»

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آن گاه که اسناد ساواک به دست آمد، آشکار شد که ساواک در برپایی جار و جنجال و هیاهو بر سر کتاب شهید جاوید در حوزه‌ها و در محافل

موضع سید مصطفی در برابر امام، مانند موضع امام در برابر آیت الله بروجردی بود. امام در دوران ریاست و زعامت آقای بروجردی بر اصل باورمندی به ولایت فقیه، هیچگاه به خود رخصت نداد که در امور سیاسی، اجتماعی و حوزوی بدون نظر آن مرجع بزرگ قدمی بردارد و قلمی بزند. شهید سید مصطفی نیز هیچگاه برخلاف نظر امام حرکتی نکرد و کاری صورت نداد

روحانی و مذهبی نقش ریشه‌ای داشته و برخی از آتش‌بیاران معرکه از اعضای ساواک و حزب ایران نوین بودند. سید مصطفی در این نامه و یا در واقع اعلامیه به بهره‌برداری ناروای رژیم شاه از آیین‌ها و مذاهب گوناگون در راه آسیب رساندن به اسلام و توطئه اسلام‌زدایی نیز اشاره کرده و تغییر تاریخ اسلام را به تاریخ ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی پیش-بینی کرده است و در پایان از خوانندگان نامه خود خواسته است: «به خاطر خدا... به خود آیند... به هوش آیند... و به

قصه‌های کوچک [کتاب شهید جاوید] وقت را تلف نکنند...» و از آن خود باختگانی که آلت دست ساواک قرار گرفته و علیه کتاب شهید جاوید عزا گرفته بودند، پرسیده است:

آیا کتاب برقی رد اسلام نیست که سر و صدایی نداشت. کتب کسروی از اباطیل نیست که به آنها مشغول نشدید؟ آیا نوشته‌های [ناخوانا] کذابی بر خلاف اصول اسلام نیست؟... چه شد که همه و همه یک نوا به یک طرف رفته؟ آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگر می‌توانست این هیاهو را به پا کند؟... قربونت برم، بس کن. کمی فکر کنید. شما طایفه روشن این مملکت هستید... با خدا و پارسا باشید...

بسمه تعالی شأنه العزیز

بعرض می‌رساند مرقومه شریفه رسید و زیارت شد. امید است که سلام مخلصانه داعی را قبول نموده و به دوستان هم ابلاغ نمایید. نمی‌دانم که می‌دانید در گوشه و کنار آن ملک و مملکت چه می‌گذرد؟ هیچ می‌دانید که ملت و مملکت در چه حال به سر می‌برند؟ و یا می‌دانید که بر مردم فارس چه گذشته است؟ آیا می‌دانید که کار فقر و بدبختی به جایی رسیده که بیچارگان به جنگ خدا رفته و از خداوند منان بیزاری می‌جویند؟ هیچ می‌دانید که بلاهای خانمان‌سوز یکی پس از دیگری این یک مشت ملت بدبخت و سیه‌روز را به بدترین وضع ممکن کشانده است. آیا اطلاع از رفتار مردم شریف فارس دارید که به خاطر آنکه نمی‌توانسته‌اند با یک پذیرایی گرمی دل میزبان خود را شاد کنند دست به این عمل قبیح زده‌اند؟ هیچ



خبر دارید که آتشکده فارس بعد از چند قرن دوباره شعله‌ور گردید؟ آیا می‌دانید که شخص اول مملکت یا بانوی وی برای افتتاح آنجا به شکل زردشتیان شرکت کردند و پس از آن همه زحمات که اسلام تحمل کرد، اساس آن را ویران نمودند؟

آیا می‌دانید که ممکن است تاریخ اسلام در آن منطقه عوض شود و از این پس تاریخ ۲۵۰ ساله رواج گیرد؟ هیچ می‌دانید و یا آنکه تمایل به دانستن این همه فجایع اسلامی و انسانی دارید که با پول اوقاف مسلمین، این کارها می‌شود؟ و خوب است که به خود آییند و بدانید که از بیش از چند ده فرسخ گاز آورده‌اند و لوله کشی کرده‌اند و این آتشکده را پی‌ریزی نموده‌اند؟ به خود آییند و بدانید که قحطی و خشکسالی دمار از روزگار این ملت در آورده. هیچ مطلع گشتید که سرمایه‌گذاران پس از قتل مرحوم سعیدی عقب‌نشینی کردند ولی به خاطر آنکه همیشه اسلام در غربت به سر ببرد و دیگر سعیدی‌ها نیستند، برگشته و با کسب انحصار وسایل ساختمانی و ساختمان که در نتیجه تمام شئون مملکت را جلب نمودند و خدا می‌داند که چه روسیاهی‌ها بار خواهد آورد و چه رسوایی‌ها در بر خواهد داشت.

برادر عزیز، در این نادانی‌ها [که] من و دوستان و حوزه‌ها به سر می‌بریم و در همین حال که وضع فجیع فارس و دیگر شهرهای ایران با این نابسامانی‌ها روبرو هستند، در حوزه‌های راقی ملت رشید اسلام سر قضایایی زد و خورد می‌کنند. این انتظار را ما داشتیم که یک مشت هندی و کشمیری اگر سر موی مبارک جنگ و جدال دارند، مانعی ندارد ولی این در خور انتظار هم نیست که یک جمعیت [که] فاضل‌اند و روشن‌منش‌گول سازمان امنیت را بخورند و با خود مشغول شوند و نگذارند صدای گرسنه‌ها و بیچاره‌ها و قضایای جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه قحطی و صدها قضیه دیگر به گوش مردم مرکز برسد. البته وقتی دانشمندان ما چنین باشند دیگر از دیگر قشرهای جامعه انتظار غلط است. شما را به خدا قسم می‌دهم عوض آنکه تحصیل فقه و اصول کنید، یک چند روز تحصیل امور دیگر کنید. به خاطر خدا از دوراندیشی نهراسید. به خاطر اسلام و مملکت اسلامی قدری به خود آییند. جلوی این مفاسد را بگیرید. برای نجف نامه بنویسید؛ حتی به آقا.

بدانید او هم طبعاً و آهسته آهسته نحیف خواهد شد. نجف را بیدار کنید و دستور بدهید شاگردان و اساتید هر چند وقت یک بار قضایای حساس ایران را بنویسند. حجت خدا را بر مسئولین امر تمام کنند. باشد که به فکر آیند و روزی شاهین سعادت در آغوش گیریم و این کر کس صفتان را عقب زنیم و بدانید که ناامیدی از معاصی کبیره است. نترسید. به هوش باشید. کم به این قصه‌های کوچک وقت را تلف کنید. آیا کتاب برقی رد اسلام نیست که سر و صدایی نداشت. کتب کسروی از اباطیل نیست که به آنها مشغول نشدید؟ آیا نوشته‌های [ناخوانا] کذابی برخلاف اصول اسلام نیست؟ آیا افسانه خلقت که اخیراً در کیهان به قلم صادق هدایت طبع می‌شود از کتب ضد انسانی و اسلامی نیست؟ چه شد که همه و همه یک نوا به یک طرف رفته؟ آیا فکر می‌کنید که به غیر از پول سازمان امنیت چیز دیگر می‌توانست این هیاهو را به پا کند؟ شما بی‌خبرید. دشمنان شما گرفتند و خوردند و خانه خریدند. نه یک ذره، ده هزارها.

قربونت برم بس کن. کمی فکر کنید. شما طایفه روشن این مملکت هستید. شما فضلا و متفکرین این قوم می‌باشید. کمی عمیق‌تر در این کارها پیش بروید. دسته‌بندی صحیح داشته باشید. با هم یک صدا قدم بردارید و به یک سعادت قرین عزت و عافیت بنگرید. شجاع و قهرمان بار آید، با خدا و پارسا باشید، به همه و همه سلام برسانید.

لیله ۱۹ شعبان

م. ص. ی



[illegible]

پیام دیگر سیدمصطفی به سال ۱۳۵۲ بر می گردد. او در این پیام، خطاب به همه طبقات و قشرهای جامعه، به ویژه مراجع و علما، پیرامون نقشه‌ها و نیرنگ‌های رژیم شاه علیه اسلام و ایران هشدار داده و همگان را به اتحاد و هماهنگی و قیام و مبارزه فرا خوانده است. در این پیام او آمده است:

ای ملت مسلمان و ای دوستان ایرانی! اگر سستی کنید و اگر از مبارزه سرپیچی نمایید و اگر از خواب غفلت نخیزید و اگر به خاطر خدا و دین قیام نکنید و اگر... بدانید که دیگران در فکر شمايند و دشمن در کمین نشسته... بجنبید، قیام کنید، به پا خیزید، نترسید، بیم نداشته باشید، خدای بزرگ را در نظر گرفته و جزای بزرگ او را نصب‌العین قرار دهید...

بسمه تعالی شأنه العزیز

خدمت عموم طبقات و خصوصاً علماء اعلام و فقهاء عظام و مراجع بزرگ مذهب ایدهم الله تعالی. اخیراً باز دشمن این مرز و بوم بنیان نغمه شوم تازه‌ای به پا ساخته و زمزمه‌ای جدید و رسوا به گوش می‌خورد. نغمه دخالت گماشتگان اوقافی در امور دینی و موضوعات ذهنی زمزمه خلع روحانیون حقیقت‌بین و فقها و علماء اسلام دوست و اسلام‌شناس از مشاغل خود و پست ترویج و تنویر افکار و رهبری جامعه مردم زنده و ملت مسلمان ایران خوب می‌دانند که استعمار و استعمارچیان به خاطر [ناخوانا] که دارند و به جهت آنکه باید هر چه زودتر مخازن این مملکت را به چپاول و غارتگری ببرند و نظر به اینکه سدهای این راه را باید بشکنند و موانع را مرتفع سازند و خوب می‌دانند که تنها طیف و قشری که می‌تواند جلوگیری این موج سرسام‌آور باشند علماء اسلام و فقهاء مذهب‌اند. این مراجع بزرگ شیعه می‌باشند که به خاطر استقلال و روشنگری که دارند می‌توانند تار و پود آنان را به باد دهند. این علماء مذهب‌اند که مقتدرند به جهت اتکایی که به اصول دیانت خود دارند این خاک و خاشاک را بر طرف کنند، این وعاظ و گویندگان دلیر و شجاع‌اند که دائماً مقاصد استعمارچیان [را] بر ملا می‌کنند و دیگران را از نیات فاسده و مقاصد شوم نوکرهای شرق و غرب روشن می‌سازند. این فضلاء و مدرسین حوزه‌های علمیه هستند که با ابتکارات مخصوص به خودشان زنگ خطر را به صدا در می‌آورند و بالأخره این طلاب و محصلین و روشنفکران و پیش‌مرگان و مرزبانان می‌باشند که ملت



و طبقات مختلف مملکت و قشرهای گوناگون جامعه را البریز از معرفت و روشن ضمیری کرده و زنجیرهای اسارت و بردگی را دریده و برای یک نهضت پر جوش و خروش و یک قیام عاقلانه و خستگی‌ناپذیر مهیا می‌شوند و این جوانان تحصیل کرده روز و روشندان و افشاگران واقع بین می‌باشند که با کمک و همدستی و با متانت و هم‌بستگی و با محافظت بر اتحاد و هماهنگی می‌توانند این امواج خروشان خلل‌ناپذیر را به ساحل سعادت و هستی برسانند و با به کار بردن جمیع ابزار سرد و گرم و با بسیج کردن تمام نیروهای علمی و عملی این خواب‌های تلخ و شوم بیگانگان را پشت سر گذاشته و این نقشه‌های ستمگران را نقش بر آب کنند.

ای ملت مسلمان و ای دوستان ایرانی! اگر سستی کنید و اگر از مبارزه سرپیچی نمایید و اگر از خواب غفلت نخیزید و اگر به خاطر خدا و دین قیام نکنید و اگر... بدانید که دیگران در فکر شمایند و دشمن در کمین نشسته با نهایت مهارت و با تمام تجهیز و قوا، بجنبید قیام کنید، به پا خیزید، ترسید، بیم نداشته باشید، خدای بزرگ را در نظر گرفته و جزای بزرگ او را نصب‌العین قرار دهید تا بتوانید به یک زندگی شرافتمندانه دست یابید و به یک دوران با عزت و توأم با عظمت و بزرگی برسید. تا کی دیگران به جای شما باشند و تا کی دشمن لیخند استهزاء بر لب داشته باشد، تا کی به اسم اسلام ما را عقب افتاده خوانند؟ این ننگ را که آنان خیال می‌کنند از نام اسلام [است] بزدايید و این عار را که مخالفین ملک و ملت گمان دارند از اسلام عزیز [است] دور کنید و با یکدیگر سعادت ابدی را در آغوش گیرید، باشد که دیگران در این حسرت بمیرند و به خواب غفلت فرو روند. نجف، لیلہ دوشنبه، ۱۸ ذی‌قعدہ الحرام / ۱۹۲



شهید سیدمصطفی در پیام دیگری هشدارها و نویدهایی داده و طرح نو در انداخته است. به نظر می‌رسد این پیام او در پی طرح حکومت اسلامی در سال ۱۳۴۸ بوده است. او در پیام خود پس از نگاهی به اوضاع ایران که از دیدگاه او به زندان آزادگان و جهنمی برای همگان بدل شده بود، حکومت اسلامی را نوید داده و بر پایی آن را بسیار نزدیک دانسته است و این نکته را یادآور شده که «هیچ ملتی با سستی و خوشگذرانی و تن‌پروری به آینده نوینی نرسیده است.» سیدمصطفی روی باورمندی به جنبش مسلحانه و قهرآمیز و ناامید از اینکه با اعلامیه و سخنرانی بتوان بر دیکتاتور حاکم پیروز شد، در این پیام آورده است:

باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند... با گوشه‌گیری و لغت‌پردازی و تعیین مشی و توضیح آیین‌ها با کاغذپاره‌هایی که به دست تاریخ سپرده می‌شود دیگر نمی‌توان کاری پیش برد و عمل صحیحی انجام داد. با تخریب و تشکل و ایجاد کمیته و انجمن‌های خرد و ریز و درشت و محفل‌های بزرگ و کوچک، ممکن است یک شبکه سرتاسری ساخت و یک جوش و خروش سر و سامان‌دار به راه انداخت...

سیدمصطفی این پیام خود را چنین پایان برده است:

... دست‌های خود را گره نکنید و با شعار عقده‌ها را باز نمایید، بگذارید این رنج‌ها و سختی‌ها تراکم شود و دست‌ها به ناحیه پهلوی کشیده شده و در دهان دشمن - (دودمان پهلوی) خورد و جان این پلیدان را گرفته و به این ملک و ملت جان نوین بخشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اکنون که ایران زندان آزادگان، جوانان، بزرگ‌مردان، خردسالان و تبدیل به جهنمی برای همگان شده و در این زمان که ایران مهد فحشا و منکر که عفت قلم شرم از بیان و گفتار آن را دارد و مهد برای تربیت دودمان پهلوی و ردل‌صفقتان و این خاندان بی‌شرم و بی‌آبرو گشته، در این عصر که ایران چون جزیره شناور به دست این و آن، شرق و غرب و چپ و راست می‌باشد و در این وقت که چون عروسکی در میان ببرخویان و درندگان درآمده تا آنکه ایران که مهد دلیران است و مقرر اسلام و شیعیان و خاصان از اولیاء

خداست به کلی ویران شده و شمال و جنوب آن به دست مستعمران دور و نزدیک قسمت شود.

و اکنون که این کشور اسلام پرور و مؤمن دوست چون [ناخوانا] پیش پای دشمنان انسانیت و ضد خلق و دین و خانواده از خدایی خبر است، محتاج به حرکتی نوین و جانبازی‌ای با عقیده و یقین و احتیاج شدید به فداکاری از هر جانب و هر سو و به هر کیفیت که در دست امکان است می‌باشد.

ملت شریف ایران باید بهتر از پیش بداند که این زرق و برق و صورت‌سازی و امر جدید و گسترده به خاطر خاطرهای شومی که استعمار در سر می‌پرورده است آنان خوب و بهتر از هر کس می‌دانند اقتصاد کشور چه نوسانی را طی می‌کند و ذخایر این ملک و ملت به دست چه کسانی و در کدام اسکله‌ای پهلوی می‌گیرد و در آینده نه بسیار دور چه خطرهای خطیری در انتظار آنان است. باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کنند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند و خوب درک کنند که هیچ ملتی با سستی و خوشگذرانی و تن‌پروری به آینده‌نوینی نرسیده و نمی‌بایست انتظار آن را داشت از گذشته اسلام و گذشتگان خود پند گیرند و آن را به رهبری برگزینند. این روزها که از حرکت‌های این قاره و قاره آفریقا اطلاع دارند می‌بایست به دست آورند آنچه که برای پیش‌برد مقاصد خود لازم می‌دانند با گوشه‌گیری و لغت‌پردازی و تعیین مشی و توضیح آئین‌ها با کاغذپاره‌هایی که به دست تاریخ سپرده می‌شود دیگر نمی‌توان کاری پیش برد و عمل صحیحی انجام داد با تحزب و تشکل و ایجاد کمیته و انجمن‌های خرد و ریز و درشت و محفل‌های بزرگ و کوچک، ممکن است یک شبکه سرتاسری ساخت و یک جوش و خروش سر و سامان‌دار به راه انداخت.

دست‌های خود را گره نکنید و با شعار عقده‌ها را باز ننمایید. بگذارید این رنج‌ها و سختی‌ها متراکم شود و دست‌ها به ناحیه پهلوی کشیده شده و در دهان دشمن - دودمان پهلوی - خورد و جان این پلیدان را گرفته و به این ملک و ملت جانی نوین بخشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

من حاج بحکمت زین و جانها از ^{الکس} بامعنه و یقین و احتیاج شد و بعد از کارهای
از هر جانب و هر سو و هر کفایت که در دست ایشان است باشد
فست آید ان با و نه از ایشان بداند که این زنی یقین و عدوت سازد و امر جدید و گسترده
بخطا خطا امر شود که که استوار در سر پرورد است ازین خوب و نه از هر کسی می آید
افتاد و گستره چون نوس نه داخل نمکینه و زخای این ملک و ملت است چو کس نه در کار ام





پیام دیگر سیدمصطفی که به سال ۱۳۵۰ بر می‌گردد، به محاکمه قلابی اشاره دارد و از گرسنگی‌های مردم و زجر و شکنجه توانفرسای زندانیان یاد می‌کند و در پایان با سؤالی بایستگی برپایی حکومت اسلامی را به طور اشاره یادآور می‌شود. در این پیام او آمده است: این سفاکان بی‌شرم و خون‌آشامان هر جایی به خیال آنکه پاسخی به نداهای جهانی بدهند و بازگو کنند که ایران مهد قانون و دفاع از قانون است این چنین وانمود نموده‌اند که جز حکومت بر مبنای عدالت خبری دیگر نیست و جز پیاده ساختن قانون صدایی به گوش نمی‌خورد.

آیا دزدی و غارتگری عدالت است، آیا اموال یک ملت گرسنه و بیچاره را به دیگران به خاطر چند روز حکومت... تقدیم کردن حکومت عدل است؟ آیا ذخایر گوناگون این مملکت را چه تحت‌الارضی و چه فوق‌الارضی برای چند صباح هوس‌رانی و خوش‌گذرانی [بر باد دادن] حکومت قانون است؟ آیا به زندان طویل‌المده ریختن و سیاه‌چال‌های غیر معلوم انداختن جوانان و روشنفکران حکومت عدالت است؟ کشتن دسته‌جمعی و زجر و شکنجه دادن آزادی‌خواهان و جوانمردانی که حاضر به خم شدن پیش اجانب نیستند و به استعمار تن در نمی‌دهند، عدالت‌گستری است؟

شهید مصطفی در پایان برای اثبات حکومت اسلامی می‌پرسد:

... آیا هیچ عاقلی می‌توان اعتراف داشته باشد که حق تعالی بنیان اسلام را توسط نبی اکرم (ص) به پا داشته و ندای **إِنَّا لِلَّهِ** و **إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ** را با صدای رسا و باندای بلند به عالم ابلاغ نمودند و فکری برای انجام و اجرای دین اسلام نفرمودند؟

در تاریخ ۲ محرم الحرام / ۱۹۲

جناب آقای... دامت افاضاته

پس از اهدای تحیات و سلام لازم است که تذکر دهم: اخیراً زمره محاکمه قلابی در ایران به گوش می‌رسد و شنیده شده است که حکومت دست‌نشانده و پوشالی به خاطر آنکه مشکل حق به جانبی به قلدری‌ها و قانون‌شکنی‌های خود دهد و به جهت آنکه بتواند سرپوشی روی خرابکاری‌های دائمی خانمان بکشد، دست به این کار ابلهانه زده است. غافل از آنکه ملت هوشمند و نجیب ایران دیگر به جهت این مکاری‌ها



و خیمه شب بازی‌ها از حاشیه حقایق دور نمی‌شوند. این سفاکان بی‌شرم و خون‌آشامان هر جایی به خیال آنکه پاسخی به نداهای جهانی بدهند و بازگو کنند که ایران مهد قانون و دفاع از قانون است این چنین وانمود نموده‌اند که جز حکومت بر مبنای عدالت خبری دیگر نیست و جز پیاده ساختن قانون صدایی به گوش نمی‌خورد.

آیا دزدی و غارتگری عدالت است؟ آیا اموال یک ملت گرسنه و بیچاره را به دیگران به خاطر چند روز حکومت با دست اخلاص تقدیم کردن حکومت عدل است؟ آیا ذخایر گوناگون این مملکت را چه تحت الارضی و چه فوق الارضی برای چند صباح هوس رانی و خوش گذرانی [بر باد دادن] حکومت قانون است؟ آیا به زندان طویل‌المده ریختن و سیاه‌چال‌های غیر معلوم انداختن جوانان و روشنفکران، حکومت عدالت است؟ کشتن دسته‌جمعی و زجر و شکنجه دادن آزادی‌خواهان و جوانمردانی که حاضر به خم شدن پیش اجانب نیستند و به استعمار تن در نمی‌دهند، عدالت‌گستری است؟

ما نمی‌دانیم کی و کی باید به این بدبختی‌ها و نابسامانی‌ها سامان دهد؟ [آیا] فقط باید دلخوش داشته باشیم که ولیعصر عجل‌الله تعالی فرجه الشریف، تشریف بیاورند و اساس خانمان سوز ظلم را برچینند؟ و علم عدالت و داد را برافرازند [آیا] دیگران دیگر تکلیفی ندارند و وظیفه‌ای برای خود احساس نمی‌کنند؟ آیا می‌توان باور نمود که اساس اسلام را به پا ساخته و شالوده او را ریخته و رفته و دیگران را نسبت به اسلام تعیین تکلیفی نکرده‌اند؟ هیچ می‌توان به این موضوع اذعان نمود؟ آیا هیچ عاقلی می‌توان اعتراف داشته باشد که حق تعالی بنیان اسلام را توسط نبی اکرم (ص) به پا داشته و ندای *أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ* را با صدای رسا و با ندای بلند به عالم ابلاغ نمودند و فکری برای انجام و اجرای دین اسلام نفرمودند؟

خبر دکنر ... دلت رنخا

پس از درود بخات و صلوات بعد از آن که مذکور شد

موسس از درود و تحیات و سلام الهی بر آنکه شد گردید
 و خود را نزد آنکه شد به حدیثی برسد و شنید که در کتابی است که در آن است که
 شکل حق بجز بعد از عبادت و تقوی نیست و در این کتاب که در آن است که
 در این کتاب که در آن است که در آن است که در آن است که
 و خود را بجز بعد از عبادت و تقوی نیست و در این کتاب که در آن است که
 به خدا و ارحم الراحمین و یا هر که در این کتاب که در آن است که
 که خود را بجز بعد از عبادت و تقوی نیست و در این کتاب که در آن است که

[illegible]



در پیام دیگر سیدمصطفی به نوشته‌ها و بهره‌گیری از لغاتی اشاره دارد که «... از ویژگی‌های واقع‌بینانه منحرف گشته و در نتیجه این انحطاط معنوی و واقعی... حکام خون‌آشام... [توانسته‌اند] ریشه خود را هر روز استوارتر کرده و توانسته‌اند به دنبال این سیل خانمانسوز و این انقلاب اشغالگر فکری و این ظاهر سازی فریبنده و ممتاز به بهترین اهداف ناشایسته خود برسند...» به نظر می‌رسد اشاره آن شهید به توطئه دیرینه و درازمدتی است که در دوران پهلوی اول و دوم برای تغییر الفبای فارسی به لاتین و حذف کلمه‌ها و واژه‌های عربی دنبال می‌شد و در هر چند سال یک بار برخی از روزنامه‌های وابسته و سرسپرده جار و جنجال‌ها و گرد و غباری را به نام کاستی زبان فارسی به راه می‌انداختند و درباره لزوم تغییر زبان داد سخن می‌دادند و همراه با ستایش از زبان انگلیسی، زبان تازی را مورد خرده‌گیری و نکوهش قرار می‌دادند و برای آن نارسایی‌ها و کاستی‌هایی بر می‌شمردند و آرزو داشتند که در ایران نیز همانند ترکیه، زبان بیگانه به کار گرفته شود و زبان قرآن به کلی از میان برود؛ لیکن به‌رغم تلاش‌های پیگیر و مرموزانه نتوانستند آن را در ایران به بار نشانند. ملت آگاه و دین‌باور ایران در برابر این نقشه و دسیسه همانند دیگر دسیسه‌ها و توطئه‌های استعماری - با سرسختی و دلاوری ایستاد و نقشه‌های خائنانه استعمارگران و همدستان بی‌وطن آنان در ایران را نقش بر آب کرد.

سیدمصطفی در این پیام خود خطر توطئه برای تغییر زبان و لغات فارسی و قرآنی را گوشزد کرده و در این باره هشدار داده است.

بسمه تعالی شأنه العزیز

لیله یکشنبه ۲۱ محرم الحرام / ۱۳۹۳

پس از ابلاغ سلام و تحیات باید از دگرگونی‌های اخیر که چشمگیر و جالب و در عین حال وحشت‌زا و [ناخوانا] است، پرده بردارم و نسل نوباوگان و جوانان اصیل و مبارز و صلح‌جویی را به یک خطر عمیق و مظاهری بس فریب‌دهنده [ناخوانا] متوجه سازم اصولاً استعمارچیان داخلی و خارجی با در نظر گرفتن یک اصل و آن هم اشغال افکار طبقات و اقشار مختلف جوامع بشری و دائماً در فکر موجبات آن می‌باشند و پیوسته می‌جویند تا آنکه دام‌های اسارت را به پا و دست ملت‌ها [ی] رنجیده و به کامیابی‌های خویش به نحو احسن برسند. هم ذخایر یک ملت فقیر و عقب‌مانده را به یغما برند و هم از ارواح پاک یک ممت جوان لایق یک مملکتی را زیر پای نحس خود



خرد^۱ کنند و آلوده سازند و به هر وسیله ممکنه که در راه هدف [ناخوانا] کنند متوسل شوند و برای رسیدن به آرزوهای به گور رفته خودشان از هیچ‌گونه کوتاه‌نظری خودداری نکنند. اینک وقت آن رسیده که بگوییم این جمله‌بندی‌های اخیر و این تعقیدنویسی‌ها و این گرایش نابهنجاری که به استعمال لغات فریبنده و به‌ظاهر زیبا پیدا شده همه و همه یکی از آن دام‌های جدید است که در جامعه خود مشاهده می‌کنیم و به نحو کلی دیده می‌شود که از واقعیت‌ها و حقایق سرپیچی شده و به دنبال دسته‌بندی‌های لغات و لشگرکشی‌های جمل و کلمات نفوس پیر و جوان رفته و دیگر از ویژگی‌های واقع‌بینانه منحرف و منصرف گشته و در نتیجه این انحطاط معنوی و واقعی و ارتقا مقطعی و صوری دزدان غارتگر، اموال و ذخایر مملکت را برده و می‌برند و حکام خون‌آشام ریشه خویش را در هر روز استوارتر کرده و توانسته‌اند به دنبال این سیل خانمان‌سوز و این انقلاب اشغالگر فکری و این ظاهرسازی فریبنده و ممتاز به بهترین اهداف ناشایسته خود برسند و بر این ملک و ملت بخندند و من از این زاویه باریک گوشزد می‌کنم که اگر جوان‌ها که آینده این مملکت هستند با توجه کافی به پیش‌بینی بهتری دست نزنند و با آهنگ واحد و فریاد دشمن‌شکن قیام نکنند در یک پرتگاه خطرناکی هستند که ممکن است تا قرن‌ها دیگر نتوانند سر بلند کنند و قد علم نمایند. لازم است که روشنگران تیزبین از این دام‌های حيله‌گری پرده بردارند و ملت و خصوصاً جوان‌های این مملکت را به این گونه خطرهای متوجه کنند و نگذارند که وقت و عمر خودشان صرف زینت‌بخشی‌های انشائیات بشود و باید بدانند که در این انقلاب نویسندگی نظر استعمارچیان مداخله دارد و به خوبی این نقشه است که آنان برای عقب‌افتادگی پیاده می‌کنند. بکوشید این پرده‌ها را پاره کنید و این زنگ‌ها را بزدايید و این ملک و ملت و دین اسلام از دست رفته را به حال اولیه خودش برگردانید و با یک روشن‌بینی عمیقی به پیش بروید. مصطفی

لیله ۱۲ محرم ۲۹۳

۱. در اصل: خورد.

۲. ۱۳۵۱/۱۱/۲۶. در خور ذکر است طبق اصل سند، دو تاریخ متفاوت در ابتدا و انتهای نامه آمده است.

شهید سیدمصطفی: در خور انتظار
هم نیست که یک جمعیت [که]
فاضل‌اند و روشن‌منش‌گول
سازمان امنیت را بخورند و با خود
مشغول شوند و نگذارند صدای
گرسنه‌ها و بیچاره‌ها و قضایای
جشن‌ها و نابسامانی‌ها و قضیه
قحطی و صدها قضیه دیگر به
گوش مردم مرکز برسد

شهید سیدمصطفی در نامه به یکی از دوستان
خویش به بررسی نشریه‌های فکاهی در کشورهای
استعمارزده و خفقان‌گرفته می‌پردازد و این نکته
را یادآور می‌شود که در کشورهای خفقان‌بار
که جهان‌خواران و زورمداران آزادی و آسایش
و آرامش را از مردم سلب کرده‌اند، بی‌تردید
«غده‌هایی پیدا می‌شود که... پس از تراکم» خطر
انفجار و «امکان بسیج عمومی علیه» استعمار و

استبداد را به همراه دارد و اگر «این غده‌ها» سر باز کند «دمار برای روزگار آنها نمی‌گذارد،
این ناراحتی‌ها آهسته آهسته جمع می‌گردد و انگهی دریا شود از این رو، [رژیم خودکامه] به
فکر آن فرو می‌رود که این مشکل را حل کند و از این معضله با نهایت مهارت فارغ شود هم
غده‌ها را باز کند... هم استعمار بماند، هم آزادی نباشد، هم تراکم روحیه‌های مختلف موجب
نابسامانی‌ها نشود، هم این ممالک را بچاپند و هم مردم گرسنه باشند و هم این نابسامانی‌ها
پایدار بماند و هم روزی انفجار رخ ندهد و بالاخره هم مردم آزادی داشته باشند به حسب
خیال و صورت و هم نداشته باشند به حسب واقعیت و دید حقیقی، همه و همه در منشورات
فکاهی کشورهای استعمارزده جمع می‌شود...»

بسمه تعالی شأنه العزیز

نامه‌ای به یکی از دوستان به تاریخ جمعه ۲۲ شوال / ۱۹۴
پیدایش منشورات فکاهی در کشورهای مترقی و در حال رشد و اندراج
انتقادات از روش‌های دولت و حکومت و احیاناً از شخص اول مملکت و به باد
فضیحت کشاندن حکومت‌ها و نظام‌ها در خلال شوخی و مزاح سبب می‌شود
که اندیشمندان در فکر بروند و با خود بازگو کنند [که] با وجود منع شدید
و با آنکه از کوچکترین آزادی، این سرزمین‌ها برخوردار نیستند و کوبندگی
احاطه کافی دارد به جمیع جوانب، و گروه‌های مختلف در زیر فشار بوف‌های
استعمار به ستوه درآمده و از هیچ مزیت انسانی بهره ندارند [خرده‌گیری]
با این و آن و دیگر چیزها این انتقاد روشن و واضح و این آزادی همه‌جانبه
که هر روز و شب بر سرزمین‌ها در گوشه و کنار کشور می‌شود به چه معنی
می‌توان باشد و چگونه تفسیر دارد آیا فقط یک پیش‌آمدی است بی‌حساب



و یا آنکه موضوعیت حساب شده [است] این آزادی به خاطر تحکیم آن سختی‌ها و فشارهاست. این رخصت دادن نسبت امثال آن منشورها به خاطر ممانعت از دیگر انتشارات است یا آنکه جز این اغراض سطحی و مقاصد شوم استعمار نظر عمیق‌تری دارد. استعمار یک پیر سالخورده کهن‌سالی است جسور و شکیبا و بردبار و پارسانما، دوربین و اندیشمند؛ باید هم چنین باشد. پس از آن همه امتحانات و فراز و نشیب‌ها قهراً از پختگی مخصوص بهره‌مند می‌باشد. او خوب می‌داند که در کشورهای استعمار شده غده‌هایی پیدا می‌شود که نباید از آنها غفلت کرد و این غده‌ها است که پس از تراکم و اجتماع امکان بسیج عمومی را علیه او ایجاد می‌کند. این غده‌ها است که اگر روزی برسد دیگر دمار برای روزگار آنان نمی‌گذارد. این ناراحتی‌ها آهسته آهسته جمع می‌گردد و انگهی دریا شود. از این رو به فکر آن فرو می‌رود که این مشکل را حل کند و از این معضله با نهایت مهارت فارغ شود و هم غده‌ها را باز کند و هم با محدودیت‌ها و سرشکنی‌ها پایان نبخشد. هم استعمار بماند و هم آزادی نباشد و هم تراکم روحیه‌های مختلف موجب نابسامانی‌ها نشود هم این ممالک را بچاپند و هم مردم گرسنه باشند و هم این نابسامانی‌ها پایدار بماند و هم روزی انفجار رخ ندهد و بالأخره هم مردم آزادی داشته باشند به حسب خیال و صورت و هم نداشته باشند به حسب واقعیت و دید حقیقی. همه و همه در منشورات فکاهی کشورهای استعمارزده جمع می‌شود. آنانی که فکر می‌کنند، به قول معروف المیسور لایسقط بالمعسور... این فکر بسیار اشتباه است و درست در جهت خلاف مقصود و مسیر حرکت مردمی می‌باشد. از کوچک‌ترین غفلت انسان‌ها استفاده سرشار^۱ می‌کنند. از کمترین اشتباه نهضت‌ها به بهترین وجه بهره می‌گیرند. امثال روزنامه‌های توفیق که به اسم نیمه‌ملی پخش می‌شود به گمان نگارنده در کوی خدایی‌های [ناخوانا] جهت خلاف مطلوب می‌باشد از این نشریه‌ها هر چه جلوگیری بشود بهتر است و معلوم است که چه بسا حکومت‌ها از استیلا آنقدر برخوردار می‌باشند که احياناً امثال همین روش‌ها را طرد می‌کنند. چنان با خون پاک مردم ستم‌دیده سر مست هستند که دیگر سببی برای [چند کلمه ناخوانا] با ابزارهای گوناگونی چنان رmq مردم

را کشیده‌اند که دیگر رگ و پوستی نمانده که شرایط آن [ناخوانا] باشد. نگارنده خیال می‌کند کشور ایران چه بسا به این مرحله رسیده است و توفیق‌ها را از نشر و پخش منع شده و کوتاه‌فکران فکر می‌کنند که او تجاوز به حریم کبریایی دولت و سلطنت کرده. این [ناخوانا] اشتباه واضح است و از نابخردی است. این نوشته به خاطر آن بدگویی‌ها تأسیس شد. تأسیس شد که نشر کند مثلاً فلانی دیوانه شده و فلانی سرطان گرفته و فلانی به علل کذا مبتلا است. غفلت نکنید و به گمان روشنفکران روشنگر غفلت ندارند و نخواهند داشت. در خاتمه تذکر می‌دهم:

مجاهدین خلق و مبارزین مخلص از اینکه یک مرد فکاهی در جامعه شناخته شوند بپرهیزند شرع اسلام آنقدر بلندفکر است که به این امر گوشزد کرده و [ناخوانا] را ذم نموده مزاح اساس و شالوده جدیت را تباه می‌کند و دیگر انسان از به کار رفتن در جهت جنبش خلق باز می‌ماند. امید است که مرا در مواقع استجابت دعا فراموش نکنید. باشد که روزگاری پیش آید و دال و عقاب آزادی و خلعت خدمتگذاری که افتخار مردان خداست نصیب آزادمردان و زنان واقعی بشود.

والسلام علیکم
ربیع، سیدمصطفی





شهید سیدمصطفی: ای ملت
مسلمان و ای دوستان ایرانی!
اگر سستی کنید و اگر از مبارزه
سرپیچی نمایید و اگر از خواب
غفلت [بر] نخیزید و اگر به خاطر
خدا و دین قیام نکنید و اگر...
بدانید که دیگران در فکر شمايند
و دشمن در کمین نشسته

شهید سیدمصطفی در آذرماه ۱۳۵۴ پیامی دارد
که در آن نکته‌های سازنده و براننده‌ای نهفته است
و نشان می‌دهد که آن شهید در دیار غربت و در
آن محیط نامناسب، تا چه پایه‌ای در اندیشه ملت،
روحانیت و آیین مقدس اسلام بوده و از نقشه‌ها
و نیز کمک‌های رژیم شاه و دیگر دشمنان بر ضد
اسلام و عالمان اسلامی و مبارزان روحانی آگاهی
داشته و از آن رنج می‌برده است. او در این پیام از
آسیب‌های سنگینی که دشمنان بر حوزه هزار ساله نجف زدند یاد می‌کند و روی غفلت،
سکوت، خواب‌ربودگی و ندانم‌کاری برخی از مسئولان روحانی انگشت می‌گذارد و به برخی
از ویژگی‌های برجسته مردان روحانی چنین اشاره می‌کند:

اصولاً مردان روحانی باید با تمام قوا، روحانی باشند و روحانی تربیت شوند
و از ابتدا در فکر دیگران به سر برند و از اساس، محبت دنیا که روش همه
خطیئه‌ها است به طور همه‌جانبه و کلی تجنب کنند...

شهید سیدمصطفی برخی از برنامه‌ها و اندیشه‌هایی را که یک روحانی از دوران جوانی باید
به آن همت گمارد چنین یاد آور می‌شود و در پایان از مردم مظلوم، بی‌پناه و گرسنه ایران یاد
کرده و خطاب به «رادمردانی که برای رهایی بخشیدن یک ملت بزرگ قیام کرده‌اند و جان
جانان خود را [در] معرض خطر قرار داده‌اند» هشدار داده است:

این دغدغه را به خود راه ندهید که چه سود و چه فایده [؟] باید پایدار
باشید، باید فشرده‌تر گردید، باید این یک مشّت ابله نادان افیونگر را از
میان بردارید و این خوارها را نابود سازید، تا روزی در سایه بلند پایه اسلام
بیارامید و تا هنگامی که شاهباز سعادت را در آغوش گیرید به هوش باشید،
با یکدیگر همصدا گردید و با یک ندای بلند جواب آن واماندگان و گرسنگان
و درافتاده در اعماق بیابان‌ها را بدهید. نگذارید یک مشّت بی‌حیثیت همه‌جا
رفته، مال این ملت فقیر را بخورند و آنان را به این روز سیاه بنشانند... عاقبت
از آن شما است، آخر الامر غلبه در آن است...

صبح چهارشنبه ۲۶ آذر ۱۳۵۴

این گرفتاری‌های گوناگون شیطان پلید و مفسق است. این ابتلا به دام‌های مختلف الالوان دنیا و زیبایی‌های اوست. این کوچک‌بینی و ددمنشی و پست فطرتی بشر است. این عقب‌افتادگی از کاروان و قائله خوبان است. این بالأخره احتجاب از کمال هستی و بیماری فطرت محجوبه است که با هشداری و بیداری و با نهایت التفات و توجه حوزه هزار ساله مهد علم چند صدساله و [ناخوانا] اساس همه خیرات نجف اشرف را معدوم می‌کنند و دشمنان دین و شیاطین شرق و غرب با ابزاری بسیار ضعیف و پست و سایلی ناچیز این کاروانی که هزاران شخصیت‌ها نتیجه او بوده و این قطر علم که در جوار پر افتخار بزرگ شخصیت عالم هستی امیرالمؤمنین (ع) می‌باشد این سلسله و مجمع پر غلغله را از بین می‌برند و ما باز در خواب غفلت به خاطر چند روز حیات^۱ تخیلی و سیاست و دوستی ریاست نعوذ بالله سکوت می‌کنیم. دشمن را دیده و نهایت هشداری تشخیص می‌دهیم و نمی‌فهمیم که چه بر سر اسلام و مسلمین این منطقه خواهد آمد. این نیست مگر آنکه از اول بدان گونه که بایست فکر مکنیم نیندیشیدیم و بدان گونه که باید باشیم نبودیم.

اصولاً مردان روحانی باید با تمام قوا،^۲ روحانی باشند و روحانی تربیت شوند و از ابتدا در فکر دیگران به سر برند و از اساس محبت دنیا که روش همه خطیئه‌ها است به طور همه‌جانبه و کلی تجنب کنند. اگر از ابتدای جوانی به نحو صحیح تربیت می‌شدیم و اگر از اول اساتید اخلاق داشتیم و اگر علم عرفان و حکمت صحیح را می‌آموختیم و به خاطر خیالات پوچ از آنها اجتناب نمی‌کردیم و اگر به روح اسلام که در زوایای اخبار اهل بیت عصمت است مطلع می‌شدیم مسلم می‌دانستیم که این چنین امری پیش نمی‌آمد. کمرها را محکم می‌بستیم و ابزار کار معنوی و مادی که لازم است برای دفاع از حق تهیه می‌کردیم و در این روز روشن نمی‌گذاشتیم دشمن اساس هستی ما را به تاراج برد و چه بسا به دنبال او تا روزگارهای

۱. در اصل: حیا

۲. در اصل: قوی





طولانی و ازمنه بی حد و حصر کودکان معصوم که به وجود خواهند آمد، به ضلالت هدایت نمی شدند و به دوزخ سرازیر نمی گشتند. اگر علماء اسلام می دانستند که قانون علت و معلول در همه افق‌ها حکمفرما است و اگر فقهاء عظام درک می کردند که برزخ و [ناخوانا] چون دنیا جزاف بردار نیست و هر چیز در هر مرحله حسب مقدمات لازمه به ظهور می پیوندد و اگر فضیلت حوزه‌ها می خواندند مسائل عقلی را هم آغوش [ناخوانا] بدین روز دچار نمی گشتند که هم خود از انوار دانش محروم شوند و گرفتار حساب و کتاب افتند و هم نسل‌های آینده که خدای بزرگ می داند شکست‌های او چه مقدار و به دست کیست و بر گردن که [؟] من که به نوبه خود باور نمی کنم با در نظر گرفتن این و هر وظیفه بزرگ و با در نظر داشتن ندای وجدان و شور باطنی و احساس انسانی لازم دانستن از این گوشه تاریک و دور و از این زاویه [ناخوانا] اظهار ادب کنم به پیشگاه آن رادمردانی که برای رهایی بخشیدن یک ملت بزرگ قیام کرده‌اند و جان و جانان خود را در معرض خطر قرار داده‌اند و به آنان باید تذکر دهم که فکر نکنید از دیده ملت ایران محو خواهید شد این دغدغه^۱ را به خود راه ندهید که چه سود و چه فایده، باید پایدار باشید، باید فشرده‌تر گردید، باید این یک مشت ابله نادان افیونگر را از میان بردارید و این خارها را نابود سازید تا روزی در سایه بلندپایه اسلام بیارامید و تاهنگامی که شاهباز سعادت را در آغوش گیرد.

به هوش باشید، با یکدیگر هم صدا گردید و با یک ندای بلند جواب آن واماندگان و گرسنگان در افتاده در اعماق بیابان‌ها را بدهید. نگذارید یک مشت بی حیثیت همه جا رفته، مال این ملت فقیر را بخورند و آنان را به این روز سیاه بنشانند و در سایه نکبت بار آن بیارایند. عاقبت از آن شما است آخر الامر غلبه در آن است. اینها جز یک صورت افسرده [ناخوانا] کاری از پیش نخواهند برد [ناخوانا] یک یک ملل صلح دوست جهان و دعای نیمه شب مستمندان و دل‌باختگان نجات [ناخوانا] خواهید و از چنگال این ناجوانمردان رهایی خواهید بخشید و الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى وَ أَهْلِ الْيَقِينِ. والسلام

شهید سیدمصطفی: [ملت] باید به امید یک حکومت عادلانه راه‌های صعب و سختی را پس از طرح و پی‌ریزی طی کند و در جهت یک دولت عادلانه و گسترده که به خواست خدا بسیار نزدیک است، جنبشی همه‌جانبه به خود گیرند و در این روش از هیچ‌گونه کمک‌های فکری و عملی به یکدیگر کوتاهی نکنند...

یادداشتی از سیدمصطفی در دست است که در آن به صورت اشاره و کنایه از مرجعیت در عراق خرده‌گیری کرده است و از اینکه آن بزرگانی که در جایگاه مرجعیت قرار گرفته‌اند صلاحیت بایسته نداشته و نتوانسته‌اند رسالت مقدسی را که بر دوش دارند، به درستی به پایان برسانند اظهار نگرانی کرده است. از امام نیز خرده گرفته است که در برابر کاستی‌هایی که در مرجعیت عراق وجود داشته کوتاهی کرده و در راه اصلاح و سامان

بخشیدن به آن جایگاه مقدس اقدامی شایسته و بایسته انجام نداده است؛ که البته ما اکنون بر آن نیستیم درباره این دیدگاه او نسبت به امام اظهار نظر و قضاوت کنیم.

سیدمصطفی این یادداشت را در روزگاری به نگارش کشیده است که دولت بعثی عراق از مقام و موقعیت سید ابوالقاسم خویی بهره‌های ناروایی می‌گرفت و در هر فرصتی از جایگاه مرجعیت او برای به دست آوردن پرستیژ در میان شیعیان سوءاستفاده می‌کرد. آقای خویی برای اینکه دور و بری‌های او را از عراق اخراج نکنند و پراکنده‌ن سازند به خواسته‌های شیطانی آنان تن در می‌داد و از این راه آسیب‌های سنگینی بر مرجعیت شیعه وارد آمد.

سیدمصطفی از این جریان سخت آشفته و آزرده و خشمگین بود و مرجعیت آقای سید ابوالقاسم خویی را ناصالح می‌دانست و حتی برای مدتی ارتباط با آقای خویی و بیت او را قطع کرد. برخی از روحانیان وابسته به بیت آقای خویی چند بار تلاش کردند ارتباط او را با آقای خویی التیام بخشند و او را به دیدار با آقای خویی وادارند لیکن او هر گونه دیدار با آقای خویی را به قطع ارتباط او با بعثی‌ها منوط کرد. سیدمصطفی در این یادداشت آورده است:

مرجع عراق، مردی ناصالح است که یا ناصالح از جهت فکری، یا نعوذ بالله ناصالح عملی است و با وجود آنکه از هر گونه ربط با شعب و ملت‌ها برخوردار بوده‌اند ولی بدان جهت که لازم می‌بود فکر صحیح از اول نداشته و مرجعیت را هدف می‌پنداشتند، نه وسیله، نتوانسته‌اند مردم را بر وجه صحیح و طریقه روز که جز تعلیمات جنگی و چریکی نیست تعلیم دهند...



بسمه تعالی شأنه العزیز

۲۶ آذر ۱۳۵۴ چهارشنبه

عجب آن است که نگارنده فکر می‌کردم مرجع صالح و ناصالح در مسائل اسلامی اثری مثبت ندارد، فلان چیز پاک و یا ناپاک است، دخالتی در مصالح و مفاسد اجتماع نمی‌کنید. غافل از آنکه مرجع صالح به خاطر انقلابی بودن و به گونه انسانی فکر کردن و در مسیر شیطان به دام او گرفتار نشدن طبعاً در روش دیگر خواهد بود و با اتکاء حق و ملت‌ها که دائماً با آنها سر و کار دارند و به عنوان تقلید و اجتهاد برخورد معنوی پیدا می‌کنند و رگ و ریشه روح و جسم آنان بدین مراجع گرفتار است و در نتیجه حکومت‌ها از آنان بیم و هراس دارند در پیشبرد حقایق اسلام و در بازگو کردن واقعیت دین و در دفاع از هجمه‌ها روشن و دژخیمان شیطان نزدیک و دور و در این جهت مرجعیت صالح بسیار دخیل است و مفید و چه بسا یک کشور و یا [ناخوانا] مملکت و اقلیم تا ابد به خاطر این عقب‌افتادگی و کجروی و بداندیشی علی‌الدوام دور از حقایق مانده و از اسلام خبری ندارند. در این روزها که حکومت عراق که از هر گونه مزایای انسانی دور است اشتغال به این کار پیدا کرده و مرجع عراق مردی ناصالح است که یا ناصالح از جهت فکری یا نعوذ بالله ناصالح عملی است و با وجود آنکه از هر گونه ربط با شعب و ملت‌ها برخورد دار بوده‌اند ولی بدان جهت که لازم می‌بود فکر صحیح از اول نداشته و مرجعیت را هدف می‌پنداشتند نه وسیله، نتوانسته‌اند مردم را بر وجه صحیح و طریقه روز که جز تعلیمات جنگی و چریکی نیست تعلیم دهند و در رابطه با این وسیله ثمربخش و سرنوشت‌ساز که از هر جهت برای آنان سهل می‌بود، تمام مصالح را از دست داده و دشمن را [ناخوانا] شده و از سرزمین اسلام و عراق به عقب‌نشینی مظفر از خرسندند اسف است هزاران اسف که شخصیتی چون خمینی بزرگ هم به جهت بعضی افکار غیر صحیح گرچه منزّه و پاک است در پیشبرد مرجعیت این منطقه عراق کوتاهی کرده و راه را برای دیگر ناشایستگان باز گذاشته است. هر دو عمل جرم است، چنانچه برای اهل تاریخ و مردم فهمیده و روشنفکر بسیار واضح و معلوم می‌باشد.

۱۶ ذی‌الحجه الحرام ۱۹۵

سیدمصطفی پیام دیگری دارند که گویا به سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد و به دورانی که شماری از طلاب مبارز نجف برای همدردی با زندانیان سیاسی ایران در کلیسایی در پاریس به اعتصاب دست زدند، که با واکنش‌های گسترده درون مرزی و برون مرزی رو به رو شد. شهید سیدمصطفی در این پیام آورده است:

اخیراً دوستان ایرانی مسلمان اروپایی و امریکایی به خاطر آنکه بانگ خود را به وسیله به امثال این جوامع برسانند دست به اعتصاب زده‌اند و بحمدالله والمنة والشکر، به استقبال رو به رو شده و چه بسا ممکن شود که این حرکت‌ها مخلصانه، زیربنای یک حرکت و جنبش داخلی که در شرف تکوین بوده و می‌باشد، باشد و همه و همه در راه رسیدن به یک راه و روش علی‌صفت و علی‌دوست و علی‌خواه دست به دست یکدیگر داده و این بنای ظلم و ستم و این کاخ، که کوخ‌ها به پا ساخته از بیخ و بن برکنند. دست همه خلق‌های ستمکش را می‌بوییم و می‌بوسم...

بسمه تعالی شأنه العزیز

گرچه نباید سکوت کرد و درنگ از هر حیث جایز نیست چه به عنوان مبارزات خارج کشور نزدیک و یا به عنوان انجمن‌های اسلامی خارج از کشور دور و یا با اعتصاب سرتاسری به شکل روزه و یا به هر جهتی که ممکن باشد صدای خود و فریاد آزادی‌خواه خویش را به مجامع بین‌المللی برسانید گرچه آنان هم از جانبداری این پلید خفقان و احمقان و بی‌شرمان دور نیستند ولی باز هم اینها از پوشالی بودن خود چنان خوف و هراس دارند که بانگ این به اصطلاح انسان‌دوستان آنان را به حرکت برای یک چند روزی بیشتر برای خون‌آشامی برمی‌انگیزد و شکل دفاع از زندان و رنج زندانیان و خشم آنان و شکنجه‌گری در درون آن می‌گمارند. اخیراً دوستان ایرانی مسلمان اروپایی و امریکایی به خاطر آنکه بانگ خود را به وسیله جدیدی به امثال این جوامع برسانند دست به اعتصاب زده‌اند و بحمدالله و اکثراً با استقبال رو به رو شده و چه بسا ممکن است این حرکت‌های مخلصانه زیربنای یک حرکت و جنبش داخلی که در شرف تکوین بوده و می‌باشد باشد و ... همه و همه در راه رسیدن به یک راه و روش علی‌صفت و علی‌دوست و علی‌خواه دست به دست یکدیگر داده و این بنای ظلم و ستم و این کاخ که کوخ‌ها به پا ساخته از بیخ و بن برکنند دست همه خلق‌های ستمکش را می‌بوسیم و می‌بوسم... محرم

مگر چه بنا بر حکومت کرد و در گذر نه در حرکت جا زینست چه میدان باز در خارج
گذر تر در گذر و با میدان اختیار را در خارج که گذر دور و با با مقاب
ر تا سر شکل روزه و با هر چه که ممکن باشد عذر خود و فریاد از او خوا
خوش را با معاینه این اهل بر تیه که هر زمان هم از جانب دار در این پیه
صفای و احقان به شرفان در دست و با باز هم این
در پیش و بدین خود چنان خوف و وحشت دارند که با یک این باطله و این در
دانا را که حرکت برابر یک چند روز در پیش خوان این سر بر می آید و مشکل دنا
از زندان و در پنج زندانیان و خشم زان و مسئله کمر در درون آن بگمارد حدیث
آخر در آن در آن زمان در راه دار که با خود دارد و بسا
بنا بر این حرام بر تیه دست با مقاب زده اند و مجبورند در این گذر
با استعجال در بروند و چه بکنند که در این حرکت رگهای زنده را
یک حرکت و جنبش در خط که در شرف کون بود و می باشد
و هر دو هم در راه رسیدن یک راه در پیش مع حفت و مع موت و ده خوا
درست است که اگر دروغ و این بنا بر ظلم و ستم و این کالج که کوخ و این خانه از
پنج دین بکنند دست همه متعلق است بکنند را می بوم و هر دو هم



سیدمصطفی افزون بر پیام‌های عمومی که جنبه اعلامیه داشت در نامه‌هایی به نزدیکان، از روی برخی از جریان‌ها و رویدادها پرده بر می‌داشت و نکته‌هایی را یادآوری می‌کرد؛ چنانکه پیش‌تر آمد، از پیام‌های سازنده و هشداردهنده سیدمصطفی نامه‌هایی بود که به عناصر روحانی که در خطر گمراهی و سقوط در دام ساواک بودند، می‌نوشت و تلاش می‌کرد آنان را از لغزش، کرنش و سازش برهاند و از فرو افتادن در گنداب وابستگی و سرسپردگی رهایی بخشد. آنگاه که خبردار شد یکی از منبری‌های قم به نام سیدمرتضی بر قعی به دستگاه جاسوسی شاه (ساواک) نزدیک شده است، در نامه‌ای به او نکته‌هایی را یادآور شد که بخشی از آن در صفحه‌های پیش آمده و اکنون متن کامل آن نامه در ادامه می‌آید:

بسمه تعالی شأنه العزیز

خدمت سلاله السادات العظام استاد و بزرگ دانشمند عصر، آقای بر قعی واعظ دامت برکاته. مرقومه شریفه قرائت شد ولی بسیار موضوعی که عرض می‌شود موجب تأسف من است و بنا نیست که شما طوری رفتار کنید که باعث دل‌سردی جماعتی و گفت‌وگو در اطراف وضع آقای خمینی بشود. از طرفی شرکت در جلسه مربوط به عنوان کشاورزان و از یک طرف که بسیار با اهمیت است شرکت در جلسات آستانه مقدسه که به دست پلید آن روسیاه دنیا و آخرت اداره می‌شود. برادر عزیز! مگر چند روز از عمر من و شما مانده است، بحمد و تعالاه شما را ملت به بهترین وجه اداره می‌کردند. دیگر عذری هم که ندارید.

من نمی‌دانستم این قضایا را به نحو تفصیل تا آنکه قبل از چند ماه پیش آخرینش به گوش رسید و معلوم شد که شما آهسته آهسته مشغول به بعضی از مشاغل گذشته شده‌اید. قربانت! خیلی شما را دوست دارم. نمی‌دانید که به شما چه مقدار علاقه دارم و این علاقه است که مرا وادار می‌کند که گستاخانه چیز بنویسم. عزیزم و بزرگوارم! شما ارشاد کنید مردم را تا خدا جزای خیر و خوب عطا کند.

با آنکه معلوم است آستانه را دست کسی نداده‌اند جز آنکه بخواسته‌اند محدودیت ایجاد کنند در روحانیت، چنانکه شده است و بدانید که در آینده نزدیک ممکن است طلاب را به عنوان استقبال، مثل سپهسالار، و شما را وادار کنند خطابه بخوانید. در آن روز دیگر خبر بیار معر که ببر زیاد معذرت می‌خواهم. منتظر جواب این نامه.

مصطفی موسوی

نامه‌های دوستانه

رژیم شاه در پی تبعید امام به عراق این نقشه و اندیشه را در سر داشت که بتواند ارتباط امام با نزدیکان، یاران و همراهان او را به کلی از هم بگسلد و امام و بستگان او را در نجف هر چه بیشتر به انزو و بکشانند و از این راه امام را هر چه بیشتر زیر فشار قرار دهد تا از اوضاع ایران بی‌خبر بماند و نتواند آن گونه که باید و شاید نهضت را رهبری کند و از آن سواز نظر روحی به سردی، افسردگی و نومیدی دچار شود تا شاید از صلابت، مقاومت و سرسختی در برابر رژیم شاه دست بکشد و به سازش و تسلیم تن در دهد. و سانسورچی‌های ساواک کسانی را که در ایران با امام و سیدمصطفی نامه رد و بدل می‌کردند مورد تعقیب و فشار قرار می‌دادند و نامه‌ها را مقصد نمی‌رساندند، لیکن به رغم این فشارها و پرونده سازی‌ها، ارتباط امام و سیدمصطفی با یاران و همراهان و عموم ملت ایران هیچگاه گسسته نشد و مردم وفادار ایران از هر راه ممکن با امام در نجف ارتباط خود را تداوم بخشیدند. در بیشتر موارد اشخاص آگاه و متعهد، نامه‌ها و گزارش‌های خود را به وسیله مسافران به اروپا و کشورهای خلیج فارس می‌فرستادند و از آن کشورها برای امام در عراق پست می‌کردند.

از رسالت‌های دیگر شهید سیدمصطفی در نجف ارتباط هر چه بیشتر با دوستان و آشنایان و همراهان بود. او با نامه‌پراکنی، پیوند خویش با دوستان و هم‌زمان را استواری می‌بخشید و حتی اگر دوستان او در ایران در نامه‌نگاری سستی و سهل‌انگاری می‌کردند، او با ارسال نامه‌های گله‌آمیز و محبت‌انگیز، با آنان تجدید عهد می‌کرد، به آنان درس وفاداری می‌داد و ارتباط مکاتبه‌ای را تداوم می‌بخشید و از این راه اطلاعات بایسته را از اوضاع ناهنجار ایران به دست می‌آورد.

از کسانی که در دوران تبعید سیدمصطفی به نجف، پیوسته با او در ارتباط بودند و از راه نامه‌نگاری، از او دلجویی می‌کردند، آقای سیدشهاب‌الدین نجفی مرعشی بود، آن مرجع بزرگوار نسبت به سیدمصطفی نزدیکی و دلبستگی ویژه‌ای داشت و این کشش و گرایش میان آن دو از راه بیک و پیام همواره پا بر جا بود و از این راه امام و آقای نجفی نیز از دیدگاه‌ها و اندیشه‌های یکدیگر تا پایه‌ای آگاهی می‌یافتند.

در پایان، یادآوری این نکته بایسته است که نامه‌ها، پیام‌ها و یادداشت‌های آن شهید بیشتر از آن است که در این فرگرد آمده است و به یاری خداوند در کتاب نهضت/امام خمینی، دفتر پنجم، در بخش زندگی «شهید ثانی از سلاله امام خمینی» می‌آید.



بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه پانزده خرداد

خواننده گرامی

شما می‌توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۴۰۰۰۰ ریال برای اشتراک یک‌ساله (واریزی به حساب جاری شماره ۰۱۰۰۷۹۶۰۰۴۰۰۴ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه پانزده خرداد)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه دادآفرین، کوچه صدر، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی:	نام مؤسسه:
میزان تحصیلات:	رشته تحصیلی:
نشانی:	
آدرس الکترونیک:	
تلفن:	شماره و تاریخ حواله بانکی:
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می‌توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره‌مند شوند.

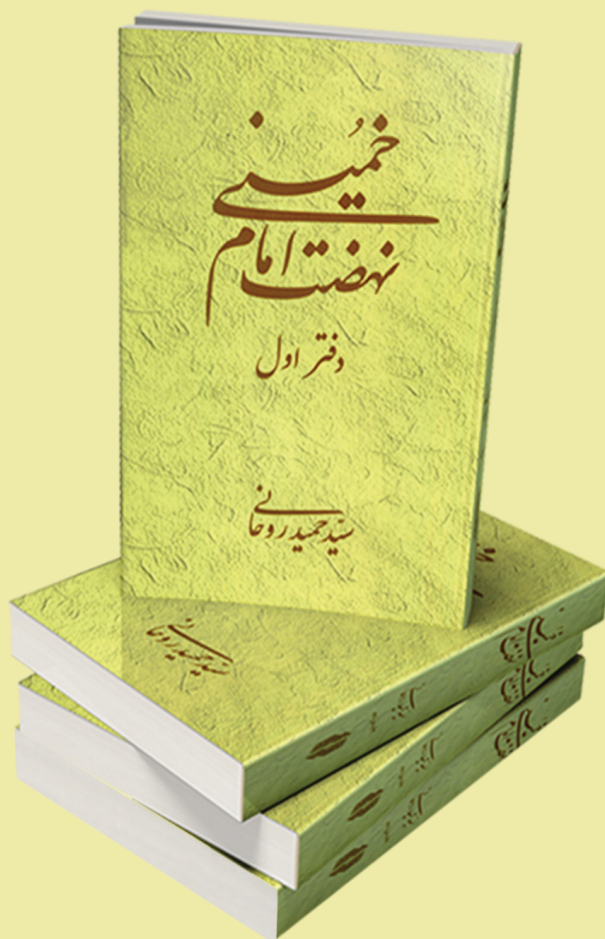
نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.
۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.
۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر کرده است:

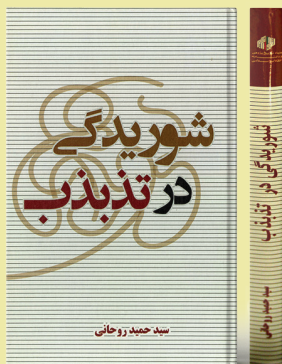




نہضت امام خمینی
چهار جلد

نویسنده : سید حمید روحانی

قطع : وزیری / قیمت دوره : ۱۹۵۰۰۰ تومان

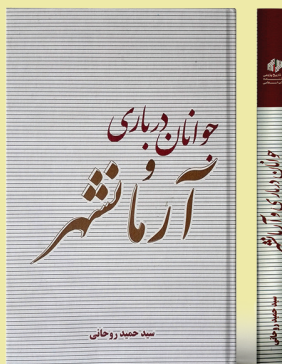


شوریدگی در تذبذب

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۱

برای پی بردن به ماهیت سازمانی به نام مجاهدین خلق که در تئوری و عمل خود را به نام سازمان منافقین شهره ساختند، مطالعه این کتاب توصیه می‌شود.

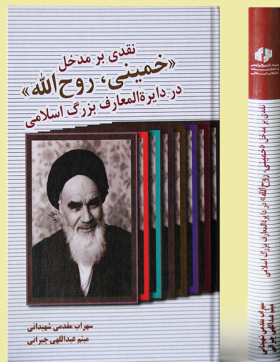


جوانان دریای و آرمانشهر

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۸

تصور روییدن یک گل زیبا در لجنزار برای عده ای دشوار است. شاید با مطالعه سرگذشت علی پهلوی (اسلامی) به عنوان عضوی از خاندان پهلوی به این کلام الهی رهنمون شویم که امکان تولد از مردگان هم وجود دارد.

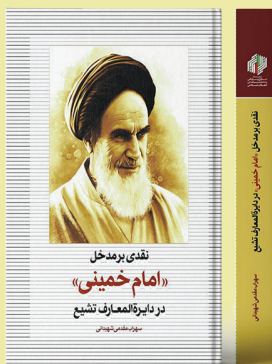


نقدی بر مدخل خمینی روح الله در دایرة المعارف بزرگ اسلامی

نویسندگان: سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللہی چیرانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۱۳

رہبران بزرگ تاریخ اگر در آثار مرجع دقیقاً و تحقیقاً معرفی نشوند، تاریخ در بازشناسی جایگاه و نقش آنها دچار اشتباه خواهد شد؛ این کتاب نہیبی است بہ نویسندگان این عرصہ کہ متوجہ اہمیت قلمی خود و فردی کہ در مورد آن می نویسند، باشند.



نقدی بر مدخل امام خمینی در دایرة المعارف تشیع

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری / قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۶۸

نگارندہ کتاب بر آن است تا با نقد مدخل حضرت امام (رہ) در دایرہ المعارف تشیع، بہ نقد ساختار مدخل و دیدگاہہای ناصحیح نویسندہ آن بپردازد تا انتظار جامعہ علمی ایران اسلامی بہ عنوان بزرگترین نظام شیعی از چنین اثر مرجعی را بہ مخاطبین، مسئولین دایرہ المعارف و مدخل نویسان محترم گوشزد نماید.



از جولانگاه استر تا وادی صهیون

نویسنده: علیرضا سلطان‌شاهی

قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۳

کارنامه یهود به عنوان یک قوم در طول تاریخ ایران در قالب نقد چند اثر مهم در این حوزه، مورد بحث این کتاب است.



نفوذ اسرائیل در عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

نویسنده: علیرضا خسروی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۰۰

عراق، کردها و اسرائیل منفصل از هم، خود به خود در آسیای غربی بار سیاسی هر تحقیقی را بالا می‌برند. حال اگر این اسامی در کانونی به نام کردستان به هم مرتبط شوند تحولات مهمی را در منطقه رقم می‌زنند که این اثر به دنبال شرح آن است.



انقلاب اسلامی در مراغه

نویسندگان: دکتر منصور پور مؤذن و دکتر مسعود غلامیه

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۴

مراغه اولین آزمایشگاه طرح اصلاحات ارضی بود و همین دلیل قابل اعتنائی است که به سابقه این شهر در جریان مبارزات مردمی و اقدامات پهلوی تا وقوع انقلاب اسلامی از دریچه این کتاب نظری بیفکنیم.

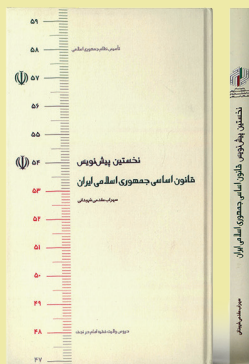


انقلاب اسلامی ایران و گروه‌های تجزیه طلب

نویسنده: اصغر حیدری

قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۷۶۸

تنوع اقوام و طوایف در ایران ذیل چتر اسلام و ملیت ایرانی، بدخواهان زیادی به ویژه قدرت‌ها را به طمع انداخت تا با ابزار تجزیه، قدرت غیر قابل انکار آن را از میان بردارند. این اثر به دنبال معرفی مجریان خرد این طرح استعماری است.



نخستین پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

به کوشش: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۰۸

پایه ریزی حکومت مبتنی بر اصول اسلامی و آموزه های شیعی منطبق با شرایط روز پس از فروپاشی پادشاهی ۲۵۰۰ ساله را در اولین قدم باید در مسیر تدوین قانون اساسی آن شاهد باشیم؛ این اثر در پی روایت آن است.



روزهای حماسه و نور چهار جلد

تهیه و تنظیم: معصومه مرادپور آرانی و علی حسین احمدی

قطع: وزیری / قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

با تورق این کتاب می توانید لحظه به لحظه از تحولات سال های مهم انقلاب مطلع شوید.